مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی

سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقین حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج تین صفحہ جو سادے ہیں اُنمیں بعض کتب نایاب زبانہ فارسی و اُردو کی درج کرتے تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دان آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب نایاب زبانہ فارسی		رسالۂ مناظرۂ تدبیر و تقدیر۔ از	
عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات		ملا نجم الحق صاحب۔	۹ پائی
از علامہ علاء الدین زکریا کاغذ سفید۔		قول فیصل۔ از امام بخش صہبائی	
با تصویرات دو طرح۔		دفع اعتراضات خان آرزو۔	/۸
(۱) با تصویرات رنگین۔	عے پ	مطلع العلوم و مجمع الفنون یکجائی	
(۲) با تصویرات بغیر رنگ۔	سے پ	ہر علم و فن کا ذکر جامع علوم کتاب ہے۔	عہ/۸
معلومات الآفاق عجائب خلقت		مخزن علوم۔ مع نقشہ۔	۵/[illegible]
از امین الدین خان۔ کاغذ سفید		مکتوبات لارڈ ڈفرن۔ ارشاد سابق	
با تصویرات دو طرح۔		ویسرائے گورنر جنرل ہند مترجمۂ مولانا	
(۱) با تصویرات رنگین۔	عما۔ پ	ابوالحسن فریدآبادی۔	عما/۳
(۲) با تصویرات بے رنگ کاغذ رسمی۔	۱۲ ر پ	خزینۃ الامثال۔ محاورات و امثال	
ایضاً۔ کاغذ گندہ۔	۱۲ ر پ	زبان زد عربیہ۔ فارسی و اردو مصنفۂ	
انشائے اسرار فرمیشن۔ از منشی		سید حسن شاہ صاحب۔	/۸
ظہیر الدین بلگرامی۔	ار۳	کتب نایاب زبانہ اردو	
دبستان مذاہب۔ مذاہب اقوام		لطائف و ظرائف۔ مصنفۂ منشی	
مختلفہ تحقیق تمام۔	/عہ	جیگوپال صاحب۔	/۳

مجموعہ

طلسم اسکندر ذوالقرنین

مشتمل بر فنون پنجگانہ

کیمیا و سیمیا و ہیمیا و ریمیا و لیمیا

جسکو

مولوی محمد عثمان خان مرحوم متخلص بہ قیس مدار المہام

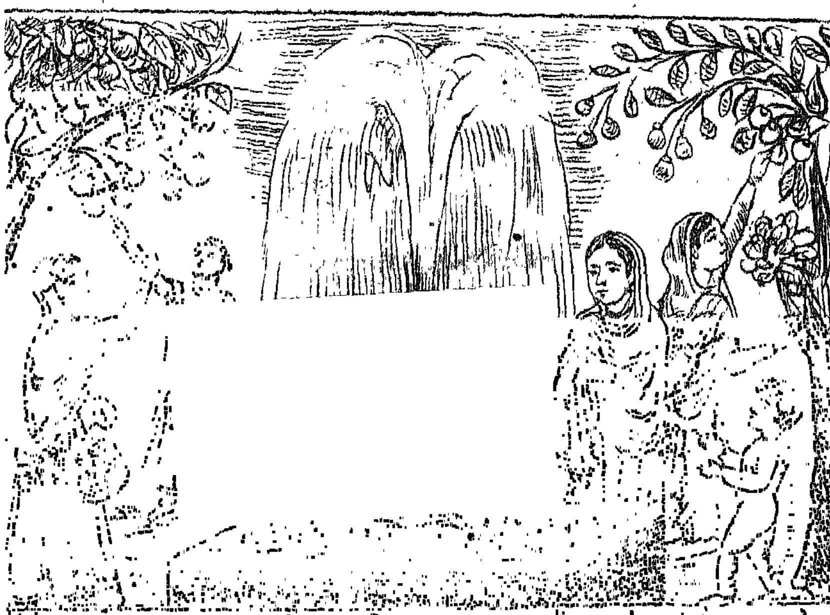
سرکار رامپور نے عجائبات ذخیرۂ اسکندر ذوالقرنین سے فارسی

سلیس مین ترجمہ کیا اور واسطے شایقان علوم غریبہ و عجیبہ کے

بار ہفتم سنہ ۱۹۱۵ء

باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ

مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مین چھپا



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد صانع مصنوعات و نعت شافع مخلوقات صلوات الله علیه و آله و اصحابه و سلم میگوید سراپا عصیان
محمد عثمان عفی عنه که بهنگامیکه بهوای تدوین این کتاب در صدد افتاد باذخار کتب جمله علوم و فنون ترجمه
آن از لسانی به لسانی می پرداختم اگرچه اتمام هر کار بمراعات پروردگار مسلمه روزگار است الا در تفاوت
درجات آن احدی را نیست مجال انکار برین قیاس از جناب احدیت معونت به وقت مناسب
اشتیاق این هیچمدان بهم رسید مصداق اینکه درین ایام بمطالعه نسخه موسوم به ذخیرهٔ اسکندرانیون
موفق گردیدم نسخه دیدم از عجایب فنون غریبه مملو و از غرایب رموز عجیبه محشو که تا امروز خازن روزگار را از نظر
اغیار مستور داشته و چرخ ازرق فام نقوش کنوز و خزائن خود را در اوراق آن نگاشته و دیده خرد دوربین
مثالش ندیده و گوش اصحاب یقین مانندش نشنیده در مطاوی اوراقش نکات لطیفه و مسائل عجیبه
مندرج بود و الفاظ مغلق و لغات ادق سبب خمول و باعث استتار معانی آن نادرهٔ روزگار گردیده
ازین باعث اکثر طلبه از فوائد آن بی بهره مانده بودند خواستم که نا طورهٔ دلفریب را از نقاب حجاب
بیرون گردانم تا سائر اصحاب دانش و بینش از پرتو انوار جمال با کمالش مستفید و کامیاب شوند
الحمد لله که بیامن الطاف الهی باندک فرصتی کوکب مقصود از افق مراد طالع گشت و جمال ترتیبش عروس
رعنائی بتان عجائبات شکست بفتح و متصم بالله بعد از فتح عموریه استنباط نمود که در آن نواحی ولایت

قدیم و حصنی است عظیم منسوب بانطیوخوس که تلمیذ اسکندر ذو القرنین فیلقوس یونانی ست و جمعی
در آن دیر ساکن شده بمحافظت آن مشغول اند و بظن ایشان آن بنا مشتمل بر چیزی از آلات و آثار
انبیاست علیهم السلام و انطیوخوس جهت سکان آن دیر ضیاع و عقار بسیار وقف نموده عهود و مواثیق
از ملوک روم و ایران گرفته و سجلات نوشته که هیچ یک از ملوک متعرض سکنهٔ آن دیر نشده بعزم تسخیر و تخریب
آن نهضت ننماید و آن دیر را موسوم به بیت الآثار نموده و چون عقیدهٔ مردم آن بود که بعض آثار انبیا
مخزون آن بیت است لهذا هیچکس متوجه فتح باب آن نمیشد فقط معتصم بالله بعد از استماع این اخبار
رسولی باصحاب دیر فرستاده اخبار نموده که مرا ارادهٔ فتح باب آن دیر است تا مشاهده کنم که سبب محافظت
آن چیست زیرا که اگر مال یا کتب حکمت در آنجا مخزونست فایده در معطل گذاشتن آن نباشد بلکه وصول
آن بارباب استحقاق و اصحاب التماس انسب باشد و الا ما مستحق آن هستیم اصحاب دیر مهلت
خواستند تا بعرض ملک روم رسانیده جواب نویسند چون از آنطرف جواب شافی نیافتند روزی
چند به لیت و لعل داشتند معتصم بتکرار رسل کار برایشان تنگ کرد ایشان التماس عهود و وثیقه نمودند
که از تغییر دین و قتل نفس ما را مصئون دارد تا فتح دیر نمائیم معتصم بالله بعد از عهود عبدالملک ابن حاجب و
علی ابن احمد المنجم و محمد بن خالد مهندس را فرستاده امر بتفتیش حال آن دیر و تفحص اشیائی که در آنجاست
نمود ایشان بر دیر در آمدند چندانکه جستجو نمودند چیزی در آن دیر نیافتند استعجاب غریب نموده گفتند
که اگر اقفال ملوک روم و یونان بر در این بیت نمی یافتیم گمان می بردیم که اهل دیر در اخفاء ما
فی الدیر حیله انگیخته اند چون عزم انصراف و ارادهٔ مراجعت بامیر خود نمودند تا آنچه به مشاهده
در آمده بود بعرض رسانند محمد بن خالد مهندس گفت ای قوم این خانه را انطیوخوس عبث بنا
نکرده و صاحب ما بجهت اینکه بگوئیم درین خانه چیزی نبوده راضی نخواهد شد فکری تمام و اندیشهٔ
تمام درین امر باید کرد پس بعد از تامل بسیار گفت آنچه بخاطر من خطور میکند آنست که سطح اعلای
این بنا واسع باشد از سطح اسفل و این رمزیست خفی و سریست پنهان بعض گفتند سبب استحکام
این بناست محمد بن خالد گفت اگر این سبب استحکام بنا بودی بایستی که تمام حائط دیر چنین بودی
زیرا که ما مشاهده میکنیم که بانی دیر اهتمام در تشیید و استحکام جمیع حائط نموده گفتند ترا درین مقدمه
رای قوی تر است پس به آلات تحریر دیر را مساحت کردند سطح اسفل او را ده ذرع یافتند و

اعلی را دوازده ذرع چون حائط را باین هیئت یافتند از انجا معاودت نموده حقیقت آنرا بامیر خود
عرض نمودند امیر گفت متبرسم که چنین بنای را خراب کنم و دران چیزی نیابم و این چنین بنا برا
بی سود منهدم ساختن خالی از قبحی نیست زیراکه از ملوک نیکو نباشد که بنای سلف را خراب
کنند باعث عداوت بتخصیص وقتیکه موسوم بآثار انبیا باشد بعد از توقف این امر گویند معتصم بالله در
خواب دید که مامون بالله میگوید که یا اخاه منهدم گردان این را که ذخیرهٔ اسکندر ذوالقرنین که علم
ارسطو و علم هرمس اکبر دران ست درین دیر ست معتصم از خواب بیدار شده محمد بن خالد هندس را طلب نموده
حکم بر هدم آن کرده مبالغه بسیار در سرعت تخریب آن نمود محمد بن خالد با چهار صد کس بقصد هدم
آن بنا متوجه شده مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا وقت نماز عصر آنروز حائط دیر را بنیاد انداختند چیزی از
هدم حائط ظاهر نشد محمد بن خالد فی العجله مایوس شده خواست که دست از کار باز دارد معتصم کس فرستاد
که اساس آن حائط را از بیخ و بن بر کن چون شروع به حفر نمودند آنجا صندوقی ظاهر شد از مس قفل آهنی
بر و مستحکم کرده صندوق برآورده در نظر معتصم در آوردند حکم کرد تا قفل آنرا بشکنند صندوقی دیگر از اندرون
او ظاهر شد از طلای احمر و قفلی از طلای مستحکم کرده و کلیدی در وآویخته با زنجیری طلا و در کنار آن صندوق
کتابه نوشته پس معتصم حکم کرد بفتح صندوق چون مفتوح گردانیدند در آن کتابی یافتند که اوراق و صفحات او
تمام از ذهب احمر بود و هر ورقی بغلظت و ثخونت نصف اصبع و طول کتاب یک ذرع و عرض آن ثلث
ذرع و غلظت و ثخونت حروف بمقدار شعیره و عدد اوراق آن سه صد و شصت بود در هر ورقی دوازده
سطر و کتابت او بعضی بخط یونانی و برخی بخط رومی معتصم بعد از مشاهدهٔ اینحال مترجمین را امر فرمود که
حاضر شده ترجمه کنند اول کتابه که در کنارهٔ صندوق بود اینست

هذه ذخیرة الاسکندر الملک بن فیلقوس ذوالقرنین یونانی

این عزیزترین و بزرگترین چیزی بود که مالک و صاحب او اسکندر مدام از انظار اغیار مصون و محفوظ
داشتی و هیچکس از خلائق را قابل رویت آن ندانستی تا وقتیکه انامل قضا رقم تمامی بر صحیفهٔ حیات
او تحریر نمود و ایادی تقدیر سر رشتهٔ اختیار و زمام اقتدار از کف کفایت او در ربود و خواست
که جوهر شریف لطیف نورانی خود را از سجن تن و بند عالم استحاله و فنا نجات داده بعشرت آباد
عالم نور و بقا رساند و از جرعهٔ حیات ابدی و شربت بقای سرمدی که سائر مقربان

ذروهٔ جبروت و جمهور طالبان خلوت خانهٔ لاهوت و در آرزوی ادراک قطرهٔ از آن سراپا حیران
مستمندریان و سیراب گرداند و انقضای مدت عالم سفلی را وسیلهٔ ارتفاع عالم علوی گردانیده بهره
از نعیم جاودانی آن جهانی بردارد با آخر حیات خودش خواست که دُرر فاخره و لآلی باهره در دست جمله
و ارباب غفلت و اصحاب بطالت نیفتد که لعب لاعبان را شایسته نیست چه علم بهترین دُریست
تابنده و نیکوترین گوهریست ارزنده که امتعه دنیا و عقبی بازای او بوزن جوسنگی نمی نماید بنابرین صیانت
علوم از اجنبی طبعان واجب و صیانت او از بی مایگان قلیل البضاعت اوجب است از جهت در آن
دیر مخزونی ساخته کتاب را در آن موضع مدفون نموده تا در نظر اغیار نیاید و از جملهٔ نامحرم مصئون ماند وقت
ودیعت این ودیعت ای کتاب درین صندوق و اخفای این گنج و بران دیر طالع سنبله بوده که عطارد
در برج سنبله مقیم و قمر متصل بعطارد در برج جوزا و زحل در جدی بوده و شکل فلک مستوی بوده اختیار
اینوقت جهت ودیعت این کتاب از برای صعوبت اخراج آن بوده و اگر احیاناً اخراج دست دهد پادشاهی
میسر شود که محب حکمت و مستحق این عطیه و ارزندهٔ این کرامت باشد و وضع این کتاب در آن صندوق
بر هیئت لوحی بوده و حروف آن بخط یونانی و بر روی منقوش انطیوخوس که ملک یونان و از تلامذهٔ ملک الملوک
اسکندر ذوالقرنین یونانی ست گفته که چون اسکندر را احساس نمود که وقت رحلت و زمان ارتفاع عالم
علوی از عالم سفلی رسیده و هنگام ارتفاع از مراتب دنی بمعارج علوی در آمده مرا امر فرمود که این صندوق
را اخفا کنم تا دست تعرض نااهلان بآن نرسد زیرا که چیزی از علوم انبیا علیهم السلام درین کتاب مسطور بوده
مبادا که او را تغیری و تبدیلی شود انطیوخوس گوید زینهار شبه نکنم و گمان نبرم برای آنکه درین کتاب بجهت
منافع دنیوی ملک الملوک نخواسته که دیگری بر او مطلع شود زیرا که اسکندر یونانی چنان نبود که بچیزی از
نفائس دنیوی تعلقی داشته باشد تا از فنا و انعدام و وجود و ثبوت زخارف دنیا انقباضی و انبساطی
بر او طاری شود بلکه تعلق او بعلوم حکمت بوده و حذر میکرد که این علم بنا مستحق رسد و موجب تضییع آن شود
و چون از انقیاد امر ملک الملوک چاره نبود آنچه فرموده بود بر خود فرض عین دانستم و تخلف او را بر خود
دشوار عظیم پنداشتم پس این صندوق را ساختم چنانچه مامور بودم و درین موضع ودیعت نهادم و طوبی صاحب
دولتی را که طغرای این سعادت عظمی بنام او نویسند تا این کتاب را دریابد و از رشحات او آثار فیوض اخذ
کند و از قطرات غمام او باران عنایت حق دریابد و از نتایج آثار آن بمراتب و مقامات علیا رسد بالجمله

معتصم بالله او را از زبان یونانی و رومی بعربی نقل فرمود و بکرات و مرات با علماء هر جهات مقابله کنانیدند
تا یقین همه شد که در کمال صحت نقل شده و از سهو و زلل خالی بوده و از نظم ترتیب خود اصلا تغیری
و تبدیلی نیافته معتصم بغایت مبتهج شد محمد بن خالد را با نعام و اکرام بسیار سرفراز ساخت

اینست اول کتاب مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم

باسم واجب الوجودی ابتدا میکنم که انتهای کار همه موجودات باوست و از و بظهور آمده عالم نور و تاثیر
و عالم استحاله و تغیر و علة کل ممکنات و مدبر عوالم عناصر افلاک اوست و از جلائل قدرت اوست که نفوس
خاشعه و عقول لامعه از ادراک صفات و فهم ذات او عاجز و قاصر اند بل ایجاد جمیع کونات و اصلات کل موجودات
جلوهٔ از ذرات نور وجود اوست و لمعان انوار او منزه از الوان و مبرا از آلایش اکوان است چنانچه اضواء
شعاعیه از کثائف جسمانیه مصون و محفوظ اند و کل صفات کمال از اشعه تجلیات او ناشی شده و هر کمالی نسبت
باو نقصانست و ذات او بری از صفات و مستغنی از القاب است زیرا که اطلاق القاب و صفات بر ذات
وحدانیت نزد ارباب تحقیق جایز نیست و قوت بشریه بر تحمید قادر بر زیاده از این نیست که گوید هو و لا هو الا هو

سبب تالیف این کتاب

فرمود ارسطاطالیس با اسکندر ذوالقرنین فیلقوس گویا ایها الملک بعزة الله و سوقع تو و بجلال تو
مقامی که نفس ارفع ترا اعلی محل کمالات در آن مقام متمکن سے بینم و باستکمال فضائل و کمال و
اشتمال جمله صفات ملوکیه که تو ارزنده و زیبندهٔ آن بوراثت علم حکمت سماویه هستی که ودیعت نموده
است آن حکمت را هرمس کبیر در سرب بحری و تحقیق که دانسته انچه خواهد شد از حال خلائق و مال
حضرت ادریس ۱۲
ایشان بطوفان و غرق و بعد از طوفان بر استخراج آن از سرب بحری احدی قادر نبوده الا بلیناس
و من از و اخذ کردم و استفادهٔ آن نمودم و در محفل گرامی بذکر آن رطب اللسان شدم و بسمع عالی
ملک رسانیدم وقت اول فتح ملک از مقدونیه ملک مکرر از من طلب آن نمود و تشریح و
تالیف آن امر فرمود چون فلک را بر شکلی که صلاحیت ظهور و قابلیت تحریر این کتاب باشد نیافتم به
تعلل و عسی تاخیری نمودم تا وقتیکه برآن مطلب ظفر یافته فلک را در اسعد اشکال مشاهده نمودم
چنانچه انتهای مقصد ملک بود بتقدیم رسانیدم تا تمتع از فوائد آن برداشته معزز و مکرم دارد او وصیت

در حفظ و صیانت این کتاب و مبالغه در استتار آن از رویت نامحرمان چه تکرار کنم که بمشافهه بکرات بعرض ملک رسانیده معاهدات جلیله مستوثق گرفته ام چه این کتاب مستودع اشرف علوم و سبب وصول بمطالب علیا و مقامات رفیعه و مراتب ارجمند و منازل بلند است و مشتمل ست بر عشره فنون بترتیب هذا

فن اول در اصول مقدمات این علم۔
فن دوم بذکر اصول صنعت و تدبیر اکسیرات۔
فن سوم در ترکیبات سیمیات و آداب و قواعد آن۔
فن چهارم در تریاقات غریبه کثیر النافع که از مضرات سموم خلاصی دهد۔
فن پنجم در صنعت حرزه طلسمیه که اکثر امراض مزمنه را نافع باشد۔
فن ششم در صور خواتیم کواکب سبعه۔
فن هفتم بذکر فنون متفرقه از طلسمات وغیره۔
فن هشتم در بخورات کواکب ابواب عطف قلوب و فوائد متفرقه۔
فن نهم بذکر خواص نباتات۔
فن دهم بذکر خواص اعضاے حیوان و ما یتعلق بہا

بشنو فقیر محمد عثمان قیس مفاهیم اصل کتاب را باختلاف ترتیب فنون مذکور تمامه مندرج ساخته الا در بعض بعض مواقع از دیگر کتب چیزی مستزاد نموده برای امتیاز ناظر بابتدا لفظ مستزاد و بانتها لفظ فقط مندرج گردانیده و چون این کتاب بر علوم خمسه کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و هیمیا مشتمل ست و هر پنج علوم را نظر بتساوی حروف اسمیه مناسبت تامه و مقارنت کامله حاصل است لهذا همین رساله را موسوم به خواص خمسه گردانیده مشتمل بر یک مقدمه ای فن اول از اصل کتاب و پنج خواص و یک خاتمه ساختم

مقدمه فن اول

در اصول مقدمات این علم۔

بشنو مراد از علم درینجا علوم کلیه است که هیچکس از و مستغنی نیست و این کلیه در خواص و اسرار مودع است در موجودات عالم ارضیه موجودهٔ عالم سفلی که تابع عالم علوی ست زیرا که اشخاص عالم

سفلی همیشه منفعل از اشخاص عالم علوی ست بلکه بهردو عالم واحد اند متصل باتصال واحد چه هوا
متصل ست بظواهر بعضی اجسام و به بواطن بعضی بدینصورت که هوا متصل ست بنار و آن متصل
است بفلک قمر و آن متصل ست با فلاک علیا تا که متصل شود بفلک تاسع که فلک الافلاک نامند پس چون
ثابت شد که اجسام ارضیه جمیعاً متصل بعالم افلاک اند پس باید که عجب نماید و غریب در نظر نیاید انفعال
عالم عناصر از عالم افلاک بتخصیص عنصر هوا که خالی از شعاعات کواکب نیست و اصل ست بقوام اجسام
ارضیه لیکن نیر اعظم را جلالت قدر و عظم شان زیاده ازان ست که ما محتاج شویم باثبات تاثیرات وی
در عالم کون و فساد زیراکه فاعل ظاهر الفعل ست در عالم علوی و سفلی فعلش در عالم علوی آنست که
هرگاه یکی از زحل و مشتری و مریخ مقدار ثلث دایره از وی دور شود هبوط کند از اعلای نطاق فلک
تدویر بسوی نطاق ادنی در یوقت لامع و راجع و نمودار شوند از جهت ضعیف الحال باشند اما
زهره و عطارد را بشمس ربطی ست عجیب که زهره دور نشود از شمس زیاده از ثمن فلک و عطارد دور
نگردد از شمس بیشتر از نصف سبع دایره هرگاه میان شمس و یکی از عطارد یا زهره بقدر مذکور بعد
گردد اگر پس شمس ست سریع تر شود در سیر خود تا نزدیک به شمس و ملحق گردد یا و محترق شود و هر یک ازین
دو کواکب مقارن شمس شوند یکبار راجع و یکبار مستقیم دائماً بدین ترتیب پس مرکز فلک تدویر هر یک
از زهره و عطارد و مقارن شمس ابداً و متحرک بحرکت شمس سبب زیادت و نقصان باشد و این از خواص
ظاهری کواکب خمسه است اما قمر تاثیر کند قرب او بشمس در نقصان نور و بعد او تاثیر کند در زیادت
نور قمر لهذا نور قمر مطلقاً از شمس باشد و ازینجا است که ظهور اشعهٔ شمس سبب حیلولت ست مابین
بصر و سائر کواکب و رونق انوار سائر کواکب را باطل گرداند و شمس بجهت ظهور تاثیر خود در
جمیع عوالم علوی و سفلی و برقرار ماندن نور خود همیشه بریک حال موسوم به نیر اعظم شده و تاثیرات
در عالم سفلی متحقق گشته چنانکه در بعضی مواضع که شمس در سمت الراس اقرب باشد نسبت باسکان
آن بلد موجب احتراق مواد جلود ایشان شود حتی که محل تعیش حیوان نتواند شد و آن
مواضع مثل براری جنوبیه است که از کثرت حرارت اشعهٔ شمس تعیش محال ست و در حوالی آن
براری که تعیش شود الوان سکنهٔ آن اکثر اسود ست زیراکه حرارت شمس سبب احتراق امزجهٔ ایشان
شده و سوداویت در مزاج ایشان غالب گردیده سیاه شوند یا سکان اقلیم اول را سواد اقل است

از خط استوا چه تاثیر اشعهٔ شمس در خط استوا اکثر است و برین قیاس سواد سکنهٔ اقلیم ثانی اقل از اول باشد بنابرآن لون اهل اقلیم دوم اسمر و احمر باشد و اقلیم ثالث و رابع باعتدال اقرب بود پس اعدل امزجه مزاج سکان اقلیم رابع باشد که تاثیر اشعه درین اقلیم بغایت اعتدال است ای شمس از سمت الراس سکان اقلیم رابع نه بسیار دور است و نه بسیار نزدیک بنابرین اقلیم رابع معدن تولید اشخاص فاضله و صور جمیله و حکمای ذوی العقول و علمای مستنبط دقائق شده اقلیم خامس تاثیر شمس در وا اقل است از اقلیم رابع بنابراین تولید برف و یخ درین اقلیم شود و طبائع سکان او قلیل النضج باشد از رابع اقلیم سادس و سابع امزجه سکان این هر دو در کمال فجاجت است دلیل بران غلبهٔ برودت و رطوبت امزجه و بیاض الوان و زرقهٔ عیون و عدم سطبری شعر و جعدهٔ ایشان است و از روی استدلال باعتدال ابعد الناس اند سبب این آنست که چون شمس در بروج جنوبیه باشد بغایت بعد است از ایشان و اثر اشعه دران اراضی در نهایت ضعف است و چون در بروج شمالیه شود ایضا بسیار دور است از سمت الراس سکان ایشان پس هیچ وقت شمس را با سکنهٔ سادس و سابع اثر معتد به نباشد تا تبدیل هوا و تغیر مزاج ایشان بظهور آید بلکه معظم اوقات ایشان شتا است پس شد اختلاف اشکال و صور خلائق باعتبار افاعیل شمس است و این اعظم اسباب اوست الا اختلاف اخلاق خلائق تابع اختلاف امزجه ایشانست مثلا علو همت هنود و قتل و حرق نفس خود بهمت خود از اهل اقالیم شمالیه و ثالث و رابع نیاید و همچنین قلت غیرت و بخل که در اهل اقلیم سادس است در اهل اقلیم جنوبیه که مائل بوسط اند اصلا نمی باشد و ازینجاست که ذکا و صحت ادراک و اعتدال اخلاق مختصهٔ اهل اقلیم رابع اهل اقلیم شمالیه و جنوبیه را نباشد اما تاثیر در نباتات و بودن او علت وجود نباتات امریست ظاهر که زیراکه سائر نباتات مطلقا در کمال خود محتاج بتاثیر شمس اند اما وجود بعضی نباتات در بعضی بلاد دون بعضی از جهت قرب و بعد تاثیر اشعه شمس است مثلا نخل در اراضی حاره روید و اترج و لیمون و موز و انبه امثال اینها باشد در بلاد بارده نروید و برین قیاس در اقلیم اول ادویهٔ هندیه میروید و در غیر این نروید و در بلاد جنوبیه که ورای خط استواست اشجار فواکه و حشائش روید که کسی نشناسد پس معلوم شد که تمامی این اختلاف از جریان مواقع شمس است باعتبار طلوع و غروب و ارتفاع و انخفاض و صعود و هبوط او و این اختلاف سبب تنوع اختلافات کثیره شود در اراضی و بحار و اهویه و معادن

اما سبب تولد باران از بخارات اصلاح حال انسان وحیوان است وحدوث این از شمس امر بینست ظاهر وهمچنین هر روز تاثیرات نیر اعظم موجب عروض موت وحدوث حیات است چه شمس را باعتبار طلوع وغروب تاثیرات مناسبه پیدا شد اما حیوانات را مختلف شود باختلاف حرارت وبرودت که بسبب قرب وبعد شمس حاصل است چنانچه فیل ونیلم وغزال مشک وکرگدن در زمین هند پیدا شود ودر غیر این اقلیم پیدا نشود وغیر غزال مشک وفیل چه غزال مشک در بلاد ترک باشد وفیل در جنوب اقلیم هند که بلاد سود انست تولد یابد که عظیم الجثه وطویل العمر اغلب باشد این همه که شمردیم بلا شبهه از افعال آثار شمس باشد یقین که حضرت عزت جل شانه شمس را در کل عالم افاعیل عظیم القدرت قاهر القوت گردانیده در عالم علوی که عالم بقا ودوام گویند ودر عالم سفلی که عالم استحاله وتغیر باشد اما قمر در مد وجزر تاثیر او مخصوص ست که عاقل انکار آن نکند بدانکه بلاد بحری که بحار آن مد کند چون قمر از افق آن طالع شود آب بحر ابتدا بزیادتی ومد کند والانزال آب در جزر ونقصان باشد تا قمر غروب کند پس راجع شود وتا آنکه قمر بسمت قدم برسد ومسامت شود بمرکز عالم بحر تحت الارض اگرچه فی الحقیقت نسبت بما فوق الارض ست پیکی ب جزر کند تا وقت رکوب قمر با فق شرقی پس اعاده کند چنانچه یاد کردیم اینست حال قمر ابدا وایضا از حالات قمر آنست که هر کس که ترصد علم باحوال برصد وتفقد اوقات علاجات کند ومراعات امور نباتات کند باید که نظر کند مثل کدو وخیار وخربزه ببیند که نموی ایشان از نور قمر است خصوصا وقت زیادت نور قمر که وقت تکامل نور وضیاء آن باشد بدرستی که درین لیالی نموی ظاهر کند چنانچه در شب واحد بر همه کس ظاهر گردد که بغایت الغایت تفاوت کرده است واین از انجهت تفاوت کرده است که موثر آن نبود مگر قمر پس این همه آثارات دال ست بر عظم حال قمر وبر اینکه قمر در حقیقت ناقل آثار عالم علوی بسوی عالم استحاله وتغیر ست فاما بیان نموده ایم که فاعل اعظم که افاعیل آن معقول ومحسوس باشد شمس وقمر ست که درین عالم آثار موثر عظیم اند کواکب خمسه ذکر آثار وشرح حالات ایشان اگرچه در عالم استحاله دشوار نیست اما بنظر تطویل اقتصار بیان آثار کواکب نموده ایرا د مثالی نمائیم وگوئیم که از جمله تاثیر زهره در عالم آنست که هر که نکاح کند وزهره در برج حوت باشد وقمر در تسدیس اوی در برج ثور یا قمر در سرطان باشد وزهره در تثلیث اوی در برج حوت یا زهره در برج ثور وقمر در حوت یا در سرطان یا مقارن زهره باشد در بعض مواضع مذکوره بشرطیکه به یکی از نحسین ناظر نباشد زوجه متفق ۶۰۰

شود از منافع زوج و میان ایشان اتفاق الفتی و محبتی افتد که جمیع خلائق در تعجب افتند و اگر بر خلاف
این زهره محترق باشد یا منحوس باشد یا بزحل یا بعقرب و مریخ مقابل او باشد یا در تربیع او و زحل مقارن زهره بود
تا مقابل او از بعضی مواضع مذکوره و مشتری ساقط باشد بالتحقیق نحس شود آن تزویج و این وصلت
در کمال نحوست بود چنانچه ضرر عظیم بایشان برسد و میان زوج و زوجه دشمنی بجائی رسد که احوال ایشان
اقبح حالات مردم باشد باید که کسی که شبهه کند در این که قوای طبیعت قوی میشود بقوت قمر و ضعیف میگردد
بضعف او نظر بحال قمر کند وقتیکه مقارن بزهره باشد در برج ثور مثلاً نوره که عادت آن جاریست بر ستردن
مو استعمال کند اصلاً آن نوره موثر نشود و ازاله آن از بدن نکند یعنی اثر در مو نماید و از مو ضع بر نیارد و
اگر اثر کند اثر معتدبه نباشد همچنین اگر عادت جاری باشد بر کندن مو ممکن نباشد کندن در آنوقت الا بالم
شدید و تعب کثیر و محنت عظیم و برین قیاس اگر اراده شرب دوا کند که عادة برای دفع مواد متعدد لیست
و غذا مفید باشد در بدن اثر نکند و اگر کند قلیلی به صعوبت تمام بدینوجه که در آن وقت طبیعت قوی است
بوجه غایت میل قوت قمر در شرف یا بودن قمر با زهره چه ادویه مسهله وقتی دافع اخلاط فاسده باشد که
قوت طبیعت در کمال ضعف بود و قادر بر امساک مواد نبود زیرا که طبیعت اخلاط را بخواهد بوجه قوت
خود از تحلیل و ذوبان و اخراج مواد در آنوقت مانع آید و دافع نشود در عمل و عاجز گردد از اخراج
ماده ها بطریق عادت و همچنین وقتیکه مشتری در برج سرطان باشد و قمر مقارنه کند با مشتری طبیعت بغایت
قوی باشد بر دفع مسهل قوی العمل مثلاً اگر عادت جاری باشد که آن دوا بست مجلس عمل کند بیش از
پنج یا چهار دافع نشود و گاه باشد که مطلقاً تاثیر نکند و همچنان ضرری که عادة جاریست بر تاخیر تاثیر دوا از
احداث حرارت و یبوست و انبعاث قلق و اضطراب اصلا بظهور نیاید و برین قیاس اگر کسی زراعت یا
غرس اشجار نماید و قمر در برج جدی یا دلو یا عقرب باشد یا مقارنه زحل و ناظر بمشتری نباشد آن درخت نمو نکند و
آن تخم سبز نشود و ایضاً اگر طبیبی بر سر بیماری معالجه رود و قمر مقارن باشد با زحل یا متصل بزحل از بعضی وجوه
تسدیس و ناظر بزهره نباشد و زهره قوی نبود را بجه طالع آن طبیب بمشام بیمار نرسد و اثر شفا از معالجه او
بمریض عائد نشود و اگر بعکس این باشد مثلاً گاه قمر متصل بزهره باشد اتصال مقبول و زهره بمیزان باشد
مریض را از آن طبیب راحت و قوت و شفا حاصل آید باذن الله تعالی لیکن این آثار و امثال
بظهور نیاید مگر از تاثیر کواکب منسوب بعمل از نجاست کسی که سزاوار عملی باشد و اراده کاری کند اقتضاء

ازین کتاب فی قوت اند برداشت وازین علوم شریفه زمانی بهره مند توانند شد که در جمیع اوقات هر فعلی را بیکه
افعال و تاثیرات کواکب در و جاریست محافظت کند اگر چنین کند تحقیق که غایت حفظ مواد اصلیه کرده و یقینی
که قوای شعاعیه از آثار کواکب متصاعد معین او شده در تحصیل مقصود او سرعت کند و زود آن مدعا بالفعل آید
اگر از محافظت اصول مواد مذکوره اهمال نماید زوال در عمل او باطل و مقصود او مفقود شده اصل مدعا بفعل نیاید

خواص اول در بیان علم کیمیا مستتر او

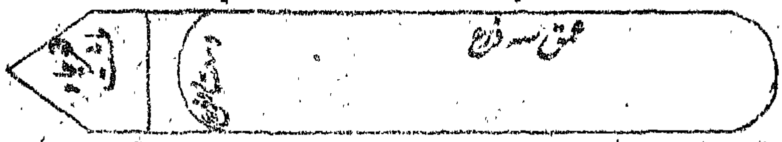
بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ثنای کبریا و نعت سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید گم کردهٔ راه این و آن محمد عثمان عفی عنه
که این اوراق چند را از کتب معتبرهٔ این فن مانند سبعه و ستین و نخبت جابری و میزان و اشعار خالدی و طغرائی
حضر موتوی و غیر آن منتخب نموده مسمی باکسیر اعظم گردانیده مشتمل بر یکمقدمه و پانزده فصل و خاتمه مقدمه در
تعریف علم کیمیا و ذکر خواص و اصطلاحات آن بدانکه علم صناعت اکسیر را کیمیا نامند و دران تبدیل قوای اجرام
معدنی ببعضی بعضی نمایند تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات فقط لیکن ذهب اشرف اجساد است بدلائل
اول انقیامی او اطول است از سائر اجساد ثانی قبول آفات بدیر کند زیرا که قبول غش در و کمتر است از غیر او
بنا برین این جسد را علو مرتبت و تمیزی هست از سائر اجساد و مخصص شده به نیر اعظم زیرا که لون ذهب
مشابهت تمام بلون شمس دارد و بعد ش فضیلت فضه از سائر معدنیات است و یکی از فضائل او اینست که قبول
مجاورت ذهب کند بی آنکه ضرری و نقصانی بیکی ازین دو برسد بنا برین فضه مختص به قمر گردید دیگر آنکه فضه را
نورانیت و اشراق عظیم است و هرچه اتفاق ملاقات اشرف داشته باشد در شرافت آن سخن نباشد خاصه
وقتیکه بعد از ملاقات تغیرے و تبدیلی بحال اشرف راه نیابد چون انسان اشرف انواع حیوان و اشرف اجسام
مرکب است لهذا حیوان مناسب انسان و مخصوص آن گردیده همچنین ادویه که اخذ کرده شود از چیزی اخلاط و رطوبات
و اعضای حیوان و وقتیکه حکما تدبیر سنگ او از آن نمایند بیرون آید از ان افضل ادویه و ابلغ سموم اے اعظم مرکبات که
تاثیر کند در اجسام و غیر این را برین قیاس باید کرد مستتر او ارواح و آن عبارتست از زیبق و نوشادر و اقسام
گوگرد و انواع زرنیخ و این چیزها معدنی اند و بر آتش قیام ندارند اجساد و مراد از فلزات سبعه است یعنی
ذهب و فضه و ارزیز و سرب و حدید و نحاس و خارصینی یعنی جسد النقاس مراد از اجزاء سے روابط است که
میان ارواح و اجساد و انتباط دهد حجر اسنود مراد از موی سیاه سر جوانان صحیح المزاج است که

دراعمال اکسیر اکثرجا بکار می آید اصل بارد و ذکر و فرار مراد از زیبق یعنی سیماب است اصل
حار و مونث عبارت است از کبریت یعنی گوگرد و قمر واول عبارت است از فضه یعنی نقره و عطارد
و روبے توتیا و ثانی عبارت است از شبح یعنی جسد زهره و ثالث مراد از نحاس یعنی مس
است شمس و رابع مراد از ذهب یعنی زر است مریخ و خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس اشاره بارزیز یعنی قلعی ست زحل و سابع ایما از سرب است عقاب
عبارت از نوشادر است علم اصفر زرنیخ زرد طلق است عروس گوگرد صراف نمک تلخ اسد
شوره تقطیر عبارت از آنست که اجزا را بآب حل کرده محلول را بواسطهٔ علقه بطرف دیگر گیرند تا
صاف و لطیف بچکد سحق آنست که اجزا را آوازسنگ بدسته بسایند تا یکذات شود تصعید
آنست که اجزا را درظرفے کرده ظرف دیگر را بالای آن نصب نمود و لبهای هردو ظرف از گل و لته
بند کرده ظرف را بر سر آتش گذارند تا جوهر اجزا پریده و بسطح ظرف بالا چسپند تشویه آنست که اجزا را
در بوته یا در قدحے یا بوتهٔ دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو بند نموده در آتش نرم گذارند تشمیع آنست
که اجزاے مرکبه بحالتے در رسد که باندک حرارت آتش یا تاب آفتاب بمثل موم گداخته شود و چون آن اجزا
مشمع را بهواے سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود حل آنست که اجزا را در شیشه کرده زیر زبل اسپ یا
جای نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که محلول را در ظرف زجاجی کرده بر سر خاکستر
گرم گذارند تا منعقد شود و درین فن حل و عقد از جملهٔ اسرار عظیمه است که جملهٔ مشتعلیات و فرارات بدین
تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شوند و انتهاے حل و عقد بهفت مرتبه است و هرگاه از سحق و
تصعید اجزا فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد تعفین آنست که اجزا در ظرفیکه مناسب آن باشد بجدے
گذارند که عفونت دران پیدا شود و کرمها بوجود آیند فقط و چاه تعفین که درین کتاب ذکر آن اکثر جا
خواهد آمد چنین موضعی است که ذکر آن کرده میشود

بشنو او لا موضع مستوی بزمین پیدا کرده حفر کنند در و چاهی مدور که وسعت سر آن ذو ذرع و عمق آن
سه ذرع باشد بعد ازان دور و زمین آنرا نیک بآهک اندوده مستحکم نمایند که نشف اجزاے ثانیه مطلقا دران
واقع نشود هرگاه اراده کنند که جهت تعفین چیزے درین بیر نهند باید که آن چیز را در قدحی کرده
در قعر آن چاه گذارند و در بالای آن قدح طشت بزرگ که وسعت آن برابر وسعت قعر چاه باشد سرنگون

بگذارند و بالای آن طشت زبل اسپ و خر یا لنا صف بریزند چندانکه بر سر چاه آید و هموار باشد و در
هر پانزده روز این زبل را تغییر دهند و هر روز بالای آن زبل هفت بار بول کنند هر نوبت مقدار رطل
و هر روز دو بار آب سرد بر بالای آن ریزند و صورت چاه اینست



وقتیکه متعفن شود اخلاط مذکوره بعد از مدت چهل روز بیرون آورند قدح را و هر چه در او باشد در هاون کرده
سحق تام نموده نگاه دارند خواه کرم افتاده باشد خواه نه و بعده تخم مورچه هر چه ممکن باشد اضافه آن کنند و برابر
وزن مجموع پیاز عنصل کوفته مضاعف بیامیزند با هم نرم خوب پس همه را در قدح کرده سر قدح را بپوشند و در چاه
تعفین گذارند مدت بیست و یک روز بعد از آن سر او را باز کرده در طبق کنند تا وقتیکه خشک شود در قاروره کرده محافظت نمایند

فصل اول
در بیان استخراج آب

اول از آبهای مستخرجه تنقیه اجساد و تطهیر ارواح ایشان ست و این آب موسوم به ماکبوس است
ترکیب بگیرند سده شقاع نهری و لیمو زائده و اضافه کنند برو آهک آب ندیده و برابر وزن مجموع
اشخار ای محکی برو افزایند و اولاً هر یک را جدا جدا کوفته تیار کرده بهم آمیزند و بعد از آن در حوض
انداخته چندان آب بر او بریزند که چهار انگشت بر بالای آن باشد و کاه گندم ای کهنه سه در میان آن
آب کنند و شاخهای درختان بر بالای آن چندان گذارند که بپوشد و تا هفت روز بحال خود گذارند
بعد از آن سر او را برداشته راهی که بحوض دیگر متصل است باز کنند تا خلاصه آن از آن راه بحوض دیگر
رود و آنرا نگاه داشته بوقت حاجت بکار آرند

فصل دوم
در استخراج آب ثانی مسمی بقوبیال

ترکیب بگیرند مس سوخته جزوسے و آهک آب نادیده و نوشادر یک جزو و بورق و زاج هر یک
سدس سدس جزو جدا جدا نرم صلایه نموده باهم مخلوط کرده در حوض بزرگی اندازند و چندان آب
برو ریزند که بر بالای او ایستد و کاه گندم ای نهال بالا شش انگشت چندانکه بپوشد و بهفت روز

گذارند بعدش بشاخهاے درخت سرا ورا باز بپوشند و پس از ہفت روز راه حوض دیگر بگشایند تا خلاصۂ آن تمام و کمال بحوض دیگر برود

فصل سوم

در استخراج آب ثالث مسمی بزعفرانسیوس

ترکیب بگیرند نمک سفید بست درم نوشادر یک رطل و با یک صد و بست رطل آب بپزند تا چهل رطل ماند ہمین قاعده ہفت نوبت تکرار کنند تا از طبخ ہفتم چهل رطل ماند از آتش برآورده صدف محرق سائیده چندان بروریزند که مانند خمیر غلیظ گردد بعدش برابر وزن او آہک و سدس وزن آن نوشادر و سدس وزن آن زرنیخ زرد و برابر ثلث وزن آن گوگرد زرد و برابر ثلث وزن آن زنجار ہمه را جدا جدا صلایه نموده بہم آمیزند و از آب ثانی چندان بروریزند که ہفت بار خمیر شود بعدش سرا ورا پوشیده مدت بست و یک روز گذارند

فصل چهارم

در استخراج آب رابع مسمی بطیراوس

ترکیب بگیرند برادۂ نحاس و برادۂ حدید و برادۂ رصاص اسود ہموزن و با سرکۂ شراب که مصفا باشد سحق بلیغ کنند پس سدس جزو نوشادر و سدس جزو زاج بہ نرمی سوده اضافه نموده بآفتاب خشک کرده برابر جمیع اجزا نوشادر و سدس وزن جمیع زرنیخ احمر (ہرتال ۱۲) و ثلث وزن آن گوگرد زرد و شش حصه برابر جمیع اجزا آہک و برابر جمیع صدف سوخته به اجزا را صلایه تمام نموده آب زعفرانسیوس بروریزند ہفت بار مقداریکه بالاسے او ایستد پس خشانیش نموده با سه برابر سه حصه آن اضافه نموده در حوض گذارند مدت ہشت روز بشود این آب بغایت قویست مہلک قتال کل حیوان بمجرد مس و رائحۂ آن در دماغ ضرر عظیم کند بنا برین ہرمس علیه السلام (حضرت ادریس ۱۲) میفرمایند که مباشر عمل او ہراس را باید که اول پنبه تر کرده کافور و گلاب در گوش و بینی گذارد تا دماغ او از آفات بخارات این آب مصون و محفوظ ماند

خواص در کوزه ریزند و سر کوزه بسته بہر عضوی که گذارند آن عضو بیک ساعت منحل گردد ایضاً ہر حیوانیکه در وی فرو برود مقدار نصف ساعت آنرا منحل و گداخته گرداند ایضاً اگر در چشم خفته بچکانند حدقۂ او گداخته شود بخفتی که ندانند که از کجاست ایضاً اگر در گوش بچکانند موجب تشنج دماغی گردد

حیات را منقطع گرداند ایضاً اگر کوزهٔ آهن یا مس در و فرو برند و یک شب گذارند سوخته گردد بمثابه که گویا در آتش سوخته اند باطن و ظاهر کوزه را و فوائد این آب بعد ازین ذکر خواهد شد

فصل پنجم

در بیان استخراج جوهر مستودعه قوت مریخ

ترکیب بگیرند خون آدمی در حین خروج از رگ که گرم باشد پنج رطل و اضافه کنند بر و خون بزکه گرم باشد بعدش در قرع انبیق کرده برسم مشهور تقطیر کنند و نگاهدارند ازین یکصد درم و خون حمار و فرس که بفصد اخراج کرده باشند خمیر کنند این ادویه را اشخار و نوشادر دو جزو و زاج سه جزو و نمک دو جزو و بعد ازان زهره بز یک جزو با پوست تخم مرغ نرم صلایه کنند و باهم آمیخته در موضعی گذارند که آفتاب در و نیفتد و ازان خون ناب چندان ریزند که بالای آن بایستد و مدت سه روز گذارند و بعدش زاج قبرسی نیکو بقدر خواهش کوفته نرم نرم صلایه کنند و برابر آن نوشادر بگیرند و بول حمار آن مقدار که هفت بار معمور کند بگیرند و یک شبانه روز در آفتاب گذارند تا از و آبی جدا شود مانند خون احمر اللون و برابر وزن آن خون ناب برو اضافه کنند و در محفوظ اول مخلوط نموده هفت روز گذارند بعدش یک جزو نمک و یک جزو نوشادر و نیم جزو گوگرد سفید را باهم آمیخته سحق بلیغ نموده بست بار چندان که معمور شود آب ریزند و بپزند تا ده درم بماند و بر محفوظ ثانی اضافه نموده هفت روز دیگر حفظ کنند پس بگیرند زرنیخ احمر و زرنیخ اصفر از هر یک جزوی در مغرفهٔ حدید کرده در آتش نرم گذارند تا بگدازد بعدش کبریت سوده جزوی و زجاج مسحوق نصف جزو گرفته در و ریخته یک ساعت در آتش حرکت دهند تا نیک مخلوط شود و گذارند تا سرد شود بعدش با سرکه کهنه در سنگ صلایه کرده یک ساعت خوب بسایند و پس ازان داخل محفوظ ثالث کنند و سه جزو نوره اضافه آن نموده در حوض مدت بست و چهار روز گذارند بعد از انقضای این مدت راه حوض کشایند تا خلاصه آن بحوض دیگر رود که جوهر مستودعه قوت مریخ است

منافع و افعال این جوهر جمیع اوساخ معدنیات را پاک گرداند چنانچه مطلقاً کثافت در و نماند و بسهولت قبول اکسیر کند چنانچه اگر نحاس یا حدید را هفت بار سرخ کرده درین آب اندازند وسخ و کثافت او را پاک کرده بیوست او را ببرد بتخصیص حدید که بعد از ذهاب وسخ ذوبان و گداخته

او در کمال سهولت شود و نرم گردد و زود بصلاح آید و اکثر اغنیا لیکه از طریراس آید از این جوهر نیز بظهور آید واگر درین زرنیخ داخل کرده یکشبانه روزے گذارند زرنیخ را بنوعی پاک کند که از غیر این آبها چنین پاک نشود

فصل ششم
در تطهیر زرنیخ

باید که زرنیخ را در مغرفهٔ حدید نهاده بآتش نرم گذارند تا بگدازد و آب شود پس زجاجیه سوده در و ریزند و حرکت دهند تا نیک مختلط شود و بعضی ارباب عمل اول زجاج را گداخته بعد ش زرنیخ گداخته را به زجاج خورانند و پس ازان به بول آدمی یک شبانه روز سحق کنند و از آب طریراس چندانکه اجزا را مغمور کند هفت بار برو ریزند و یک شبانه روز گذارند بعد ش آب را ریخته سرکه بقدر مغموری اجزا برا و اضافه کنند و ثلث وزن مجموع آن آب گندنا و برابر این سرکه و آب شیرین برابر مجموع اینها و بآتش نرم بپزند تا تمام این آبها نشف شود پس بشویند زرنیخ را اول بسرکه و بعد ش بآب شیرین وخشک کرده نگاه دارند **نوع دیگر** اسهل از اول باید که زرنیخ را مقدار نخود ریزه ریزه کرده در مغرفهٔ آهنی بآتش نرم گذارند و بعد ازان برابر وزن آن کندر سحوق بخورانند **ایضاً** سدس وزن آن نوشادر بخورانند اما عامل این صنعت را احتراز از رائحه واجب است چنانکه در سوراخ بینی خود پنبه بقطران آلوده گذارد پس ازان از آتش برآورده مقدار ثلث وزن او شب و ربع وزن آن زیبق اضافه کرده سحق کند بسرکه تنها و این سحق درنگ باشد یک روز تمام بعد ش شیرگاو ده بار چندانکه مغمور کند برو ریخته در چاه تعفین گذارد یک روز و از چاه برآورده اول بسرکه و بعد ش هفت نوبت بآب خالص بشوید تا صاف شود پس خشک کرده نگاه دارد

فصل هفتم
در تصعید زرنیخ مطهر

باید که اولاً برابر دو وزن زرنیخ را زیبق بخورانند زیرا که این احسن ست فعل او را و اسرع از جهت تصعید آن و ابلغ ست در عملی که اراده شده زرنیخ را در اثال چنان تصعید کنند که بیاض از و ظاهر گردد پس مطلب تمام ست ورنه باید که انچه صعود کند بردارد و با سدس وزن آن نوشادر بسرکه ملایه کند بعد ش بسرکه بشوید بعده با برادهٔ نحاس آمیخته بشوید و باید که براده برابر نصف عشر وزن زرنیخ

مصعد باشد و زجاج مسحوق برابر سدس وزن او پس این مجموع را باهم مخلوط نموده با نصف وزن زیبق تصعید کنند در امثال که این تصعید احسن از تصعید اول است بحسب لون و برق و اگر اتفاق نیفتد لون و براقت در مرتبهٔ اعلی باشد یقینی غلطی در عمل راه یافته تکرار عمل دوم کنند تا لون و برق زیاده شود اما در مرتبهٔ ثانی از تندی آتش حذر کنند که بسیاری آتش موجب احتراق زرنیخ است زیرا که زرنیخ طبیعت کبریت دارد

فصل هشتم

در تطهیر نحاس

بگیرند پاره هاے نحاس احمر و چندان آب شیرین برو ریزند که مغمور شود و بپزند چو آب نشف کند آب گرم باز بروریزند چند انکه پنج بار مغمور کنند و با سدس عشر وزن آن مردارسنگ و عشر عشیر وزن آن حلتیت آمیخته بپزند تا آب تمام نشف گردد بعدش از دیگ برآورده بخرقهٔ صوف آنها می اورا چیده بست و یکبار بر آتش سرخ کرده بر روغن زیتون اندازند این است تطهیر نحاس و ازالهٔ کثافت آن

فصل نهم

در تبییض نحاس و تشبیه او به فضه

این عمل از افضل اعمالیست که اولاهرمس اکبر افاده فرموده و بلیناس شنیده کرده او را

ترکیب نحاس مطهر یک رطل بگیرند و بآتش نرم گذارند بعد از ان اندک نوره ابیض و ده درهم زرنیخ مطهر مصعد ملفوف بورق نقرهٔ خالص اضافه کرده مقدار یک ساعت بدهند بعدش برآرند نقره سپید صاف برآید باید که درین عمل اصلا شک نکنند اما در وقت استعمال این نقره را با نقرهٔ دیگر آمیخته بکار برند تا نرم و ثابت ماند

نوع دیگر

در تبییض نحاس

ترکیب بگیرند زیبق نصف رطل و صلایه کرده نوشادر مقدار ثلث وزن و اسفیداج رصاص مقدار ربع وزن آن و سحق بلیغ یک شبانه روز بآب طرپراس نماید اما وقت سحق چندان طرپراس بریزد که او را از قوام نبندازد بعدش تمام این اجزا را در کوزهٔ محکم ریخته و گل حکمت کرده در سایه

خشک کنند بعدش در تنور تافته گذارد و بعد مدت هفت ساعت برآورده کوزه را بشکنند درون کوزه چیزی متحجر یابد مانند زنجفر اما لون آن مانند لون زنجفر نبود پس باید که اوراکیک روز کامل با بیاض بیضه سحق کنند بعدش خشک کرده با سرکه یکروز بسایند پس ازان هفت بار بسرکهٔ بسیار ترش شسته هفت بار دیگر بآب صاف بشویند و در سایه خشک کرده یک وزن زیبق اضافه نموده سحق کنند بعدش با ثال سناده تصعید کنند جرمی بلون نقره برآید اما بیاض آن از بیاض نقره اندک کمتر بود یکدرم اورا در بست درم نحاس مطهر اضافه کنند فضهٔ خالص گردد

فصل دهم
در تلیین نحاس

بشنو با ختلاف اشکال افلاک نتایج اعمال مسلوکه واحده گاهی مختلف هم میشود لهذا در ارتکاب هر عمل متعرض ظهور آثار تحسین باید شد زیراکه اثر تحسین در فضهٔ مصنوعه زیاده تر اثر پذیر است چنانکه در وقت مباشرت صناع جهت آلات اطاعت نکنند و اکثر مانع آید مگر وقتیکه اورا با فضهٔ خالص ممزوج کنند سائر علل او زائل و آفات و دراهم از و حاصل شود اما وقتیکه منفرد باشد اولاً باید که اورا در آتش سرخ کرده بآب ملین فرو برند تا رفع یبوست او شود و در عیار کامل گردد صفت آب ملین بگیرند برگ درخت زردآلو و شفتالو و برگ درخت امرود از هر یک جزوی و مجموع این اوراق را در حوض کرده سه جزو شیر خر و سدس جزو آب شیرین درآن حوض ریخته سر اورا چنانچه گذشت بزبل مستحکم کنند چهارده روز پس بیرون آورده نیم کوفته همان شیر خر و آب کنند تا و آب عذب اضافهٔ آن نموده چهارده روز دیگر در چاه تعفین دفن کنند پس بیرون آورده اوراق را نیک فشرده یکجا جزو زیت که یک سال بیشتر بر وگذشته باشد ریخته در چاه تعفین بست ویکروز دفن کنند بعد ازان خونابی که مقطر از قرع انبیق شده باشد برو اضافه کنند و در چاه تعفین چهارده روز دیگر گذارند و مدفون کنند در ان زبل بعدش بیرون آورند اینست آب ملین و این اسرار کبیرست حفظ کن این را و نگاهدار صفت ماء الملین الاکبر که هرمس کالبیاس خوانده بتازی یعنی آبی که یبوست از و میگریزد بگیرند ریزهای سم اسپ و ریزهای سم خر نصف جزو و برادهٔ شاخ گاو میش ثلث اجزا و برادهٔ شاخ بز ربع جزو و

بریزند برد خون بزبر بوزن مجموع و دفن کنند در سرگین یکشبانه روز و بریزند روز دیگر برابر جمیع خون و برابر آن روغن زیتون پس در کوزه کرده در زبل دفن کنند یک شبانه روز و در روز ثالث مقدار وزن مجموع آن خون و زیت ریزند و مقدار عشر وزن آن زاج و برابر نصف عشر آن نوشادر و اگر زاج و نوشادر در آب حل کنند و بریزند ابلغ و اولی باشد بعد ازان این مجموع را در قرع انبیق تقطیر کنند بدرستی که برآید ازو آب ذهبی اللون مشرق که در تلیین نحاس ابیض سازکند

فصل یازدهم
دربیان نقل نحاس از هیأت نحاسی بهیأت ذهبی

بشنو سزاوارترین اجسام بانتقال از هیئت بهیئت ذهب و فضه است بدینوجه که نقره ممزوج طلا و هم بالعکس بشود بی آنکه حادث گردانیده بران کیفیت روبه دیگر و بی آنکه نقص فضیلت احدهما پیدا شود بلکه هریک ازین کثیرالوزن غالب اللون باشد حالانکه در وقت تمازج هردو مساوی باشند دیگر موافقت طبعی بینهما ای زمانه گداختن هردو مساوی است اما نحاس اشبه اجساد سبعه است با ذهب بعد از نقره بحسب لون و باعتبار تساوی زمانه گداخت و ایضا قابل ممازجت ذهبی است اما نه چنانکه فضه است زیراکه یبس در مزاج او غالب است و در نحاس فضیلتی است که در نقره نیست و آن تشبیه لون نحاس بلون ذهب باشد بدینوجه نحاس قبول لون ذهب بیشتر کند دیگر نحاس بعد تطهیر ازو ساخ حسن اللون و ذهب المنظر گردد و بمجرد القای توتیا طلا گردد چنانچه هرمس کبیر گوید که توتیا را چون بآن تدبیر صالح کنند و بموجب حکمت القا نمایند بر نحاس مسطر طلا گردد

فصل دوازدهم
در تطهیر توتیا

بشنو که تطهیر اجسام معدنیات ازوزن و وسخ اهم مطالب است باید که هنگام ارادهٔ تطهیر زهره درخانه خود و قمر متصل زهره باتصال مقبول باشد و زحل درخانه خود یا در شرف بود

ترکیب توتیا سه رطل بگیرند و یک شبانه روز در آب ثالث که آنرا اغراسیوس نامند بگذارند بعد ش آب را اولا بسرکه ترکنند پس نوبت دیگر بآب شیرین بشویند آنگاه برابر نصف توتیا زیبق و برابر ثلث او زنجفر و برابر نصف عشر ادنوشادر یاد جمع کرده بسایند بار روغن بیضه و

باتش معتدله بجوشانند مدت هفت ساعت بعدش برابر عشر وزن آن مردار سنگ و برابر عشر او زیبق و مقدار نصف عشر او روسختج اضافه کرده بآب ثانی ای فوریال بسیار نرم صلایه کنند و بعد از سحق ازین آب چندان بروریزند که مغمور شود و یکشب گذاشته صباح آب را ریخته باسرکه مصعد بشویند و متعاقب آن اولاً با نمکاب بعدش بآب شیرین بشویند و خشک کنند و سدس وزن او زیبق و ثلث وزن او زنجفر اضافه نموده مجموع را بمارتلین لسے کابلیناس سحق کنند بعدش بجوشانند باتش معتدل القوت یک شبانروز پس ازان سحق تام نموده اولاً بآب اول ای صابوس ثانیاً بسرکه ثالثاً بآب صاف بشویند و بدانکه توتیای مطهر اکسیر اعظم است بمنزله که منقلب گرداند هیآت نحاس را بهیآت ذهب بحسب لون و رونق و قوت و لینت بدین ترکیب که پنجدرم توتیای مطهر را بر بست درم نحاس مطهر القا کنند ذهب خالص گردد باید که اصلا درین شک ننموده حفظ این طریق نمایند زیرا که این افضل علوم و اشرف الواب است

فصل سیزدهم
در تطهیر فضه و تخلیص او باتک د رصاص

که قلعی ست چون این در غایت شهرت است بجمیع بلاد که از انداختن باتش ملتهبه بعمل معروف صاف گردد لهذا احتیاج باظهار ترتیب آن ندید

فصل چهاردهم
در اکسیر فضه

ای جوهر فضه را منقلب بذهب کند و این منوط بر چهار قاعده است

قاعدهٔ اول

بگیرند برادهٔ ذهب دو مثقال و برادهٔ فضه دو مثقال و نوشادر یک مثقال و کبریت اصفر یک مثقال این مجموع را بسرکه شراب صلایه نموده سحق تام کنند پس ازان پنجدرم زیبق ملحق نموده سحق نمایند مدت یک شبانه روز بعد ازان در کوزهٔ گل یا قاروره زجاجی کرده بگل حکمت گرفته در تنور تافته نهند وقتیکه قمر در تثلیث مشتری بود و یا حدی از نحسین ناظر نباشد بعد از هفت ساعت بیرون آورند

قاعدهٔ ثانیه

بگیرند برادهٔ نحاس احمر چینی پنج مثقال و روسختج که عبارت از نحاس محرق است دو مثقال اول روسختج را سحق نموده برادهٔ را در وی اضافه کرده نوشادر دو درم بآن ملحق نموده بآب ترنج ترش یک شبانروز بسایند تا در کمال نرمی شود و بعد از آن دو درم نوشادر اضافه آن نموده با سرکه مصعد یک شبانروز بسایند و در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ ثالثه

بگیرند کبریت زرد پنج مثقال و در پنج مثقال فضهٔ خالصه بیندازند بعد از ذوبان فضه بمنزلهٔ احتراق و اگر بعد احتراق نرسیده باشد اعاده کنند در نار تا محرق شود و سوده گردد و کبریت زرد محرق القا کنند و از آن بآبی که مسمی به مستودع قوهٔ مریخ است یک شبانروز بسایند و بعده نحاس محرق اضافه آن نموده برادهٔ فضه و برادهٔ نحاس از هر یک دو مثقال و چیزی از جواهر مستودع مریخ بر وافزوده یک شبانروز سحق کنند پس در سایه خشک کرده نگاهدارند

قاعدهٔ رابعه

بگیرند برادهٔ فضه دو مثقال و برادهٔ نحاس دو مثقال هر یک از اینها را علیحده بخونابه مصعد سحق بلیغ کنند بعدش نوشادر و زیبق پنج مثقال بر وافزوده سحق تام نموده نوشادر یک مثقال نوره یک مثقال زرنیخ یک مثقال اضافه کرده یک شبانروز سحق کنند و بعد از آن بآتش معتدله هفت ساعت بجوشانند آنگاه بآب رابع سحق نمایند پس در سایه خشک کرده ایضاً بآب رابع بسایند و سه بار تکرار این عمل کنند اما بعد ابتدای این عمل وقتی باید که قمر متصل بمشتری باشد یا اتصال مقبول و مشتری مستقیم باشد و مقارن خانه خود بود یا در شرف بود و درین وقت جمع کنند اجزای قواعد اربعه را و بجوشانند با روغن بیضه که با قرع انبیق استخراج آن نموده باشند با نار لینه و بعد از آن جمله را در قاروره کرده در گل حکمت گیرند و در سایه خشک کنند باز به گل حکمت گرفته خشک کرده تا سه نوبت بعد از آن در نار معتدله هفت ساعت گذارند چون بیرون آرند جوهری احمر اللون که منظور بود و قبل باشد بر آید اینست اکسیر کبیر باید که نیک حفظ آن کنند و وقت حاجت استعمال آن نمایند صفت القاء این اکسیر بر فضه بگیرند فضه

پنج

خالصه جید و پنجاه مثقال و سبکه کنند و سه نوبت در بوته ریزند با آب ملین و بعد ازان ایضاً سبکه کرده بورهٔ ارمنی بر و القا نموده ازین اکسیر وزن مثقال واحد در میان ورق طلا پیچیده در بوته انداخته بگذارند ازآنجا ذهب پاک خالص برآید که کسی را در و شک نباشد

فصل پانزدهم مستزاد

بشنو اکسیر بر دو قسم است یکی اکسیر معدنیات دوم اکسیر نباتات اکسیر معدنیات بر دو قسم ست یکی اکسیر ابیض که آن فلزات ناقصه مثل ارزیز و سرب وجسد و زیبق را از مرتبهٔ نقصان بدرجهٔ کمال فضه رساند چه درین اجساد مادهٔ فضه بالقوة موجود است اما بسبب عوارض چند مثل رطوبت زائد و غلبهٔ ارضیت که در معدن بایشان لاحق شده بمرتبهٔ کمال نرسیده اند پس چیزے باید که آن عوارض را از اجساد این فلزات پاک سازد و هرگاه آن کثافت و رطوبت زائل شود لامحاله بمرتبهٔ کمال رسند و فضهٔ خالص شوند که هیچ فرق در میان آن و معدنی نباشد و مثال معدن با پزاوه خشت پزان مصادق می آید که چون حرارت آتش باعتدال بخشتها رسد خشتها سرخ و مستحکم و کامل شود و این بمنزله فضه و ذهب است که در معدن بحرارت معتدل آفتاب قیام پذیرفته و جائیکه حرارت آتش کمتر رسد خشتها سست و منفعل و بدرنگ باشند و این بمنزله رصاص و سراب وجسد و زیبق اند و بمقامیکه حدت وگرمی آتش زیاده تر اثر کند و احتراق بسیار در اجزاے خشتها را و پدید شود که آنرا بزبان مهاے جهانوان گویند و این بمنزله مس و آهن ست و اصل همه فلزات زیبق و کبریت است پس عالمان این فن براے عمل اکسیر ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه و بجهت عمل اکسیر احمر زیبق و گوگرد و نوشادر و ذهب مقرر کرده اند و این هر چهار اجزا را ارکان اربعه و عناصر گویند گوگرد و زرنیخ بمنزلهٔ آتش اند و نوشادر بمنزلهٔ باد و زیبق بمنزلهٔ آب و فضه و ذهب بمنزلهٔ خاک و زیبق و زرنیخ و نوشادر بمنزلهٔ ارواح اند و فضه و ذهب بمنزلهٔ اجساد و چیزها یکه بحالت ترکیب و امتزاج دران داخل کنند از قسم سیاه و غیرآن بمنزله نفس ست و نفس رابطه است در میان روح وجسد پس بناے اکسیر بر روح و نفس وجسد ست و بغیر این عمل تمام نشود و این سریست از اسرار و رمزیست از رموز و چون چهار چیزها براے عمل اکسیر اختصاص یافته پس

تدبیر امتزاج آن نیز چهار است اول سحق دوم تصعید سوم حل چهارم عقد و طریق این اعمال در مقدمه مذکور شد و هرگاه این اعمال باتمام رسد پس چهار قوت دران اجزای مرکبه حاصل شود اول قوت سیلان که باندک حرارت آن چیز مثل موم گداخته شود دوم قوت نفوذ که بر هر جسدی از اجساد که انداز ند بقوت خود در بطون آن نفوذ کند سوم قوت صبغ یعنی اجساد ناقصة اللون را با لوان و اوزان مخصوصه فضه و ذهب در آرد چهارم قوت ثبات یعنی اجساد متحلل و کثیر الحجم را بحجم و عیار فضه و ذهب واصل گرداند اینست باجمال نخچه بتفصیل از زبان کاملان شنیده ام و یک ترکیب عجیب و غریب که از کاملترین دودمان این فن بمارسیده بے کم و کاست درین اوراق درج میکنم هر که از بزرگان فرخنده بخت بدین عمل نادر برسد و باصل مطلب کامیاب شود باید که مارا بدعاے خیر یاد کند و آن را بمصارف بیجا صرف نکند و بعبادت و ریاضت کوشد و هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از وی این عمل درست نیاید و باتمام نرسد بیارند چند ماکیان سیاه یکرنگ مع چند نر که همه استخوان ها و گوشت و پوست آن سیاه باشد و بجهت آن قفس مشبک عریض و طویل باوسعت و فسحت از تخته چوب طیار کنند که آن مرغان بفراغت تمام در آن قفس باشند و شب و روز از قفس بیرون نکنند تا منقار بخاک و چیزهاے دیگر نیند از ند و آب و دانه اندر قفس میداده باشند و شرط اعظم درین احتیاط از خاک ست هرگاه ماکیان بیضه دهند ماکیان بیضه دار را در قفس دیگر بالای بیضه ها بنشانند چون بچه ها بر آیند هفت روز سیر کنند تا بچه ها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند کهربائے بهتر دوازده توله کبریت اصفر یک توله زرنیخ ورقی یک توله زرنیخ سرخ یک توله زاج کرمانی یک توله زعفران الحدید یک توله سندروس یک توله زعفران نحاس یک توله جسد یک توله عقاب احمر یک توله نمک طعام یک توله این جمله ادویه را بآب لیمون تر کرده دو روز سحق نمایند تا خشک شود پس باریک سائیده باحتیاط از گرد و غبار محفوظ دارند بعد ازان بگیرند یک ماشه ازین دوا و یا بست و چهار ماشه آرد گندم یا نخود بخون گوسفند خمیر کرده و دانه ها نموده بچوزه ها بخورانند بچند روز نه بیکروز هرگاه آن دوا و تمام شود باز یک ماشه ازان دارو و بست و سه ماشه آرد گندم یا نخود بگیرند و بدستور اولین خمیر کرده بچند روز بخورانند و بعد تمام شدن باز یک ماشه دوا با بست و دو ماشه آرد گندم یا نخود بدستور اولین چوزه ها را بخورانند

بچیند

همچنین در هر مرتبه یک ماشه از آرد گندم کم نموده باشند تا آرد بوزن دوا رسد آنگاه هر روز یکحبه از دوا زیاده نموده باشند تا وزن دوا بچهار ماشه و آرد همان یک ماشه باشد درینوقت دو ماشه از و بگیرند و دو ماشه خون و چهار ماشه دوا آمیخته خورانیده باشند و گاهی چوزه ها را از قفس رها نکنند تا منقار بزمین نزنند و چیزهای دیگر نخورند که مفسد عمل ست فی الجمله بطریق مذکور دوا بچوزه ها دهند تا بزرگ شده تخم در آیند پس پوست تخمهای این ماکیان دو انحوره سرخ رنگ و سفیدی و زردی هر دو زرد رنگ مائل بسرخی باشد پس بگیر آن بیضه ها را و بشکن و زردی و سفیدی آنرا در ظرف چینی کن و اندکی بحرارت آتش بگذار که همه دهن گردد پس بگیر هزار مثقال سیماب و در ظرف حدید کن و بر سر آتش نرم بگذار و یک مثقال ازین دهن مبارک بر آن طرح کن که سیماب مثل شنجرف سرخ شود و منعقد و قائم النار گردد و از ان شنجرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کن که آن نیز شنگرف شود همچنین تا هفت مرتبه کن بعد از ان یکمثقال از ان شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کن که طلای کامل عیار شود و اگر خواهی که ازین هم بهتر و نیکوتر شود باید که آن بیضه ها را بچوزه های دوا خورده بار اول داده اند بزیر مرغی بگذار تا بار دیگر بچه ها از ان بر آیند و آن بچه ها را بطریق معروف دوا استعمال کن تا وقتیکه بزرگ شده و بیضه بر آرند دهن آن بیضه ها یکی بر ده هزار طلای خالص کند و اگر بچال چوزه ها را جمع کنی و یک مثقال از ان بر شصت مثقال از هر جسدی که طرح کنی شمس خالص گردد و باید که دوا مادامه در هر دو را آمیخته باشند و خوراک آن جانوران فقط گندم یا آرد گندم یا آرد نخود باشد سوای آن بجز آب دیگر هیچ چیز نه نهند اگرچه این ترکیب را بکمال تفصیل نوشته ام که هیچ سر آن انچه که استادان با تعلیم کرده فرو نگذاشته ام اما کسی را که قسام ازل این نعمت عظمی مرتبه قسمت کرده باشد از وی این امر سرانجام خواهد یافت اگر مقدار ازل تقدیر او نکرده خللی درین کار واقع شود که آن بکمال نرسد و سرانجام نیابد

قسم دوم عمل اکسیر که از نباتات باشد و این طریق اکثر معمول هندیان ست از انجا که خواص اشیاء برحق ست ایزد تقدس و تعالی بعضی نباتات را چنان خواص بخشیده که قطره چند از عرق آن اگر بر فلزات سرخ کرده یا ذوب کنند و بچکانند از مس نقره یا طلای خالص شود و بعضی از ان انچه که تحقیقات راقم الحروف رسیده نوشته میشود آگی بفتح الف و تشدید کاف عجمی و کسر آن و سکون یای تحتانی معروف گیاهی ست که در زمین ریگستان یافته میشود برگ او مشابه برگ آکست مگر فرق همین ست

که آگ خاخا دارد و اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیر سفید برآید و آن یک شاخ ست که بقدر دو وجب یا چیزے زائد یا کم ازان از زمین بلند باشد و بهمان یک شاخ برگ ها متصل باشند مثل برگ های آگ اما چون بشکنند شیر ازان برنه آید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافته شود باید که آنرا از بیخ برکنده و بسایه خشک کرده باریک سفوف ساخته نگاهداری و بوقت ضرورت بحاجت یک توله قلعی را گداخته بقدر یک ماشه ازان سفوف بران طرح کنے بقدرت الٰهی نقره خالص شود

دیگر تلیا کند بکسر تاء فوقانی و سکون یاے تحتانی مجهول گیاهی ست که اکثر در زمین چرب و سیاه رنگ در موسم برشگال پیدا شود و بموسم تابستان خشک گردد و بلندی آن زیاده از یک ذراع نباشد و برگهایش بصورت برگ درخت انبه اما خردتر ازان اندکے مائل به تیرگی و گلش زرد و درهانیکه این گیاه باشد قریب آن دیگر هیچ گیاه نروید و در بیخ آن گرهے مثل قند برآید و چندانکه سالخورده باشد کلان تر گردد که زیاده از پنج شش آثار شود و آن گره را از بیل و کلند و دیگر آلات آهنی برآوردن محال ست چه آن از تاثیر آن چنان نرم شود که هرگز قوتے دران نباشد که زمین را برکند پس هرگاه که این گیاه یافته شود باید که از شاخ آهو زمین را کنده بجنش را که مثل زمین قند باشد برآرند و نگاهدارند و شاخ و برگ آنرا کوفته عرق بکشند و در شیشه باحتیاط تمام نگاهدارند و گل آن مقام که با بیخ متصل و پیوسته باشد تا یک وجب از هر جانب بردارند که آنهم بکار آید از خواص بیخ مذکور آنست که اگر بقدر یک حبه سرخ بر یک آثار قلعی گداخته اندازند بقدرت الٰهی نقرهٔ خالص شود و اگر ازان گل بوته سازند و بعد خشک شدن دران قلعی نهاده بآتش سرخ کنند از اثر آن گل نقرهٔ خالص شود و اگر بعرق برگ و شاخ آن گوگرد را یک روز سحق کنند گوگرد قائم شود و احتراق آن زائل گردد و اگر یک توله ازان گوگرد قائم برد و صد توله سیماب که در بوته کرده بر سر آتش زغال گذاشته باشند طرح کنند تمام سیماب منعقد و قائم النار شود و اگر یک توله آن سیماب منعقد را بر دو صد توله نقره گداخته طرح کنند تمام نقره خاکستر شود و اگر یک حبه ازان خاکستر نقره بر صد توله مس یا قلعی گداخته طرح کنند نقرهٔ خالص شود بعون الله تعالی

خواص دوم دربیان علم ریمیا مستزاد

بعد حمد الٰہی و نعت سرور پناہی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میگوید فقیر محمد عثمان قیس کہ این چند اجزارا از رسائل خسرو شاہ سماوی و حیل و کوک بن عراقی و بحر العیون ابی عبد اللہ مغربی مشہور بکتاب ابن الحلاج و عین الحقائق و ایضاح الطریق نتیجہ طبع حکیم ابو القاسم احمد السماوی منتخب نمودہ مسمی بسجنجل حیرت ساختہ مشتمل بر یک مقدمہ و سہ فصل گردانیدم

مقدمہ

در تعریف علم ریمیا

بشنو کہ این علم را علم نیرنجات و علم شعبدات نیز نامند و اہل این فن قواعد جوہر ارضی را با ہم ممتزج سازند کہ ازان اثرے عجیب و غریب رونماید بعضی اعمال خاصیت سمیات و بعضی تریاقات و بعضے عجائبات پیدا کند

فصل اول

در سمیات

اول این تراکیب مسمی است بہ جلنا ہرمس فرماید کہ وقت نزول مریخ از عقرب بگیرند خون آدمے عین خروج از رگ خواہ بطریق فصد خواہ بطریق دیگر کہ گرم باشد و شیر خر نیز از پستان خر گرم بر آرند و از ہر یک مقدار یک رطل گرم گرم آمیزند و برابر وزن مجموع تخم ماہی کوفتہ درو آمیختہ با ہفت بیضہ مدت چہل و ہفت روز در چاہ تعفین گذارند یکدرم ازین برائے ہلاک شارب کافی ست طالیوس حسب ہدایت ہرمس بگیرند زرنیخ اصفر و نوشادر و کبریت اصفر مساوی الوزن و ہر یک را جدا جدا نیک صلایہ نمودہ در سرکہ مصعد سہ وزن برابر آن بہ خیسانندہ و یک جزو زیبق و ربع جزو برادۂ سرب را بسرکہ کنہ خیسانیدہ اجزائے اول را با و ملحق نمودہ دو روز سحق کنند بعدش با زہرۂ گاو سالہ خوب بمالند و مدت چہل روز درمیان زبل دفن کنند بعدش از آنجا بر آوردہ در قارورہ کردہ در وسط خانۂ تاریک معلق آویزانند

دو دانگ وزن این برائے اہلاک شارب آن بکروز کافی ست اما باید که با بتدای عمل
ترکیب قمر در قران مریخ یا راس الغول بوده باشد **نیش پرنیش** وقت نزول مریخ برج اسد
حسب ہدایت ہرمس پنجدرم فرفیون تازه را سحق تام نموده نگاہدارند و راس ذنب افعی جبلی بسیار
دراز ذنب را قطع نموده ہمان روز در ہاون نرم نرم بکوبند تا چو مرہم شود و بسرکه معصد بسایند
یک ساعت و پنجدرم زیبق با و مخلوط کرده در قدح زجاجی ریخته فرفیون سوده در و افشانند و آنرا
در وسط قدح دیگر که از حدید باشد گذارند و طبق از آبگینه نهاده بعده گل حکمت در زبل تازه دفن
کنند مقدار دورهٔ فلک بعدش این ہمه را برداشته در حقهٔ آہنی نگاہدارند برای اہلاک بمدت
چہار ساعت دو دانگ وزن آن کافی ست **اثالیموس** انجا دہشر و دیلوس حکیم ست حسب حکم
ہرمس وقت انصراف قمر از اتصال زحل بگیرند ذراریح (سپہ پلنے ۱۲) دو درم تراب ہالک و سام ابرص دو درم
و تخم مورچه یکدانگ مجموع را در ہاون بقوت تمام بکوبند و بآب با درنج (حلیا سه ۱۲) چندانکه آورا بپوشد
خیسانیده بترتیب مذکور در زبل دفن کنند و ہر روز سه مرتبه بالاے آن تا مدت چہل روز
بول کنند بعدش برآورده در حقهٔ مسی نگاہدارند و اگر وجود تخم مورچه متعذر باشد باید که در
سوراخہاے مور سرکه بریزند که موران از ان موضع تخم ہاے خود را بیرون آرند بعد از ان
بیوض آنرا بدست آرد ہرگاه انسان بطعام و شراب مثقالے یا ثلث مثقالے از ان بخورد در ان
روز او را تپ گرم یا مرض حار حادث شود که تا روز چہارم فنا نماید و ظاہر نشود آثار شرب سم
بر شارب آن و نه بر کسی دیگر **جعفرابیاس** بگیرند برادهٔ نحاس و برادهٔ حدید و برادهٔ رصاص
اسود مساوی الوزن با نصف جزو نوشادر یک شبانروز سحق بلیغ نمایند بعد از ان زرنیخ اصفر
ربع جزو و زرنیخ احمر ثلث جزو و قلعی یک جزو اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و چہار جزو
زیبق و یک جزو کبریت اضافه نموده یک شبانروز دیگر سحق کنند و در قاروره نهاده گل حکمت
کرده در اثال تصعید کنند از انجا جسمی متحجر برآید نصف درم از ان در دو روز کشنده است و
علاج پذیر نیست **قیبال بن انوش** این سم باسم موجد معروف است
ترکیب بگیرند قلعی و نوره مساوی زرنیخ و کبریت زرد از ہر یک سدس جزو نوشادر ثلث جزو
و بول اسپ چندانکه معمور کند اجزارا سه بار برو بریزند و بمدت بست و یک روز در حوض

موقوفه گوشه که آفتاب کم افتد و سرد بود بنهند و هر روز سه نوبت حرکت دهند و بعد مدت
از راه حوض تمام آب بحوض دیگر ببرند و بآتش نرم بجوشانند تا بقوام عسل آید نگاه دارند بعد ازان
بگیرند حرحر و عقرب و جعل و نمل چندانکه بدست شود و اگر تنها عقرب بدست آید بهترست پس مجموع
یا عقارب تنها را کوفته با سه چلپاسه زنده و یک ضفدع جمع نموده بسرکه مصعد چندانکه دوبار بسر
آید بر وی ریخته بجوشانند تا ضفدع و وزغ ها مرده شود بعده صاف کرده جزو سقمونیا سے
انطاکیه اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند تا مانند عسل غلیظ گردد و محفوظ اول را برو اضافه
نموده خوب آمیخته یک جزو نوشادر شریک آن کرده بآتش نرم بجوشانند تا غلیظ گردد
پس ازان در آفتاب گذارند تا خشک شود یکدرم ہرائے اہلاک کافی ست **ایلاؤس**
بگیرند پیاز عنصل دو رطل اوراق و اغصان لاعیه سه رطل و بصل الموت نصف رطل مجموع را
کوفته آمیخته بول اسپ چندان بروریزند که از روے آن بگذرد و یک روز و شب بگذارند
و بعدہ بفشرند که دست باو نرسد و آبش را صاف کرده بآتش لینه بشکل قوام عسل آرند و
در قدحے ریخته قدح دیگر بر وی پوشانیده در چاه تعفین دفن کنند و فوق آن طشتے از شیشه گذارند
و بطریق مذکور بالاے همه طشت دیگر پوشیده زبل اسپ و خر چندان بروریزند که هموار شود و مدت
چهارده روز گذارند و هر روز سه نوبت بول کنند و بعد از مدت مذکور تغیر زبل داده چهارده روز
دیگر در ان زبل مدفون کنند همچنین نوبت بنوبت تغیر زبل داده مدفون کنند بعدہ برآورده مدت
چهل روز بآفتاب گذارند تا خشک شود یا بآتش نرم گذارند تا آب و تمام خشک شود مثقالی ازان
میکشد در دو روز **فیاثا** رگیرند افاعی سه بهن کوهی دو راز آب دو عدد قطع کنند سر و ذنب
آنرا و بر آرند آنچه در جوف آنهاست مگر زهره را نگاه دارند که مقدار بیست رطل باشد و قطع
قطع کنند هر یک را مقدار ده ده درم و در بیست رطل شراب نوشادر انداخته بپزند تا مهرا شود
بعدہ از آتش برداشته آب او را جدا کرده روغن او را محفوظ دارند یک **مثقال** ازان
بیک روز میکشد **باوراس** اہلاک آن بدو طریق سے یکے شرباً دوم اگر بر بینه یا کارد سے
یا پیکانے بمالند مجروح شده مرد

ترکیب ده رطل شان اخضر را سحق کرده در بست رطل بول اسپ بخیسانند و در آفتاب خیزران

ای اسارهم خشک نمایند بعدش آب صاف مقدار بست رطل در و ریخته باچوب انجیر حرکت دهند تا خشک شود و بعدش بست رطل آب در و ریخته بآفتاب گذارند تا ده رطل بماند آنگاه صاف کرده در حقه نگاهدارند بعدش بستانند برادهٔ نحاس و نوشادر و زرنیخ مساوی و حدید و کبریت احمر نصف جزو و مجموع اجزا را به بول حمار یک شبانروز سحق کنند بعدش محفوظ اول را برو اضافه کرده خوب بسانید تا یک جزو شود و بعدش کندش و اغصان لاغیه گیاه حشیش شیر ست هریک نصف رطل کوفته دران افگنند و مجموع را در ظرفی کرده در چاه تعفین دفن کنند مدت چهارده روز بطریق معهود بالای آن بول کنند بعدش برآورده چنان فشارند که دست بآن نرسد و در ظرفی کرده نگاهدارند اثنا تا سیاقوس زهرهٔ افعی سه عدد و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ کفتار هریک هفت عدد و مرارهٔ کلاتج مرار اغصانه که در مقابر جایست دارد بگیرند و آن سه افعی را که زهره ازو گرفته شده با غصانه پاره پاره کرده در بست رطل آب بپزند تا پنج رطل ماند آنگاه صاف کرده آب ایشان را بوزن مرارهٔ هفت بار بردارند و در مرار آب ریزند و بسیار حرکت دهند و مقدار دو درم عرق آدمی و سه درم نوشادر با و مخلوط نموده بچاه تعفین کنند بدستور مذکور و بعد از چهل روز برآورده در ظرفی نگاهدارند مقدار چهار شعیر ازان میکشد در یک ساعت سیفالاس بگیرند بیش بوزن درم و سنبل رومی دو درم عقرب هفت عدد مشک نصف درم همه اجزا را جدا جدا سحق نموده بهم آمیزند و مرارهٔ افعی و مرارهٔ اسود سالخ و مرارهٔ کلب و زهرهٔ کفتار و زهرهٔ یوز و زهرهٔ شیر گرفته با محفوظ اول مخلوط کرده در قدحی ریخته چهل روز در چاه تعفین گذارند بعدش برآورده در ظرفی نگاهدارند و شعیر ازان در همان روز هلاک کند و اگر بکارد یا شمشیر بمالند مجروح هلاک شود و اگر شخصی به سیاه لمس آن کند و نگاهدارد دستش سرخ شود و بعد ساعتی هلاک گردد سیاطوس ده رطل اسقیل را نرم کوفته و لبن لاغیه چندانکه میسر آید برو اضافه کنند و مازریون یک رطل سقمونیا نصف رطل تلخی هندی ربع رطل جمیع ادویه را کوفته باهم مخلوط نمایند و بگیرند آب اشنان اخضر ده رطل و آب کرفس بطلی و آب فودنج دو رطل و آب سداب یک رطل و آب نعناع یک رطل و آب پیاز دو رطل و آب سیر دو رطل باهم آمیخته چهارده روز در حوض گذارند و هر روز باچوب انجیر حرکت دهند پس ازان بچاه تعفین دفن نموده چهارده روز دیگر گذارند بعدش برآورده صاف کرده آب او را در ظرفی

انداخته در تحت زبل مدت بست ویکروز دفن کنند بعدش برآورده در کوزه نگاهدارند میکشند
بطریق اسهال کبدبا سهال یک مثقال **مسهل مهلک** مازریون نصف رطل خربق ابیض و
خربق اسود وشحم حنظل وفرفیون از هریک ربع رطل چوب نیل نصف رطل همه راکوفته درآب خیسانیده
نوشادر ده درم اضافه نموده یک شبانروز گذارند بعدش بدست فشرده آبش را درظرف چینی
کرده بآفتاب ضعیف نهند یا بآتش نرم بجوشانند تا نشف رطوبات شود وجوهر ادویه باقی ماند
پس لبن تیوعیه بقدر معمورسے ادویه برو ریزند وبگذارند تا خشک شود بعدش بگیرند براده نحاس
وبراده حدید از هریک پنجدرم وبسرکه مصعد سحق بلیغ نموده با پنجدرم نوشادر یکشبانروز بامحفوظ
اول بسایند وخشک نمایند **ضحاک قتال** زعفران ربع رطل وسحق بلیغ نمایند ودر پنج رطل
آب پنجاه درم زنجبیل وپنجاه درم فلفل ودو درم قاقله وبست درم دارچینی خیسانیده
بدست خوب مالیده صاف کنند ودرین آب ربع رطل زعفران آمیخته یک شب دیگر گذاشته
درآفتاب نهند تا خشک شود دو درم ازان بیک روز بخورند میکشد **انارومس** افیون مصری
خالص دو درم کافور قیصوری دو درم هر دو را باهم سحق بلیغ نموده نگاهدارند هرکس که بخورد
ازان ساقط گرداند قوت او را واطفاے حرارت عزیزے او کند واگر جاهل خلاف امور مقرره
مقدمه بنظر بحال صنعت وقوت کواکب نکرده باوقات خلاف استعمال نماید اثری ازین نه بیند
زیرا که قوت سمیات هرچند که قوی باشد طاقت مقاومت تاثیرات کواکب ندارد

فصل دوم

در تریاقات ای دافع مضرت جمیع سموم

بیاتوس موجد آن صلاییل بن قنیان است

ترکیب حب الغار ده درم سنبل الطیب چهار مثقال بنطیا نا رومی پنج مثقال عروق کبر و
عروق کرفس وبیخ معتر بری وپوست بیخ درخت انار وپوست بیخ درخت رازیانه وبیخ سوسن
کبود وزراوند طویل از هریک سه مثقال ودارچینی وسلیخه وقرنفل وقاقله وفردمانا ودرنجبیل
وموبیج ومصطگی وزعفران از هریک دو مثقال این همه را کوفته بیخته با دو وزن عسل گرفته
معجون سازند یک نیم درم جان بخش است **تریاق هرمس الاکبر**

دافع اقسام سموم و اصلاح مضرت همه نماید

ترکیب اصل الفاشرا و پیچدرم جنطیانا ... زرومی وحب الغار و اسارون و شهسفرم و بادرنجبویه و عود هندی از هریک ده درم و صندل سفید و مروارید بکر و لبسد و بهمن سرخ و بهمن سفید و مرجان و قسط و سیعه سائله و لادن و کندر و قرفه و ساذج هندی و قرنفل و زنجبیل از هریک شش درم و بیخ صعتر فارسی و بیخ سوسن کبود از هریک چهار درم همه ادویه را کوفته بیخته بدو وزن عسل کف گرفته خمیر نموده نگاه دارند و بوقت حاجت بکار آرند **تریاق هرمس** مسمی باثیرسالیوس جوز هندی دو رطل دارچینی نصف رطل قاقله ربع رطل قرنفل و ساذج هندی و مصطکی و زنجبیل و مقل ازرق و کهربا از هریک یک اوقیه و زعفران نصف اوقیه و ماميران چینی و زراج دعاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و تخم گزر و حب الرشاد و شونیز و تخم ریحان از هریک سه اوقیه سیعه سائله و کندر از هریک یک اوقیه حلتیت دو اوقیه اشنه و فراسیون و جعده از هریک یک اوقیه غیر صموغ همه اجزا را کوفته بیخته و صموغ را حل کرده با دو وزن عسل کف گرفته معجون نموده در ظرف چینی نگاه دارند یکمثقال دافع سموم است **تریاق هرمس** وقت نزول مشتری بدرجه اوج خود قادزهر خالص و مروارید ناسفته یک یک جزو بسد ثلث جزو دردنج عقربی سه جزو مجموع را کوفته بیخته بآب بادرنجبویه بخیسانند و سدس جزو زعفران اضافه نموده هنگام طلوع مشتری می بزیر آسمان تا وقت غروب او بگذارند و بعد غروب مشتری برداشته بدماغ ابن العرس سرشته بندقها به مقدار یک درم سازند و هنگام گزیدگی حیوان ذی سم یا خورانیدن زهر باید که اول روغن گاو خورانیده قی کنانند بعد از آن یک بندق خورند و پیاله آب شیر گرم عقب آن بنوشند و ابن العرس را کشته آنچه در شکم اوست تمام برآرند الا زهره او بریان کرده تناول کنند از هر قسم سموم موجب نجات است

تریاق الیونوس

باید که وقت نزول مشتری بدرجه پانزدهم از برج سرطان بگیرند قلقدیس ده درم کهربا دو درم زعفران دو درم حشیشه بادرنجبویه یکنیم درم قادزهر برابر نصف جمیع اجزا هریک ازین اجزا را جدا جدا

کوفته بیخته مجموع آنها را خلط کرده بروغن بادام چرب نموده بعسل معجون سازند و بوقت قران قمر با مشتری در موضع مذکور بحقه طلا یا بلور در مکان کثیر البرودت نگاه دارند اکل سموم قاتله یکدرم خورد نجات یابد و اکثر اجزای سمیه بطریق عرق دفع شود

تریاق درد پادوس

افعی کوهی کبیر الراس سریع الحرکت را سر و ذنب قطع کنند و شکم را پاک کرده احشاء او را برآرند بآب یک هفت نوبت بشویند بعدش در هاون بکوبند که مخ هموار شود پس بآتش معتدله بپزند تا مهرا گردد بعده برآورده باز بکوبند دقرنفل وجوز بویه وقاقله از هریک پنجدرم زعفران دودرم سادج هندی پنجدرم نانخواه دودرم تخم کرفس وفلفل اسود از هریک سه درم قردمانا چهار درم حب الغار سه درم قاشره وجنطیانای رومی از هریک پنجدرم مجموع را در هاون کوفته با دویه بقیه آمیخته با دو وزن عسل سرشته معجون ساخته در دیگ گذارند بعدش افیون دودرم میعه سائله ولادن دو درم کندر شش درم زعفران دو درم همه را سحق بلیغ نموده به محفوظ اول مخلوط نمایند بعدش خرزهٔ حمار و خرزهٔ یوزنیک صلایه نموده داخل کنند و عسل بقدر حاجت بیامیزند این تریاق عجیب الفعل وغریب الاثر برای مضرت سموم ست که جمیع سموم را بعرق دفع کند و مسموم را صحت کامل و شفای عاجل بفضل خدای تعالی حاصل گردد و بارها تجربه شده است گاهی خطا نکرده بسیار عظیم النفع ست

آلهٔ تناسل ۱۲

فصل سوم

در عجائبات متفرقه

برادهٔ سفیدهٔ رومی در پنبه کنه ریخته فتیله سازد که تمام براده دران پیچیده شود بعدش روغن لادن بچراغ نو انداخته آن فتیله را روشن کند هرکه بروشنی آن چراغ نشیند رنگ رویش زرد و دندان سیاه نماید **ایضاً** خون کنجشک سبز بپوست گردن خروس مالد و پارهٔ زنگار دران بپاشد و بجامهٔ کهنه پیچیده فتیله سازد و در چراغدان سبز نهاده بروغن کنجد پر کند و روشن سازد چنان نماید که مرغان رنگارنگ در هوای آن خانه پرواز میکنند **ایضاً** بگیرد پیه خوک و پیه گرگ و هریکی را جدا جدا در دو چراغ کند و از پنبه دو فتیله طیار کرده در هر دو چراغ نهد و هر دو را روشن

کرده اندک دور به بُعد یک وجب هر دو چراغ را بگذارد شعلهای هر دو چراغ بپیچد و گویند که
از پیه ببر و خرگوش نیز همین اثر مشاهده شود ایضاً فتیله از پوست مار سیاه ساخته با روغن نفط
در چراغ سبز یا سیاه روشن کند تمام خانه پر از ماران سیاه معلوم شود ایضاً بیارد سرگین گرگ و سگ و
چرک گوش سگ و پیه گرگ و خرقهٔ کتان را بدان آلوده فتیله سازد و در چراغ نو نهد و روغن زیبق
دران ریزد و روشن کند اهل آن مجلس همدیگر را بصورت سگ مشاهده کنند ایضاً بگیرد خون
خرگوش با روغن گل بیامیزد و در چراغ نو کرده فتیله از پنبه سرخ دران نهد و روشن کند اهل مجلس
چنان بینند که دران خانه خرگوش می آیند پنبه سرخ قسمی از پنبه است که بذاته سرخ میباشد
ایضاً بیارد پیه کشف و بورهٔ ارمنی دران ممزوج کند و فتیله از خرقه کتان ساخته دران
بیالاید و در چراغ نو نهاده با روغن زیبق روشن کند مردمان آنخانه چنان پندارند که کشتی نشسته
گویا سیر دریا میکنند ایضاً بیارد نیل سوده در خرقهٔ نو پیچیده در چراغ نو با روغن بید انجیر
روشن کند چنان نماید که مردمان آنخانه تمام سبزپوش شده اند ایضاً بیارد شیشه
صافی و قدری شراب تیز دران ریزد و قدری کبریت نیز اندازد و بخانه تاریک نهد
چنان نماید که گویا آتش درمیان شیشه داشته اند ایضاً کبریت را با نفط سفید بیامیزد و
بر تخته یا دیواری ازان خطوط بکشد بهر نوع که خواهد و آتش بر یکجانب خطوط بزند در حال تمام
آن خطوط روشن شوند ایضاً صورت هر جانوری که خواسته باشد از گل طیار کند مجوف
و در شکم آن سوراخی کند و از بینی آن نیز بیرون سوراخ بگذارد و غوکی ازان سوراخ
بشکم آن صورت اندازد و سوراخ شکم را محکم بند کند و کبریت را با آتش انداخته مقابل بینی
آن صورت دود کند چون اثر دود بغوک رسد آواز عجیب کند مردمان پندارند که صورت گل صدا
میکند ایضاً بیضهٔ ماکیان یا کبوتر که تازه باشد چند روز در سرکهٔ تیز ترش تر دارند تا پوست
بیضه نرم شود هرگاه اینقدر نرم شود که اندیشهٔ شکستن نباشد اندرون شیشه دهن تنگ
بنهند و آب سرد بران ریزند که بحالت اصلی خود سخت شود مردمان حیران شوند که چگونه بیضه
بدهن تنگ شیشه سلامت فرو رفته تماشای عجیب است ایضاً قدری نوشادر و عاقرقرحا
سوده در دهن گیرد و بخاید و بهمان آب مضمضه و غرغره کند بعد ازان اگر پرکالهٔ آتش در دهن

گیرد ہرگز دہن نسوزد **ایضاً** افیون وکتیرا وشب یمانی و نمک طعام و پوست تخم مرغ و زیبق
یا یکدیگر سحق کردہ با سرکہ در دست بمالد و آتش بدست بردارد و دست نسوزد و اگر بکف پا بمالد
و بر سر آتش رود پاے بنسوزد و گل سرخ و زاج و خطمی و شراب و کافور و سرکہ با ہم مخلوط کردہ بر دستہا
و پا بمالند از آزار آتش محفوظ باشد **ایضاً** بگیر و طلق محلول و با زیبق مخلوط کردہ با سفیدۂ
تخم مرغ و لعاب خطمی بر بدن برہنہ مالد اگر در تنور سوزان برود نسوزد **ایضاً** زرد ۂ بیضہ
و پوست تخم مرغ ہریک قدرے کوفتہ بیختہ با سرکہ آمیختہ در بدن بمالد و با تش برود و از آتش
بر بدن نہ رسد **ایضاً** اگر قدرے گوگرد ا ریزہ کردہ در لتہ بپیچد و اندک آب بران
ریزند بعد از لمحہ لتہ روشن شود و از آنکہ آب تا رسیدہ نیز ہمین **عمل** بظہور آید **ایضاً**
بگیرد فندقے یا بیضۂ مرغ و مغز آنرا خالے کردہ قدرے سیماب دران انداز د و سوراخ
خوب محکم بند کردہ بگرمی آفتاب تابستان یا گرمی آتش بدارد کہ بر ہوا پران شود۔
ایضاً اگر در آب شیر گرم قدرے سریشم ماہی سودہ بریزد فی الحال آب منجمد شود و ہیچ ہیچ
نماید **ایضاً** بیارد قدرے کپڑاے سفید خوب باریک لباید و ہموزن آن نبات سفید
بادے بیامیزد و قدرے زعفران سودہ دران اجزاے خشک سامید مخلوط کند و پنہان
از نظرہاے اہل انجمن نزد خود نگاہدارد و بروے حاضران مجلس قدحے پر آب بہم رساند
و مخفی از نظرہاے مردمان آن اجزاے سودہ را در آن آب اندازد و خوب مخلوط کند و سرپوش
کردہ ساعتے بدارد و بخواندن لب را بجنباند تا اہل مجلس بدانند کہ چیزے میخوانند بعد
از ساعتے سرپوش قدح بردارد و کتیراے سودہ مخلوط آب مثل فالودہ منجمد خواہد شد اہل مجلس
را بخوراند بسیار لذیذ باشد و ہمہ دانند کہ بتاثیر عزیمت آب قدح فالودہ شدہ **ایضاً** حبی از شاہتیرج
ہندی بہ زیر زبان نگاہدارد و کاسۂ پر آب طلبیدہ از نظرہاے اہل مجلس مخفی قدرے
لعاب دہن دران آب ریزد ہمہ آب مثل خون سرخ شود۔ **ایضاً** بیضہ را سوراخ کردہ
ہمہ مواد آنرا فرو ریزد و از شبنم پر کردہ سوراخ بند نمودہ با آفتاب گذارد کہ ہنگام از گرمی آفتاب
بیضہ رو بہوا کند۔ **ایضاً** کاغذی را بہ شبنم پر کردہ با آفتاب گذارد بعد ساعت آن کاغذ رو بہوا
کند۔ **ایضاً** مرغی از موم ساختہ شکمش از شبنم پر کردہ با آفتاب دارند بعد چند لحظہ آن مرغ را در ہوا گیرد

ایضاً بر بیضهٔ گرم و تازه بآب زاج سفیدی هرچه خواهند بنویسند و چند بار بجای واحد تکرار
تحریر نمایند و یکساعت توقف کنند تا آب تحریر خشک شود و بعدش بیضه را بشکنند آن الفاظ
در سفیدی عیان باشند ایضاً سنگ را اندک گرم کرده از موم چیزے بران نویسند و آن سنگ را
بسرکه تند اندازند بعدش برآورده به بینند انچه درو نوشته باشند ظاهر و عیان گردد ایضاً روغن ماهی
را سه روز در آفتاب سوند بعدش هرچه ازان روغن نویسند نند شود ایضاً خردل و خرما را باهم
کوفته قدرے آب دران ریزد هرچه ازان نویسد سرخ معلوم شود ایضاً آب زاج و مازو که چند
ساعت بآب ترداشته باشد انچه بنویسد سبز شود ایضاً در شیر قدرے نوشادر آمیخته بر کاغذ سفید
نویسند دیگری آتش خشک کنند خط سیاه ظاهر شود و اگر بآب پیاز نویسند و بآتش گرم کنند خطی
سبز و اگر بآب نارنج نویسند و بآتش گرم کنند خط سرخ و اگر بشیر خالص نویسند و بآتش برند خط
زرد نماید و اگر زهرهٔ پلنگ و زهرهٔ سگ سیاه و زهره باز جمله را باهم آمیخته بر کاغذی نویسند بروشنی
روز هیچ معلوم نشود و بتاریکی شب همان عبارت خوانده شود ایضاً خون کبوتر بآب آمیخته
قدری سیاهی دران ریخته بنویسند در روز هیچ معلوم نشود و بشب خوانده شود ایضاً بورهٔ سرخ
و سیاه با روغن زیت یا روغن کنجد خوب بسایند و ازان روشنائی بر سطح آب که بتقاری ریخته باشد
بنویسند حروف نمایان و بخوبی خوانده شوند ایضاً زاک سفید را با قلیا ج سرکه سحق کنند و بعد از
خشک شدن بسرکه بیامیزد و بروے حروف نوشته بکشد همه اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد و اگر
موم گرم کرده بروی نوشته بگذارند همین عمل کند و اگر نوشادر و سهاگه و سنبل فار مساوے الوزن
بآب سائیده بر حروف مکتوبه ریزند و بآفتاب نگاه دارند اثر حروف زائل و کاغذ سفید گردد
ایضاً مرکی و زرنیخ هر یکے را باریک سائیده با خمیر مخلوط کند هر مرغے که ازان خورد بیهوش
شود و اگر آن مرغ بیهوش را بآب سرد بشوید باز بهوش آید ایضاً گندم یا دیگر حبوب
را با زرنیخ و گوگرد و بزر البنج جوشانیده خشک کرده نگاه دارند هر مرغے از خورش چند
دانهٔ آن بیهوش شود ایضاً برگ عنب الثعلب کوفته بیخته بخون خرگوش آمیخته گوے سازد
و ریشته دران بسته بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن گوے فراهم شوند دام انداخته بگیرد
ایضاً اگر سنگ مقناطیس را چند روز در عرق سیر تر دارند قوت جذبه او بالکل زائل

شود چون باز بسر که تر دارند بحالت اصلی باز آید **ایضاً** اگر قاشی سے پیاز در چراغ اندازند پروانه ها گرد چراغ هرگز هجوم نسازند واز بوے پیاز بگریزند **ایضاً** سیر و گنیه مقشره بزر البنج و پوست کندر مساوی الوزن کوفته بآرد گندم آمیخته خمیر کرده برشته بسته بآب اندازد ماهیان گرد آن هجوم آرند چنانکه بدست توان گرفت **ایضاً** جاوشیر و آرد باقلا بابیه برآمیخته حب ها بندد و بقلابه دام آلوده بآب اندازد ماهیان بسیار گرد آن بیایند **ایضاً** اگر در چراغ قدری آب شامل روغن کنند روغن کم سوزد و در روشنی چراغ گرمی باشد **ایضاً** شیشه را از پرهای کبوتر پر کنند بحیثیکه ذره اندرونش خالی و متخلخل نباشد پس سر شیشه را محکم بندکرده از جای بلند که احتمال شکستن داشته باشد بیندازند هرگز شکسته نشود **ایضاً** انگشتری نقره یک دانگ وزن که نگینش از کهربا یا سندروس باشد هرگز بآب فرو نرود **ایضاً** قدرے افیون پنجاه عدد جوز در آب آهک جوشانند هرکه ازان آب قدرے خورد فی الحال بیمار شود و چون قدرے روغن خورد فی الفور صحت یابد **ایضاً** آهک و زرنیخ و مرداسنگ و سنا و حنا و گل خیری مساوی الوزن کوفته بیخته در کاسه پرآب ریخته یک شب گذارد و بعدش صاف نموده بجلد حیوان سفید مو بمالد همه موهاے سفید سیاه شوند و اگر جسته جسته بمالد ابلق شود **ایضاً** شب یمانی و کافور باهم آمیخته بآب سائیده در کاغذ بمالد در زیر آن کاغذ آتش کرده حلوا توان پخت **ایضاً** دارچینی سائیده در خمیر کرده نان پخته سگ را خورانند فی الفور برقص درآید **ایضاً** بادام را در کرباسے بسته چند بار برسنگ زنند پوست بادام نشکند مغز اندرونش خرد خرد باریک شود پوست را شکسته برای العین مشاهده کند **ایضاً** از شیر درخت مدار بدست چیزے نویسند و بعد خشکی اندک خاکستر بران مالند حروف سیاه نمودار شوند **ایضاً** اگر انگوزه در کوزه کنند و آب دران کوزه ریزد کوزه بشکند **ایضاً** شطرنج هندی و علک و انگوزه را سائیده درمیان گل بیاشد هرکه بوید عطسه دهد و گوز زند **ایضاً** خروس از چرب کردن سر و خر از چرب کردن کون بانگ نزنند و اسپ بچرب کون از دوش بازماند **ایضاً** قدرے خاک جائے غلطیدن خر را زیر دستار خوان نهند اهل سفره بخندند و درآیند حتی که طعام خوردن نتوانند **ایضاً** اگر گربه را گرفته

موی سر آدمی بر پای او بندند و در زیر دستار خوان نهند اہل سفره بخنده در آیند و از خوردن طعام
باز آیند ایضاً دانه خشخاش سه روز بشیر تر دارند چندان بزرگ شود که بسوراخ توان کرد ایضاً
از اقسام حبوب چند روز به شیر سگ تر دارند بعدش بسایه خشک نمایند هر طایر بخورد بخورش چند دانه آن
بیهوش شود و بغسل آب گرم بهوش آید ایضاً نباسه درست را بروغن چرب کرده با آب اندازند
حل نشود ایضاً هر که به هلیله خوردن عادت کند هرگز ریش او سفید نشود ایضاً صمغ عربی با آب
حل کرده بر پوست مالند آتش بر پوست برد و دست نسوزاند ایضاً دندان آدمی مرده و زبان او هر که زیر
بالین کسی نهند هرگز از خواب بیدار نشود تا وقتیکه برندارند ایضاً از پوست سگ زه کمان ساخته
از آن تیر اندازی کنند هر کمانیکه نزدیک آن کمان آید چله اش بشکند و از چرم پوست گرگ در نقارخانه
پوست های نقاره پاره پاره شود و اگر نقاره از پوست گرگ سازند پوست های دیگر نقاره پاره پاره
شوند و اگر از پوست گرگ فوطه ساخته میان بندند وقت شب نترسند ایضاً پوست انار سه
شبانه روز در آب تر کرده آن آب را بدر کشت زار ریزند و اگر پوست انار بر درخت میوه دار
نهند بهر دو صورت از ملخ ایمن باشند ایضاً حروف بر کاغذ از سیاهی بنویسند و هر رنگ
سرخ یا زرد یا سیاه بروغن آمیخته بر آن حروف بلکه تمام کاغذ طلا کنند و بعد از خط آن کاغذ
را بالای سنگ گذاشته بزور آب بر آن بپاشند از زور آب رنگ از سر حروف زائل شود و
حروف سفید برآید ایضاً نوشادر و نیله تھوتھه برابر بعرق نعناع یا عرق لیمون کاغذے
سائیده بپرکار یا شمشیر یا دیگر چیزے آهنی از موم گداخته چیزے تعلیم بنویسند و بعد از آن
ادویه سائیده بر آن نوشته ریزند و با آفتاب گذارند تا خشک شود بعد خط بشویند حروف
مکتوبه بر صفحه آهن صاف و روشن نمودار شوند و اگر بر صفحه نقره از موم نویسند اندکے گوگرد
بالاے اجزاے مذکوره اضافه نمایند و اگر بر سنگ نویسند صرف شنگرف سرخ را بعرق نعناع حل کرده
بالای نوشته ریخته با آفتاب داشته بعد ساعتی بشویند حروف نمودار شوند ایضاً
نیش زده کژدم را قدرے نوشادر با آهک سائیده ببویانند فی الفور زهر کژدم دور شود و اگر
بیخ اونگه که گیاهی است معروف با آب سائیده بجای نیش عقرب گذارند فی الفور زهر دفع شود
ایضاً یک سرخ نیلا تھوتھه باریک سائیده بر جای مار گزیده بمالند اثر زهر دفع شود و فی الفور بیهوش

درآید **ایضاً** طلا و آہن را به توتیای سائیده در آب چند بار غوطه دهند برنگ مس گردد

ایضاً اگر خیار بزرگے نصف کرده مغز درمیان آنرا خالی کرده و خرماے خشک دران نهاده بسته کنند و بخرقه بپیچیده اول بدیگ آب اندازند و بدهن دیگ خرقه بسته بالاے خرقه خیار را بگزارند و بالاے آن سرپوش نهاده چندان آتش کنند که خیار از بخار پخته شود و خرماے خشک درمیان خیار خرماے رطب شده باشد **ایضاً** آب شور از کشیدن قرع انبیق شیرین و لطیف گردد

حواس سوم دربیان علم کیمیا مستزاد

بعد ستایش حق و نعت نبی مطلق صلے الله علیه وسلم پشناس مفهوم التماس اضعف الناس **محمد عثمان** عفی عنه که این رساله ایست **بجلتابس** را از کتب کاملین فن هذا مشل مصحف هرمس الہرامسه و طلسمات علم هندی و ابنس اسکندرانی و تاثیل ابوبکرین و حشیه وغیره اخذ نموده مشتمل بر یک مقدمه و پنج فصل ساختم

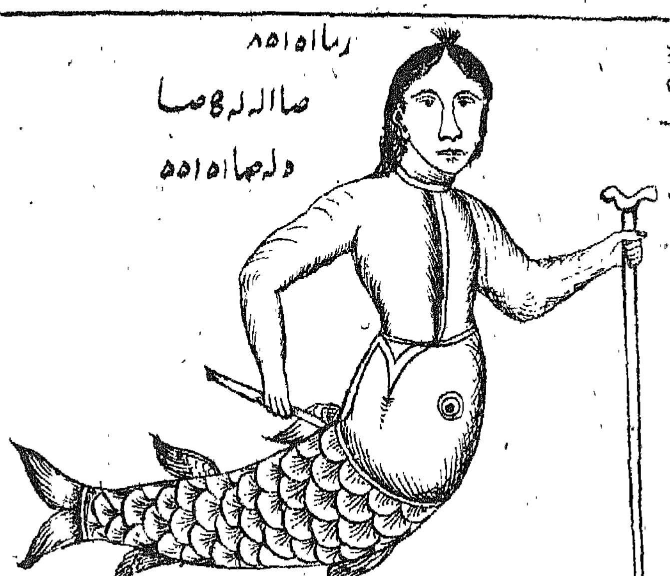
مقدمه
در تعریف علم کیمیا

بشنو علم کیمیا امتزاج قواے فاعله علویات ست با قوای منفعله سفلیات ای عبارت از اسما و طلسمات ست که بعمل آن افعال عجیب و آثار غریب ظاهر گردد فقط

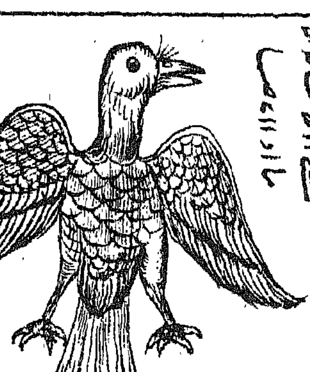
فصل اول

حرزهٔ طلسمیه که جمیع امراض حلق را شفا دهد در گردن افعی کوچک خیطی از ابریشم بسته معلق گردانند تا خفه شود آن خیط را و گردن صاحب خناق و خنازیر وغیره بندند بقدرت الله تعالے فوراً شروع در انحطاط گردیده مواد آمرض به تحلیل رود و مریض شفا یابد طلسم ابلانوس باید که در وقت شروع مشتری بخانهٔ حوت بگیرند رصاص چهل و هفت مثقال و زنجیرے بطریق غوطه ترتیب دهند و در وسط زنجیر صفحه مقدار کف دست آورده که وزن

آن مقدار شش دانگ باشد قرار دهند و این صورت دران صفحه نقش کنند و بوقت اتصال قمر بمشتری یعنی نظر او با حوت یا بسرطان باشد صاحب مرض در کمر خود بندد تا زوال الم از کمر گشاید و صفحهٔ زنجیر برابر موضع درد باشد



طلسم عسر البول را دفع کند وقت نزول مشتری بدرجهٔ پانزدهم سرطان بگیرند قطعهٔ کبیره دور از بلور سه مثقال و اگر غیر بلور باشد از احجار ابیض اللون و شفاف باشد و این شکل اندور یا مستطیلة التربیع در وی کشند و در بازوی مریض معلق آویزند



طلسم سبلیوس اگر کسے این را نزد خود داشته پیش غضبناک رود غضبش زائل وغلظت این دو دشمن پیدا گردد و اگر در سر دیگ جوشان بندند از غلیان باز ایستد

ترکیب وقت نزول مشترے بدرجهٔ پانزدهم سرطان و تسدیس زحل با مشتری و تثلیث و تربیع ساقط باشد از مشتری و متصل باشد باتصال مقبول بگیرند حجر اسم اللون و قطع سازند بر هیأت قطعهٔ عسر البول و این صورت را در و نقش کنند



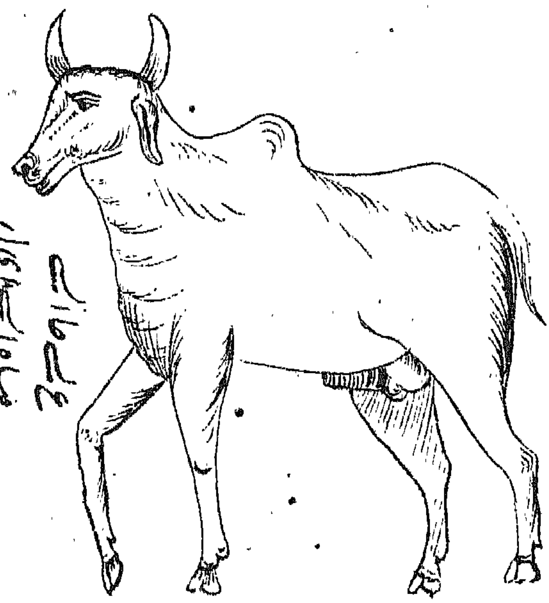
طلسم دافع وجع کبد وقت نزول مریخ به بست و هشتم درجهٔ جدی بگیرند حجر احمر مستطیل و اگر بشکل نگر گردانند بهتر باشد و صورت جدی در و نقش کنند و بر حوالی آن این کتابت تحریر سازند و دوالی ادیم در سوراخ آن گذرانیده در گردن صاحب وجع آویزند بسرعت تمام شدت آن وجع برطرف گردد



طلسم مسکن وجع کلیه وقت نزول زهره به برج میزان یا ثور و قمر با زهره مقارن با اتصال مقبول داشته باشد بگیرند حجر احمر اللون بوزن هفت مثقال و آنرا بصورت گرده تراشیده این صورت بریک جانب آن نقش کنند و سوراخ کنند نوعیکه بآنجانب نرسد و با بریشم زرد ببازوی مریض به بندند بفضله دفعةً صحیح گردد



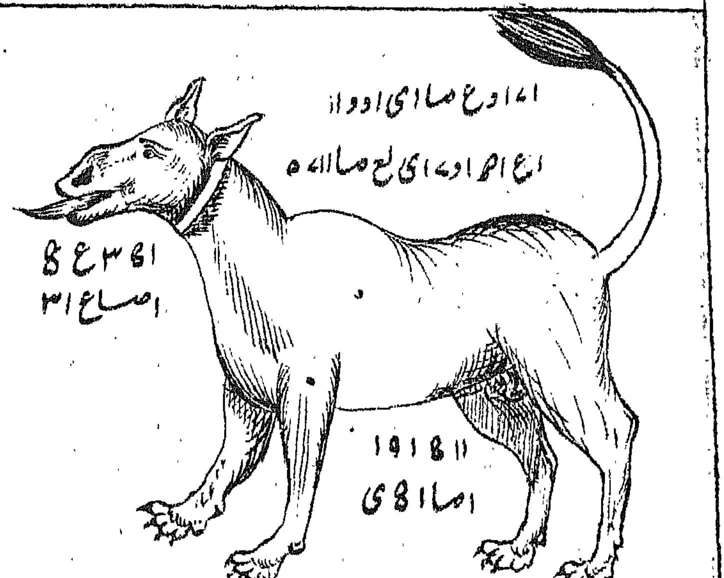
طلسم سلارلوس دارنده این طلسم نزد خود همیشه محفوظ باشد از آلام و رنجها و مدام بفرح و شادمانی بگذارند هیجان باه و سرعت نعوظ بسیار شود سیم و طلا از هریک مقدار هفت هفت مثقال را یکجا گداخته بشکل حرز تیار سازند بوقت نزول زهره به ثور که قمر از برج سرطان متصل بزهره باشد و در وقت طلوع برج ثور صورت ذیل را برو نقش کنند بر هردو جانب آن و بوقت اتصال قمر با زهره اتصال مقبول با بریشم سبز ببازو وغیره بندند



طلسم مسکن ضربان عین وقت قران قمر با مشتری در برج سرطان اینصورت
را بریک جانب خرع ابیض حرزه ساخته نقش کنند وسوراخ کرده درگردن آویزند
باقصراز منه درد ساکن گردد بعون الله تعالی



طلسم اٹالبوس نافع وجع دندان ست نحاس اصفر ده مثقال شبکه کرده بر هیئات حرزه تیار سازند و در وقت استقامت مشتری در برج سرطان و قمر متصل بسرطان باشد این صورت درو نقش کنند



و بر جانب مقابل آن این صورتها نقش کنند



و خیطے از اطلس زرد بسوراخ حرز انداخته در گردن آویزند فی الحال وجع

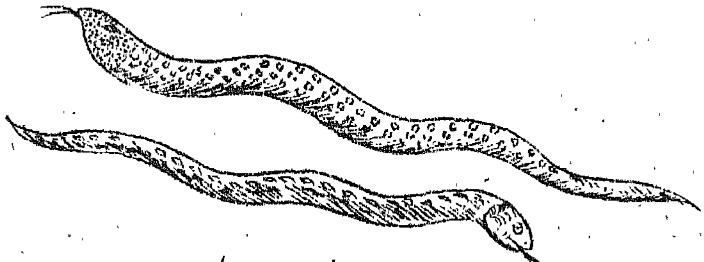
دندان پامال گردد

فصل دوم

در فنون مختلفه طلسمات وقت نزول مریخ از برج سرطان

بگیرند فولاد جیدسی مثقال و از آن لوحی مدور بسازند که مقطوع باشد اعالی و اسافل سطحین و اسطوانتین و بر ظاهر لوح صورت دو ثعبان که دُم هر کدام مائل بسوی هم باشد بکشند و ما بین هر دو این کتابت نقش کنند ۱۱۱ طسے م ہ او در بطن آن لوح که دیگر جسم او لا دلبس است ثعبانی که سر او بچو سر شیر باشد بکشند و از بینی راس او کتابت ذیل تا دم آن نقش کنند برای قطع جوشش خون که از مرض یا از جراحت عظیمه باشد انفع است و آن اینست





صا ۱۱ ط ملیے ۲۱ صا

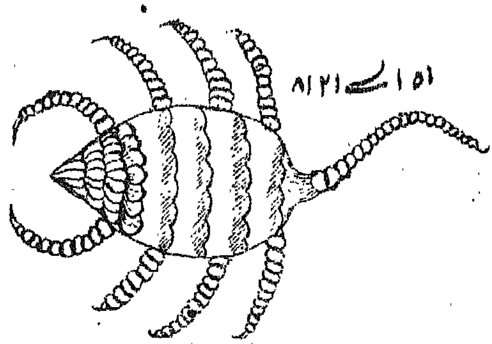
طلسم عقارب وقت نزول زحل در برج عقرب و طلوع برج عقرب ا ا چنانکه آخر

جروی اول طالع باشد ابتدا کنند و وقت کمال طلوع برج از عمل فارغ شده تمامه صورت
باین طریق کنند که نصف اعلے انسان و نصف اسفل عقرب باشد و این مثال را بر عمود
آہنے راکب نموده بسیار قوی مستحکم کنند

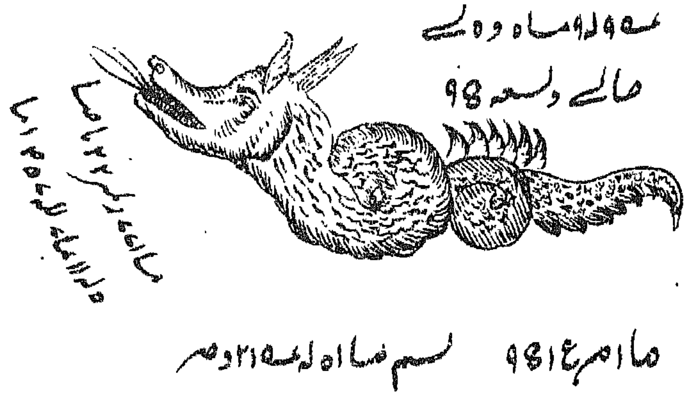


در وقت اول طلوع عقرب تا آخر او باین عمل مشغول باشند و عمود را نیز در ینوقت طیار سازند
اگر احیاناً تمام نشود بگذارند تا باز وقت طلوع عقرب تمام کنند و آن عمود را نصف بزمین قریه
مستحکم کرده بناے بر حوالی آن نهند و سر او را بپوشند تا محافظت طلسم کند بعد از اتمام طلسم
عقرب دران شهر نمانند و تمام و کمال بمیرند و بگریزند و گیاخل نشوند و توالد عقرب ازان
شهر برطرف شود و خاک این قریه بهر جا که برند عقارب آنجا بهر کس مضرت نرسانند
و اگر این خاک مدینه را به آب خمیر کرده قرص قرص ساخته در وقت طلوع عقرب
بران جاے نطے که حوالے عمود است ملصق سازند و بگذارند تا خشک شده بیفتد
این قرص ها براے عقرب گزیده نافع است **ایضاً** بر خاتم بلوری یا از
سنگ سفید صورت عقربے نقش کنند در وقت طلوع عقرب که زحل در
برج عقرب باشد ابتداے عمل اول طلوع عقرب اسے ابتدا از سر عقرب و انتها به
ذنب نماید لابس آن مطلقاً از ضرر سموم عقرب متاذے نشود اگر آن خاتم را در
قدحے انداخته آبش به عقرب گزیده دهند ضرر سم باو نرسد و از صاحب این خاتم

عقارب بگریزند باید که در دُم عقرب این حروف نقش کنند ۱۵ اسے ۱۲۱۸

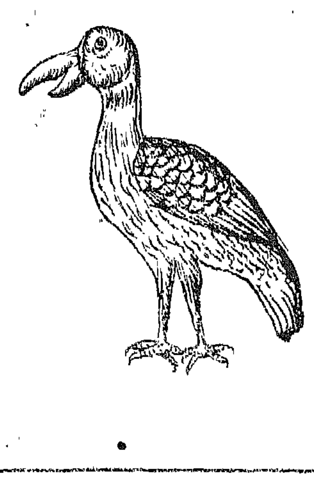


طلسم حیات ایجاد بلیناس ست صورت حیات بر حجرے یا فولاد یا حدید نقش کرده در میان احجار دیوار قلعه مستحکم نماید جمیع مارها ازان شهر بگریزند و مارگزیده بعض رویت این صورت از سم نجات یابد که وقت نزول قمر به نصف آخر قوس و طلوع قوس در نصف درجه این صورت راکشد



صا ۱ مر ع ۹۴۱ لسم صاه له صه ۲۱ و صر

واگر این صورت را بہ شکل خاتم تیار ساختہ بہ گلے یا ادویہ مُہر کنند آن ادویہ مضعف دل
نباشد و مارگزیدہ ازین گل یا ادویہ بخورد فی الحال اثر سم از و زائل گردد باذن اللہ تعالیٰ
طلسم جراد از بست مثقال حدید چینی مرغی طویل المنقار صغیر الجثہ طویل الرجلین ساختہ در پشت
آن این حروف نقش کنند ا ا ٥ اانسے ۹ ۳ ح ۱۱۰ ۲ لیسے ۹ ۵ بزیر شکم آن صورت
ملخے نمایند و تحت آن صورت این حروف نقش کنند سمنے ۹۱ ٥ اور رفوق جراد این شکل
نقش کنند للا۱۲کل ابتدا ے عمل وقتے باشد کہ مشتری مستقیم السیر بود و قمر در برج ثور یا سرطان
یا حوت و طالع بدرجہ مشتری باشد بعد اتمام بر غموضی از حدید ہر دو پاے آن مرغ را ملصق
یا بمسمار محکم گردانند بعد ازان در وسط آن ناحیہ بناے عالی وضع کنند ہیئت منار بلند
و در بلندی و ارتفاع آن چندان کہ توانند سعی نمایند و این عمود را دران بلندی نصب
کنند و حوالی آن بنا را بہ سنگ برآوردہ چنان محیط آن صورت نماید کہ اثری از باد و باران
بآن صورت نرسد بفضلہ تعالیٰ جراد مطلقاً دران ناحیہ نماند و اگر شخصے بالاے منار رود
چندانکہ چشم او کار کند ملخ دران جا نگذرد عجیب تر آنکہ ہر جا کہ آن منار مرئی شود دستار
دیگر ببازند و بر بالاے آن منار برآمدہ ببینند کہ تا کجا دیدہ میشود ملخ تا آنجا نرسد و ہیچ
مضرت بآن ناحیہ نرسد ہمچنین اگر منارہای متعدد بسازند ہر یک ازان منارہا حوالی خود را
از دخول ملخ محفوظ دارد صورت طائر اینست



طلسم مسکن ریاح ایجاد هرمس است چون بر موم مهر کرده در کشتی همراه خود دارند آن کشتی از شورش و مضرت دریا ایمن باشد و بسلامت بساحل در آید و ریاح شدیده از شدت باعتدال گراید گویند که بلیناس هنگام شکایت سکنهٔ مدینهٔ حمص از شدت ریاح این طلسم را در آنجا ساخته ریاحش را باعتدال آورد که تا این زمان برجاست و وقت عمل آن مشتری در برج میزان یا دلو و قمر متصل به مشتری بود از برج ریاحی و ناظر نباشد بزحل بگیرند حجر اسم اصفر و از آن صورت آدمی سازند قائم بربالای کرسی و در یک دست او سپر بزرگ پوشند و رو و سینهٔ او جدا از صدر و بدست دیگر شمشیری باشد از همان حجر اجرای مجموع این صورت با سپر و شمشیر از یک سنگ باشد و بر پیشانی آن این حروف نقش کنند اہ ماسہ

ںہ لے اللہ اطاسے اعہ لہا لعہ کلہ لہ احسا اللہ ع حہ ہ منہ دسے

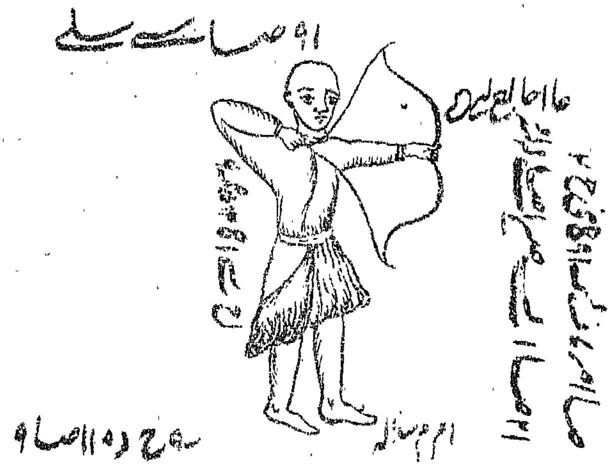
ااحاحا لہا اسہ حرسے اا احسے طاحم ۱۱ ۱۱ ۱۵۱۵ ۱۶ سہ ۹۱ ع ۶ سے

۷ حالدعا و بر صدر صورت این حروف نقش کنند اا لہ ہ قلبی ام ولہ لہ ۹۱ ع ۱۶

حہ ۲ ۸ ۱ لہ حہ ۱۱۱۶ قلبی اہ مسا سہ ۱۶ لسلے و صورت اینست

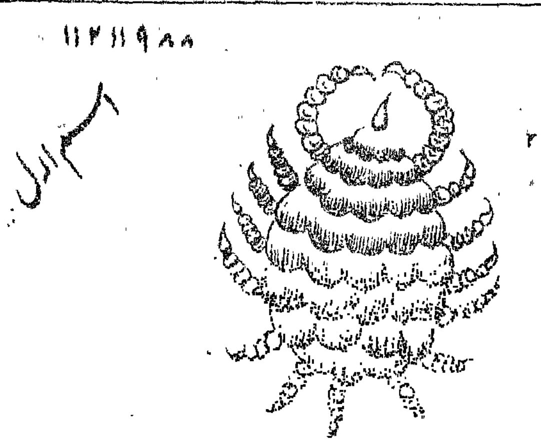


و بر پشت آن این صورت را مع حروف نقش کنند

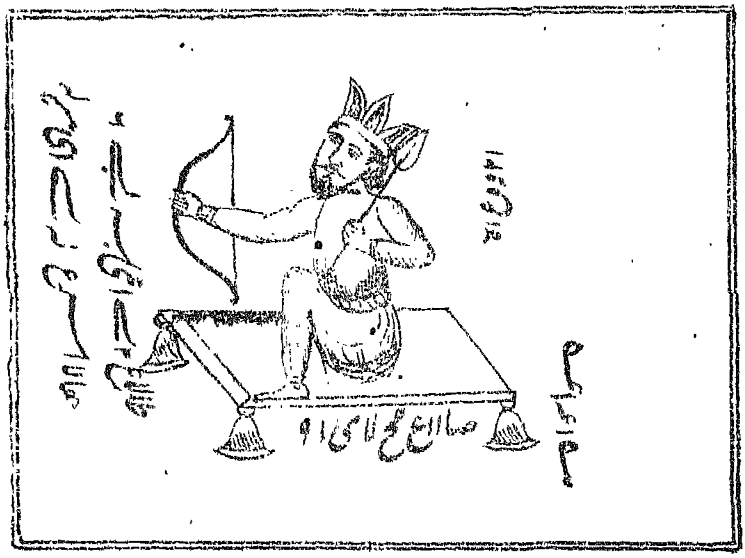


بعد اتمام در وسط شهر یا ناحیه بنای عالی وضع کرده تمثال را در اعلای آن مستحکم کرده اند که از مطر دریاح و برد آسیبی نه بیند و اگر آن صورت صغیر بود گرد من بنا کرده بر پوشند تا از آسیب ریاح وغیره مصئون اند باذن الله تعالی ریاح آن بلد بغایت اعتدال باشد

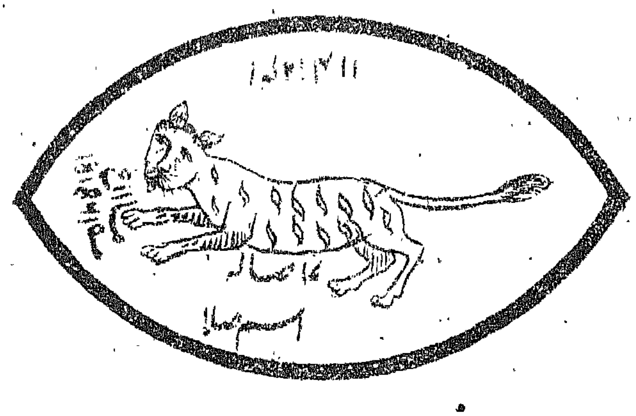
طلسم دافع تپ مثلثه و تپ ربع باید که در وقت اجتماع مشتری و قمر بدرجهٔ پانزدهم یا چهاردهم از برج سرطان از فضهٔ خالصه خاتمی ساخته صورت سرطان در و نقش کنند و این حروف را بر دور آن ثبت کنند باذن الله تعالی تپ های مذکوره برطرف شود



طلسم دافع تب بلغمی وقتیکه مشتری بیش از پنج درجه قوس سیر نکرده باشد و قمر متصل مشتری باشد بنظر مقارنه و تسدیس در میزان و زحل ناظر نباشد بقدر خاتمی از قلعی و فضه مربع ساخته این صورت را مع حروف دران نقش کنند

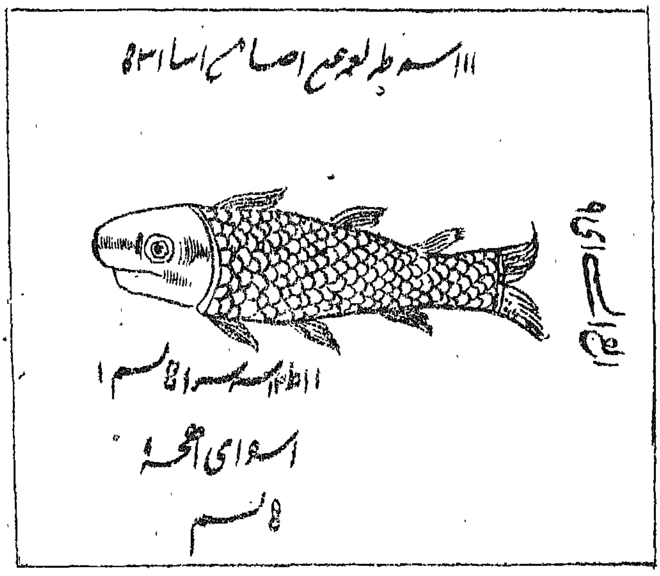


طلسم دافع تب صفراوی وقتیکه زهره در برج حوت بود و قمر متصل زهره ساقط از مریخ باشد از سه مثقال نحاس و فضه ممزوج خاتمی سازند که نگینهٔ آن از سنگ یشب باشد و این صورت گربه را با حروف دران نگین نقش کنند



طلسم دافع حمی دقیه موثرهٔ اعضای اصلیه وقت نزول مشتری بحوت واتصال

او بقمر از برج سرطان از فضهٔ خالص خاتمی ساخته این صورت را دران نقش کند و بعد اتمام این خاتم را استعمال نماید باید که ابتدای عمل از وقت طلوع مشتری و انتها تا وقت طلوع برج حوت باشد و همچنین در اکثر اعمال این فن ضبطی بانظار و آثار کواکب واجب ولازم شناسد تا عمل موثر و تمام باشد



طلسم مجرب بلاد و باعث فتنه و فساد نامش اسطیوس که بتازی معنی آن

مصیبت العقل است باید که وقت نزول زحل بدرجهٔ عاشرهٔ دلو که مستقیم السیر باشد و قمر در تثلیث زحل از برج میزان و مشتری ساقط باشد از نظر زحل بگیرند حدید اسود و تمثالی قائم یکپا بر پای خود نهاده و یکدست او بر سینه و دیگر دست او بر سر باشد بسازند و این کتابت بر و نقش کنند المص ۱۱۱ ۹ ۱۱ ۹ و بر شکمش این حروف کنده کنند ... عامل این طلسم را سزاوار است که مشغول نشود در عمل این الا وقت طلوع برج دلو و اتصال قمر بزحل و هنگام اتمام آن خود را از ان دیار دور افگند

و این طلسم را در وسط آن ناحیه یا سرایا شهر دفن کنند صورت اینست

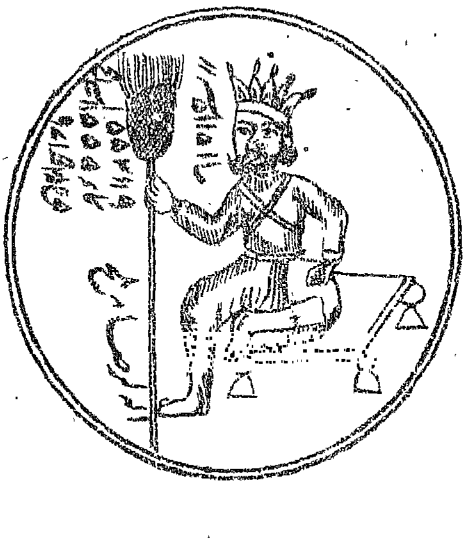


وصیت

بشنو عامل با ایمان را که کحل الجواهر حقیقت در چشم او رسانیده اند و از عالم علوی خبرے دارد و از نعیم عمیم رب کریم تمنی آرزو میکند و بموت و بعثت اقرار نموده و از دوزخ و بهشت حکایت شنیده و آلام و راحات روحانی و جسمانی را باخبار مخبر صادق تصدیق کرده زیرا که ارتکاب امثال این اعمال ناستوده بمحض خواهش دنیا و رضاے نفس و هوا نکند و حذر لازم داند و اگر بنا بر مقتضیات وقت و مصالح امور ضروریه مرتکب آن شود مطلب دینی و رضای خالق را مقدم داشته محض براے رفاهیت خلق این عمل کند ورنه زیانکاری که بهواے نفسانی را مطمح نظر داشته تخریب بلاد و انقطاع حیات جمع کثیر نماید خسر الدنیا والآخرة گردد

فصل سوم
بذکر خواتیم کواکب سبعه

خاتم شمس هرمس گوید که لابس او در انظار ملوک و عیون خلائق کثیر السطوت و همه جا
معزز و مکرم باشد و هیبتش در دل همه‌ها تاثیر کند بوقت نزول شمس باول درجهٔ
نوزدهم از برج حمل از ذهب خالص احمر نوزده مثقال گرفته خاتم سازند و نگین آن
علیحده ترتیب دهند بوزن چهار مثقال و این صورت را بر آن خاتم نقش کنند و بوقت
اتصال قمر به آفتاب از برج اسد این خاتم را بپوشند الا بعد از فراغ عمل آن خاتم مع
نگینه از نوزده مثقال کم و زیاده نباشد



خاتم قمر لابس او در فلاحت و زراعت قوی طالع باشد و هرچه مزروع کند
از آن مثمر گردد و در رکوب سفائن دریا و صدمت امواج عظیمه از خطرها ایمن باشد
الا باید که بوقت هیجان دریا آن خاتم را در خیطی بسته بآب اندازد فی الحال
شورش تسکین یابد بوقت نزول قمر در اول درجهٔ ثالثه ثور و اتصال زهره
و بودن فاصله ما بین شمس و قمر زیاده شصت درجه از نقرهٔ بیضای خالص
بوزن سه مثقال که نگینش از و بزرگ‌تر و مدور باشد خاتمی سازند

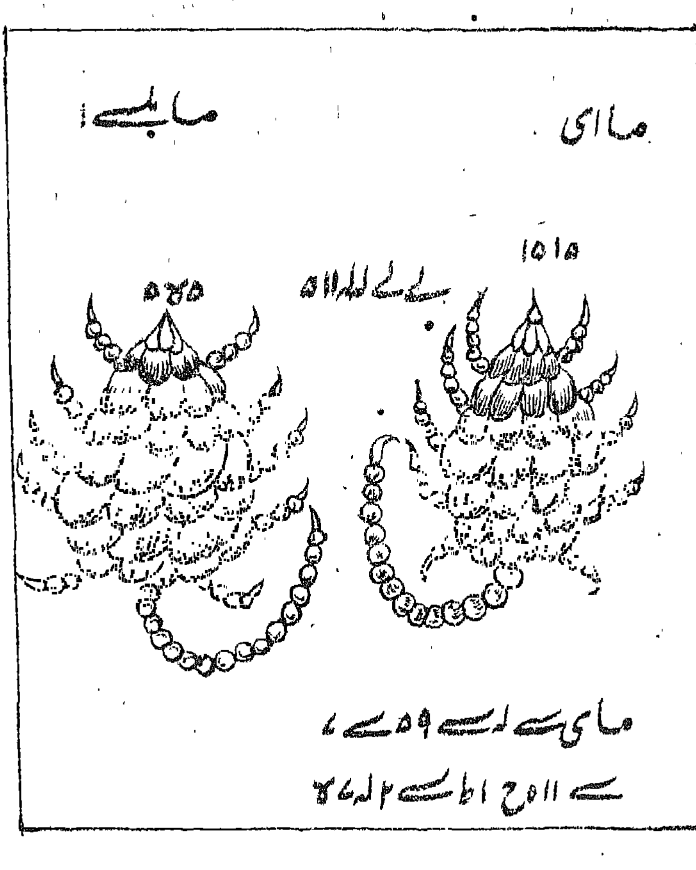
و درو این صورت نقش کنند



الا باید که فراغ از عمل و ترکیب و نقش آن پیش از خروج قمر باشد از اولی درجهٔ ثالث برج ثور و وقتیکه قمر متصل به سعود باشد و غیر ناظر به نحوس بپوشد اما از قرب قمر براس و ذنب اجتناب کند و میان ایشان دوری زیاده از دوازده درجه باشد اگر موی از این خاتم هرکه نزد خود دارد جمیع خواص آن خاتم بآن موم ادا کند

خاتم زحل سوت عرط تمج باع را باصلاح آرد و تسکین ماده شعله و سوداویه تپ دموی و تپ محرق و طاعون کند و باعتدال مقرون گرداند اگر شخص کثیر الفکر طویل الکلام حامل و لابس این شود این صفات ازو مرتفع گردد و بسر حد توسط در آید و از خواص این خاتم تقویهٔ اعصاب است معاون بخوابی و بدن را فربه داده و لبس دایم او مورث ضعف قوة باه است و این طلسم را عقرب نامند که از حامل آن عقرب بگریزد باید که وقت نزول کیوان به بیست و یکم درجهٔ میزان یا دهم درجهٔ دلو که متصل بقمر یا به دلو باشد و مریخ ساقط از زحل بود از هفت مثقال رصاص اسود خالص ترتیب داده و نگینه اش را مربع داشته صورت ذیل درو نقش کنند و وقت اتصال قمر بزحل این خاتم را بپوشند الا هنگام

لبس پشت او را بچون میش اسود عظیم الجثہ لمس کنند اعدا از و خائف و در نظر خلائق معظم گردد



خاتم مشتری ازالۂ خفقان و ضعف دل و قولنج و غشی کند و در نظر ہمہ بہیبت باشد و عامۂ خلائق برو مہربان بود و ہر حاجتے کہ از کسی خواہد زود وے بر آید باید کہ ہنگام بودن مشتری بدرجۂ پانزدہم برج سرطان و اتصال قمر با و از برج حوت از شش مثقال رصاص قلعی خاتمی نگینہ مربع ساختہ صورت زحل درو نقش کنند و بوقت قران مشتری بسرطان بدرجۂ مذکور یا قرب آن درجہ مشروط بطہارت او را بپوشند و پشت خاتم بچون سرطان نہرے دخون سمک بیالایند



خاتم مریخ لابس او قوی دل و شجاع و در معرکهٔ جنگ بر اعدا غالب و از شر دزدان محفوظ و بر اعدا فتح مند باشد و در صفوف قتال از سهام و سنان اندیشه مند نشود و آلات حرب در و کارگر نباشد و اقسام افاعی و زنبورها و انواع درنده و گزنده بحامل خاتم آسیبی نرساند باید که وقت نزول مریخ در حدی که متصل ثریا باشد از برج عقرب از پنج مثقال فولاد بهتر خاتمی مربع طیار ساخته این صورت را برو نقش کنند و پشت خاتم را بچون شیر نر یا یوز آلوده کرده بخاتم وصل کرده بپوشند و حامل خاتم از امراض لقوه و قولنج و خدر و رعشه و سائر امراض بلغمیه و اضغاث احلام محفوظ ماند

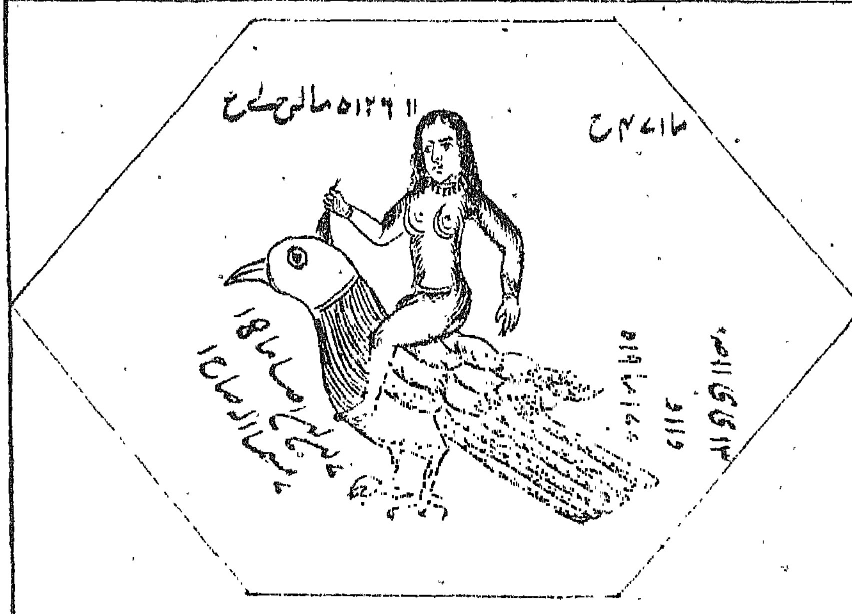


خاتم زهره برای علت قلوب و قوت باه بی نظیر است و لابس او همیشه مسرور و فرخناک باشد و زنان حامل این خاتم از اختناق رحم و سائر امراض ارحام و عسرت ولادت و قطع برآمدن خون محفوظ مانند باید که وقت نزول زهره به بست و دوم درجه حوت و تسدیس زهره بقمر در برج ثور و مریخ و برج عقرب از شش مثقال نحاس اصفر خاتمی ساخته و نگین او را از سنگ لاجورد و رنه از حجر ابیض ساطع الزرقه مربع ساخته این شکل را دران نقش کنند و وقت ابتدای نقش زهره در اول بست و ششم درجه حوت باشد و وقت اختتام زهره بآخر درجه مذکور باشد و وقت بودن قمر در برج سرطان و متصل بزهره بپوشند و در جمیع اوقات ای عمل و نقش و لبس مستر ساقط از نظر زحل باشد و تثلیث و تسدیس مریخ و نظر مشتری بزهره برای این کار افضل است.



خاتم عطارد برای تسخیر ارباب اقلام و حکما بغایت خوب است لابس این خاتم

قوی الحافظه و زکی و در مباحثۂ علمیه برہمه فائق باشد و ہر مقدمه منسوب بعطارد واز
علوم حکمیه وغیره بروآسان ورای او صحیح وظن او احسن واکثر چیز ہا را بحسب
وقوع در خواب بیند ورفع مالیخولیا کند وگریۂ اطفال بخواب و بیداری وصرع را نافع است
نحاس طالیقون وحدید چینی ممزوج به فضه و ذہب مساوی الوزن بگیرند و بعد امتزاج
سکه نمایند که ہر دو جسم واحد شود وازان خاتم سازند بوزن یک مثقال مع نگینه وابتدای
عمل وقت نزول عطارد باول درجه پانزدہم برج سنبله باشد ووقتی نقش کند که عطارد مستقیم
وساقط از تحسین ومتصل نباشد قمر به عطارد از برج جوزا یا مقارن عطارد باشد در برج
سنبله ووقت لبس آنست که قمر در نگی از دو خانه عطارد باشد یا قمر وعطارد باہم
در مناظره مقبول باشند ہذا صورته



فصل چہارم
در بیان اتحاد قلوب

بشنو اصل مقصود در قضای حوائج اصلاح کوکبی باید که بران حاجت دلیل
باشد مثلاً حب وعشق وعطف قلوب که مختص است به زہره پس باید که وقت

نزول زهره از برج حوت و تسدیس زهره با قمر از برج حوت یا سرطان بگیرند شمع عروسی که نزد عروس نصف سوخته باشد و نصف باقی مانده و از آن موم دو صورت مرد و عورت باهم طالب و مطلوب بسازند و ذکرے چند برای مذکر قائم کرده باشد مثلاً بر پیشانی و بر کف هر دو دست و بر شکم و بر هر دو زانو و بر ساقها و پاے باشد و مجموع اینها بر وزکرده متوجه مفعوله باشد همچنین جهت مونث درین مواضع بازای هر ذکرے تجویفی ترتیب دهند بر هیئت فرجے بحیثیتے که بهنگام معانقه صورتین بهمدیگر داخل و منطبق شوند و وقت انطباق مثالین در دهن هر یک از صورتین پارچه شکرے گزارند و زعفران و مشک و عنبر اشهب از هر یک جزوی نوشادر نصف جزو عود هندی سه جزو لوبان یک جزو همه را کوفته بیخته بشراب عطر معجون نموده بندق ها سازند بوزن یکدرم و بعد از انطباق مثالین در حریر اخضر پیچیده زن جمیله جوان یا صبیه یا امردے وقت طلوع زهره بدست خود در کرسی نصب کرده مقابل ایشان بایستد و هر یک ازین بنادق را در آتش گذاشته تدخین کرده این کلمات را گوید که انست فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة قال عطفت بعضها علی بعض و سخرت احدهما للآخر بروحانیتك و قوتك یا ماریطاس یا ذات الجمال و البهجة و البهاء و الطرب و الشرف و النكاح یا مولدة المحبة و الشغف و العشق یا سعد السماء و احسن ما فی العالم الاعلى اسألك بحق مكانك الشريف من برج الحوت بيت ابيك المشترى و بحقه عليك اسألك ان تؤيديني و تقويني عملى و تعينين عليه نور الجلاب القلوب الاحباب يا مفيض السرور و الفرح و يا طارد الهموم و الترح و اسألك بحق الاعظم الذي افاض عليك النور البهيج التي لا تستغنين والتباعد عنه الا من تحت الفلك و بحق الملكة المجاذب بمدارك حركته قوى بروحانيتك الكائنة فى طبائع فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة و لهيجها حتى تحرك

ساکتیها ولیظهر کانهما حتی یتصل دوحانیتهما المحبة فیهما انهما لاداتما بابقا
بقاء فلک تدویرک بن بقاء فلک خارج المرکز بن بقاء فلک المائل بن بقاء مجوبحرک
بن بقاء فلک البروج آمین باید که این کلمات را سه مرتبه تکرار کند و در حال این کلمات
تدخین کند بآن بنادق در پیش صورتین و هر دو صورت را در پیش هم آورده ملا اسفله عضوین
مخصوصین نموده در حریر اخضر پیچیده با بریشم اخضر مستحکم بسته در کوزهٔ تجاری گذاشته در وسط
قبرستان کهنه دفن کند و کنار آنرا بسنگ برآورده زمان طویل بحال خود گذارند که یکدوره
سفال پخته
کامل قمر بروبگذرد افعال عجیب و آثار غریب بظهور آید اینست صورتین



اعمال تسکین ملوک و تسخیر سلاطین کامگار هرمس گوید وقت نزول بهرام بخانهٔ
عقرب و مستقیم در سیر و غیر ناظر بزحل و زحل باو ناظر نباشد و غارب نبود از شمس
بگیر تیغ عدد عقرب جوان اشقر اللون ازرق العین را سرتاپا لباس سرخ پوشانیده
و بر قامت آن زره و بر سر خود فولادی که در کمال جلا و درخشندگی باشد بنهند
و شمشیری بدست راست او دهند و دامن های اورا بر میان زنند بعد بشش
زهرهٔ افعی و کبریت اصفر و زرنیخ معدنی از هر یک جزوی و نوشادر برابر جمیع نوع را در کوزه

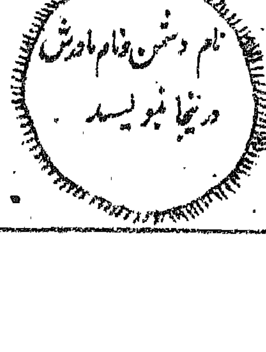
آهنی کرده بآلهٔ آهنی حرکت دهند تا هم نیک مخلوط شوند و وقت ظهور مریخ از مشرق باین طریق
تدخین کنند که مجمرهٔ حدید بر آتش کرده روی مجمر بسوی مشرق نهاده خود روبروی مریخ
ایستاده این کلمات را بخوانند یا شجاعَ السماءِ و سیّافَ الافلاکِ الاعلیٰ
یا ذا البطشِ والشدّةِ والقوّةِ القاهرةِ القاصمةِ والجزاةِ والاقدامِ یا
ذا القدرةِ الغالبةِ والصرامةِ الشدیدةِ المبرّاءِ من القوّةِ والقویٰ یا ذا الروحانیّةِ
المحرقةِ یا صاحبَ الزلازلِ والرعودِ یا مسعّرَ النیرانِ التاججةِ و مرسلَ الصواعقِ
المهلکةِ والرجفاتِ المتداركاتِ اسألُك بحقّ فلكِ تدویرك
الذی لا یتعدّی محیطةً فی مسیرك الشمس بقواك وحبوبك و
روحانیّتك بفلان بن فلانة خابیة والی قضاءِ حاجتِه سارعةً
بالقهرِ الاكبرِ یا ساطیوس یا ناریوس یا ذا القهرِ بصولتِه الباهرةِ وحولِه
وقوّتِه الساعةَ الساعةَ ازعِج فلان بن فلانة و هیّج روحانیّات
الكائنة فی طباعه و حیّل بینه و بین رقاده حتّی تقضی حاجةَ فلان
بن فلانة بحقّ هیكلك من برجِ العقرب وبحقّ شرفك من بیت
ابیك كیوان فبحقّه علیك ساطیوس یا ناریوس بالوحا
العجل الساعةَ الساعةَ امین امین و وقت گفتن این کلمات بخور در نار اندازند
بعد اتمام این کلمات یکی ازان عقارب خمسه را زنده در مجمر اندازند و مجمر را در زمین
نگذارند بلکه در دست گرفته معلق دارند و بعد اتمام کلمات مذکور عقرب ثانی
ازان عقارب در آتش اندازند الا استعمال بخور بسوزد دارند تا عقارب خمسه
بسوزد و سوخته شوند همچنین مجمر را در زیر آسمان گذاشته دهند بعد اتمام روحانیه در
خواب آن شخص آید بحالیکه در دست او حربه باشد و حربه در گلوی آن
شخص نهاده گوید حاجت فلان بن فلانه برآورد الا ترا هلاک میکنم و آن شخص
هرگاه به خواب رود این حال مشاهده نماید تا آنکه نقضای حاجت او
کند مثل ... السبعة ... باوشاه این عدد را ۱ ۹ ۳ ۴ ۲ در

مربع طلا در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد پر کند و اندک شیرینی تصدق کند
فی الفور غضب بادشاه تسکین یابد الا از ظالمان و نا اهلان و جاہلان مخفی دارد ایضًا
تعدد ۹۲۲۸۳۱۱ را با عدد اسم خود در لوح کاغذ مربع نقش کند غضب پشکین مبدل
گردد **ایضًا** بروز یکشنبه اول ساعت وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد
عدد این آیت معظم **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ**
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تعداد سے
۵۶۶۲۲ را در مربع کاغذ با نقره بنویسد بعد اتمام لوح اندک بوی خوش سوخته
این لوح را بران دود داشته در بازوی چپ بندد از غضب بادشاه ایمن
گردد فقط **ایضًا برای مفارقت و عداوت** وقتی که عطارد مقابل
زحل باشد و قمر منصرف بود از مربع بزحل و عطارد بگیرد شمع نیم سوخته مقابل از ان
دو صورت ترتیب داده روهای صورتین را سیاه کند و هر دو را پشت به پشت هم
ملصق گردانیده پارچه چرم که موی سیاه داشته باشد به پیچد و بعدش وقت طلوع
عطارد این صورتین مدفته در دست استاده تدخین کند محبت و خلوص بعداوت
و مفارقت مبدل گردد **صفت تدخین** زهره روباه و زهره سیفوط است ماهی که
در دجله بغداد باشد و او را به یونانی فلولوس نامند و زهره خرس و زهره زاغ
و زهره خنزیر محرقه و کعب خنزیر محرقه این مجموع را باهم جمع نموده خشک ساخته
مقابل عطارد ایستاده بخور کند و این کلمات بر زبان راند بلیطوس بن بلیطوس
يَا ذَا الْفَهْمِ وَالْحِكْمَةِ وَالْعُلُومِ يَا مَنْ أَحْصَى عَدَدَ النُّجُومِ وَالتَّوَسُّلِ
الرُّجُومِ يَا عَالِمًا بِعَدَدِ الْحَصَى وَمَا فَوْقَ الْبِنْيَةِ الْعَالِيَةِ وَمَا تَحْتَ
الْبِنْيَةِ السُّفْلَى يَا مُفِيدَ الْعَطِيَّةِ عَلَى ذَوِي الْأَلْبَابِ وَالْآدَابِ
يَا ذَا الْمَكْرِ وَالْخَدِيعَةِ يَا ذَا الْحِيَلِ وَالْحِيَلِ يَا بند ريطوس يحولافيس
يا هجاليس يا ليكواليسحق ... مِنْ فَلَكِ السَّ...
وَمَحَلِّ الْفَلَكِ الْ... كَيْوَانِ الْ... ا...

الحكمة والتجارب والفنون في المذاهب ايّد وشيّد
عملي هذا وانزع بروحانيته الا تفلق من قلب فلان بن فلانة
وفلان بن فلانة وهيّج بينهما بحق روحانيتك الغدّارة
المكّارة وروحانية ابيك بيّن انفسهما بالوحشة
وحبهما بالبغضة ولا تزال روحيهما متباينة غير منفعة
متنافرة غير متجانسة متضادة غير متشاكلة ما دمت
في فلك الثابت ويدور دوار فلك المدبّر

فصل پنجم ستزاد
در اعمال حروف

بشنو اعمال حروف مفردات بالا اول زکوة بیست و هشت حروف به بیست و هشت روز راست نباید و قاعده زکوة اینست که هر حرف را هر روز بحساب عدد ملفوظی آن بوقت معین با طهارت در حجره یا خلوت خوانده به بیست و هشت روز از زکوة فارغ شود آنگهه که عملش راست آید الف هر کس که بامداد از بستر خواب پیش از حرف زدن هزار بار حرف الف را بر زبان راند صاحب ثروت شود و اگر هزار بار الف بساعت مشتری بکاغذ نوشته با خود دارد همان تاثیر بخشد و اگر بوقت سختی وضع حمل حرف الف را بر ناخن های دست و پای حامله رقم کند وضع حمل بآسانی شود و در وقتی که ماه در وبال یا هبوط یا منحوس باشد بنظر نحس بلوح سرب دائره کشد و میان دائره نام دشمن و مادرش نقش کند و یکصد و یازده الف گرد دایره بموجب نقشه که بذیل مندرج است نوشته در قبر کهنه مدفون سازد بزودی دفع آن دشمن شود

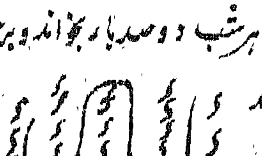


۱۱۱

الباء اگر هزار و یک بار بر پوست شغال دباغت کرده بنام دشمن و مادرش نوشته بخانه
دشمن دفن کنند بزودی دشمن دفع شود و اگر محبوسے هزار و یک بار بخواند از حبس خلاصی
شود و اگر نوشته با خود دارد هیچ آسیبے بوی نرسد و اگر هزار بار بر پوست دباغت کرده گربه
نویسد و صاحب تپ دق با خود دارد شفا یابد التاء اگر مثلثے بر پوست دباغت کردهٔ شیر
روز شنبه وقت طلوع مریخ بکشد و در هر ضلع آن مثلث پنجاه نه حرف تا بنویسد و به
محبوس دهد که با خود دارد فی الحال خلاص شود و اگر چهار صد تا بر کاغذ حریر بنویسد و با خود
دارد در چشم مردم عزیز و مکرم شود و اگر هر روز چهار صد بار بخواند در فتوحات بر روے
او کشاده شود الثاء اگر پانصد و هفتاد و نه حرف ثاء بر صدف نقش کند و با خود دارد از
غرق شدن محفوظ باشد و اگر بست و یکبار بر چوب شد بیلو نویسد بهر طرفے هفت بار و
در گذرگاه مفسدان دفن کند در جمعیت مفسدان پراگندگی رو دهد و اگر پانصد حرف
ثاء بنویسد و در زیر بالین اطفال بنهد در خواب نترسند و اگر بر لوحے از موم کافوری پانصد
و هفتاد و نه بار با نام خود و نام مادر خود نقش کند و در کاریزے که از ملک او باشد بنهد ازد
هرگز آب از آن کاریز کم نشود الجیم اگر بدین صورت ج بست و چهار بار بر نبات مصری
نویسد و بخورش صاحب قولنج دهد شفا یابد و اگر زنے مردی را بسته باشد هزار و یکبار
بر طشت نویسد و بآب بشوید و بخورد فے الحال کشاده شود و اگر سی و پنج بار بر قدحے
نویسد و آنرا شسته بخورش مریض دهد از مرض شفا یابد الحاء اگر بساعت اول یا هشتم
روز دوشنبه یا جمعه که قمر خالی از نحوست باشد هشت مرتبه بیک قطار در نگین انگشتری نقش
کنند و بانگشت کنند قوت باه بخشد و اگر صاحب تپ در انگشت کند یا در آب اندازد و
از آن بخورد یا غسل کند شفا یابد الخاء اگر بر دوازده پارچه هاے خشت نقش کند و در
راه آبے که بباغ یا مزرع برود دفن کند از آفات ارضی و سماوی محفوظ ماند و اگر بساعت
قمر شصت بار نوشته بنام غائب در زیر سر نهد و بخوابد بر احوال غائب مطلع شود
و معلوم شود که غائب کجاست الدال اگر عدد ملفوظے آنرا که سی و پنج است در مربع
چهار در چهار بوضع رفتار او وقتیکه قمر در سرطان و ناظر بمشترے بود بر حریر سفید نقش

کنند و در زیر نگین انگشتری نهند خدای تعالی بوی نعمتی ارزانی دارد که هرگز کم نشود و اگر
بر ورق آهو بنگارند و با خود دارند حفظ و فهم و دانش زیاده شود **الذال** اگر کسی بخواندن
آن مداومت کند دولت او روی زوال نه بیند و اگر هفت صد بار بخواند و بر شیرینی بدمد
که از آن بخورد محبوب القلوب گردد **الرا** در روز چهارشنبه آخر ماه پنج بار بر اطراف پیشانی
نویسند صاحب درد شقیقه را سود بخشند و اگر روز یکشنبه یکصد حرف را نوشته در زیر بنای
عمارتی که نو میسازند بگذارند از شکستن و خراب شدن محفوظ ماند و اگر هفتاد حرف را بنویسند
و در گوش خروس سفید نهند و سر دهند که برود در جائیکه دفینه باشد و اگر بخورانند و بر و بدمند و
سر دهند همین عمل کند و اگر همین عدد نوشته در گوش خر نهند و باز بر آورده در ظرف قلعی نهند
و چندان نمک بریزند که پنهان شود پس از آن در زیر سر خود نهند و هفتاد بار بخوانند و بخواب
روند دفینه هر جائیکه باشد بخواب بیند **الزا** وقتیکه قمر در جدی و مریخ تحت الارض باشد
هفتاد و پنج بار بر ورق آهو نوشته با خود دارند از آفات محفوظ مانند و اگر همیشه بخواندن آن
عادت کنند از هیچکس نترسند **السین** اگر بیست و یکبار بر برگ نوشته بنام هرکس که خواهد در آب
روان اندازد آنکس نزد وی بیاید و هر که همیشه بعد نماز ظهر شصت بار بخواند صاحب کرامات شود و
همین عدد نوشته در گلوی اطفال بندد زود بسخن در آید **الشین** اگر چهل و دو حرف بر پره قفل
بنویسند و بر هر عدد چهل و سه خرما چهل و دو بار نوشته آن پره قفل خرما ها بدامن زن ناکتخدا بسته
در گذرگاه عام بنهند هرگاه کسی آن قفل را گشاده از آن خرما بخورد بخت آن زن
ناکتخدا گشاده شود و شوهرش پیدا گردد و اگر چهل پاره کاغذ نوشته در چهل لقمهٔ نان
گذاشته بنام هرکس که خواهد هر یک لقمهٔ نان را بیک یک سگ بخورانند زبان آنکس
بسته شود و اگر بوقت خواب سه صد بار بنام زن حامله بخواند در خواب بیند که زن دختر
زاید یا پسر و اگر بطعام و شراب همین عدد بخواند و بخوردن زن حامله دهند زود بار نهد
الصاد اگر در وقت پیاده رفتن بخواندن این حرف مداومت کند در راه مانده نشود و
زود بمنزل مقصود برسد **الضاد** اگر هشت صد بار بطعام بخواند و بخورش مصروع دهد
شفا یابد و صاحب خفقان دل را نیز همین عدد نفع بخشد **الطا** هرکه خواهد که از نسیان

دشمنان نجات یابد یکبار بناخن خود بنویسد و ده بار بخواند بیک نفس و بیرون آید و با کسے
سخن نگوید بسلامت برود **الظاء** اگر هر بامداد وقت پیشین نهٔ صد بار بخواند و بجانب خانه
کسی که از و در آزار باشد بدمد بزودی دفع شود بهمین عدد نوشته بر مصروع بند د
صحت یابد **العین** اگر ده بار به قلقطار یا خون کبوتر بر برگ ترنج نوشته با گلاب شوید (پهٹکری)
و بخورش صاحب قولنج بدهد شفا یابد و اگر در تسدیس زهره و مشتری بمشک و زعفران
و گلاب بنام هر که خواهد نوشته با خود دارد زود مطلب خود برسد و اگر بهمین ساعت
نوشته بخورش مطلوب بدهد بهر چیزیکه باشد زود بمطلوب خود برسد **الغین** اگر هزار حرف
غین بر برگ حنظل نوشته در هبوط مریخ در خانهٔ خصم دفن کند زود آواره شود و اگر بهمین عدد
بطرف خانه او بخواند و بدمد همین فائده بخشد **الفاء** اگر هشتاد بار یا فتاح در قدح زجاجی
نویسند و بآب بشویند و بخورش زن حامله دهند فی الحال بار بنهد و اگر کسے هشتاد بار هشتاد
روز بخواند و بسوی خانهٔ دشمن بدمد زود هلاک شود اگر بنام غائب هزار بار بر کرباس
پاک نوشته بسوزاند زود بیاید **القاف** اگر روزے چهل بار بخواند مطلب او
زود ساخته شود و اگر صد بار بر برگ جوز نوشته بخانهٔ دشمن دفن کند زود آواره شود و
اگر دو صد بار بر کاغذے بنام هر که خواهد بنویسد و زیر سنگ گران نهد خواب آنکس بسته
شود تا بیرون نیارد و محو نکند آنکس را خواب نبرد **الکاف** اگر کسی در ساعت زهره
یا مشتری یا قمر بنویسد و با خود دارد یا هر روز و هر شب دو صد بار بخواند و بر خود بدمد در چشم
مردم عزیز گردد و اگر بیست بار باین طریق بنویسد



و بر گردن
خروس سفید بسته قدرے سیماب در گوش او ریزد و در موضعے
که گمان دفینه باشد سر دهد خروس بدان موضع رود و منقار بر زمین زند **اللام** هفتاد
و یک حرف برکارد نویسد و هفتاد و یک بار بر سفرجل بخواند و بدمد و از ان کارد آن سفرجل
را ببرد و بخورش زن و شوهر که باهم الفت نداشته باشند بدهد میان ایشان مواصلت
و التیام پدید آید و اگر هر روز دو صد بار میخوانده باشد از کید دشمن نجات یابد **المیم** اگر
یکصد و پنجاه و یک حرف میم بشرطیکه چشم آن مفتوح باشد بدینصورت در بر سیب سرخ

یا آبی بنویسند و بخورش مطلوب دهند یا باستشمام او رسانند محبت عظیم هم رسانند و اگر کسی
چیزے طلب دارد و آنکس آنچیز ندهد نود بار بخواند و بسوی آنکس بدمد بزودی آنرا بدهد و اگر
چهل بار بر ظرفے بنویسند و بشویند و بخورند حافظه و فهم زیاده کند النّون اگر بست و یکبار بر نعل
اسپ وقتیکه زهره به تسدیس آفتاب باشد بنام هر که خواهد بنویسند و در آتش اندازد آنکس
بعشق او بیقرار شود و اگر بقصد و ششش حرف مذکور بر کارد فولاد بنام هر که خواهد بنویسد و اندرون
دیوار رو بقبله فرو برد مادامیکه آن کارد بدیوار باشد خواب آنکس بسته شود و اگر پنجاه حرف نون نویسد و با خود
دارد هیچ جانور گزنده او را نگزد الواوٌ اگر نود و نه بار بنام شخصی بر ورق آهو نوشته وقتیکه قمر
تحت الشعاع باشد در هوا بیاویزد خواب آنکس بسته شود و اگر خواهد بطرفے رود که هیچگونه رفتن
آنطرف میسر نشود اگر هر صباح شصت بار بخواند و بر آنطرف بدمد بزودی سفر آنطرف میسر گردد
الهاء اگر فقر و فاقه بر کسی مستولی شود باید که از زیرنا و دان چهل تو گر چهل سنگریزه بردارد و
وقتیکه قمر زائد النور و مسعود بود بهر یک یک هٰ بنویسد و در زیر بالین خود نهند بلکه دفن کند
البته جمعیت بهم رساند و اگر بقصد دفع دشمن بر خاک گورستان بخواند و بجانه دشمن بپاشد بزودی
دفع دشمن شود الیاء اگر سه بار بر حریر سفید بنویسد و با خود دارد زبان بدگویان ازو کوتاه شود
اگر ببین عدد بر آلات زرع نقش کند زراعت بسیار شود و از آفت ایمن باشد اگر کسی از
چیزے ترسان باشد و بحالت ترس بگوید کۤهٰیٰعۤصۤ حۤمۤعۤسۤقۤ لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ از آنچه که ترسان بود ایمن گردد و اگر این اسم
را بر سفال آب نارسیده بنام گریخته بنویسد و در آتش اندازد البته باز آید اسم اینست یا
دعیوس و اسم گریخته را بر روے دیگر سفال بنویسد و اگر این اسما را بر انگشتان
و کف دست کسی که گمان دزدی برو باشد بدین ترتیب بنویسد بانگشت ابهام این شکل
طلیلیج و بر انگشت سبابه این شکل لسیح و بانگشت وسطی این شکل طلیب و بر انگشت
بنصر این شکل صلطح و بر خنصر این شکل طلطح و در کف دست نویسد مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَّاْخُذَ اِلَّا
مَنْ وَّجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهٗۤ اِنَّاۤ اِذًا لَّظٰلِمُوْنَ اگر او دزدیده باشد انگشتان او بهم
نشوند و اگر نام کسی که اشتباه دزدی برو باشد بر کاغذ بنویسند و این اسما یا افغیلم یا لجیلج

یا اتعلیح لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بر آن بخوند و بسوزاند و خاکستر آنرا
بر دست آنکس بمالد اگر او دزد دیده باشد در خاکستر نقش نام او مشاهده شود و اگر این شکل را
✡ ۱۱۱ آھ ر۱۱۱ ۱۱سے حا در سفر میان بار خود بگذارد از حرق و غرق و سرق امین باشد اگر بزرگی از
کسے رنجیده باشد و بیم آزار ازو باشد باید که این طلسم را اگر مرد باشد بخون کبوتر نر و اگر زن باشد
بخون کبوتر ماده بزعفران و گلاب بر برگ نارنج بنویسد و بمقل ازرق و از روت بخور کند و در خرقهٔ
زرد بپیچد در موم عروسی گرفته در گردن یا بازوی راست خود بندد و نزد آن شخص برود نهایت
محبت ازو بیند طلسم اینست ۱۳۳۱ لـالـام ۱۱۱۲ ن ہو ہگا ہقا و وھے ۱۱ سط طلنا سے یالعجل بالعجل

مع المحبت فلان بن فلان

خواص چهارم در بیان علم سیمیا مستزاد

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

بعد حمد خالق اکبر و نعت حضرت خیر البشر صلی اللّٰه علیه وسلم ای شائق نیکو منظر بنگر یا رهای احقر البشر
یعنی محمد عثمان قیس بنگر که این رساله علم سیمیا مسمے به بال هما مشتمل بر یکمقدمه و سه فصل انتخاب کتب
نایاب مانند نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشره مقالات بلیناس ست

مقدمه

در تعریف علم سیمیا

علم سیمیا خیالاتی ست که به سبب بعضے اعمال تصرف در قوت متخیله حاضران کنند و مثالات
خیالیه در نظرهای مردم آید که آنرا در خارج وجودے نباشد

فصل اول

در خواص نباتات مستحیله

اسطیطبات لیطوس عنایوس یعنی آن تدبیر قابل روحانیات و نا قابل طبایع ناس ست و
این آبی ست که حکما در زمان سابق کتمان این عمل کرده و بسیار صیانت نموده بغایت عظیم شمرده اند زیرا که
هر که باین مطلب مقرون شود به درجات ارفع و فراغ عیش باشد و جمیع مطالب او بانجاح مقرون بود و تاثیرات
و تصرف عظیم در طبایع خلایق داشته باشد چون بطبیخ از سائر نباتات اسرع است در استحاله آنچه متحالطت

ممازجت میکنند ای اگر صفرا از بدن غالب باشد فی الحال مستحیل بصفرا شود و اگر بلغم باشد به بلغم و این
سبب آنست که ذو طبیعت بطیخ استحاله اعظم است هرچه در معده یا بدا اول با و مخالطت و ممازجت کرده
بعد ش از آن نقل طبیعت کرده از کیفیتی به کیفیتی و از صورتی به صورت نوعیه دیگر انتقال کند و این از ارکان
جید ستعدالیه است و اینجا آنچه هرمس گفته ذکر بعضی از آن میکنم عالانوس تاویل آن لب العقل است زیرا که
طبع اکل خود را پلید کند و دل او را بمیراند چنانچه ادراک او از دریافت متعارفات بغایت قاصر و عاجز باشد
و حافظه از و مطلقا مفقود گردد و بعینه مانند بهائم گردد و درک و حفظ تمامه معدوم گردد و صفت آن
بگیرند که حمار مرده در زمین دفن کرده و تخم خربزه را در مغز سر خر مالیده و مزروع نمایند و ترتیب کماینبغی نمایند که
مثمر گردد هرکه از این خربزه خورد پلید و بیعقل شود و حس و فطانت از و زائل گردد حتی که از خیر و شر و مدح
و ذم شعور نداشته باشد بطیخ کلکیابوس تاویلش بتازی زیاده کننده عقل و فهم باشد ترکیب تخم
خربزه را به ترکیب مذکوره عالانوس زرع نمایند اما در اینجا تخم خربزه را در جمجمهٔ انسان زرع باید کرد بهمان طریق
با مغز سر آدمی آمیخته و دیگر مراعات آداب زراعت بالتمام نمایند و چون بطیخه بظهور آید اکل آن دافع البهن
کثیر الذکا و العقل و الفطانة گردد هرچه شنود بمجرد یکبار شنیدن حفظ کند و بهرچه توجه و اراده نماید بادراک
آن رسد و در عقل و فهم و ذکای آن شخص زیادتی بسیار بظهور آید و حدس و معارف آن با مور عظیم و قوی باشد
و جمیع حقائق عالم کون و فساد او را بسهولت تمام حاصل شود و هرچه آکل این بطیخ گمان برد در خواب ببیند
و بعینه چنان بظهور آید بطیخ کیطیطیا تفسیر آن بتازی مسهل الصفرا باشد ترکیب بگیرند غمان لاغیسه
ده رطل خشک کرده با خاک و زبل برابر آن و بکوبند و در حفره گذارند و در میان آن تخم خربزه بریزند و پرورند
چنانچه باید تا برو هد هرکه یکی از آن بطیخ بخورد صفرای فاسد غلیظ حاد را بالتمام دفع کند

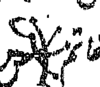
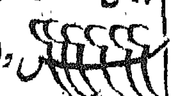
فصل دوم مشتراو
در بیان خواص مرکبات

بگیر دو برگ کاهو و آنرا بخون شتر بیالاید و بروغن کاهو چرب کند و بظرف رصاص کرده سر آنرا
محکم بندد و بزیر زبل اسپ دفن کند و بعد یک هفته تبدیل زبل کرده ماند تا وقتیکه جانورے
ازان متولد شود بصورت مارے و سر او بسر شتر مشابه و هردو چشمان او سیاه و دو بال داشته
باشد پس باید که قدرے از خون فصد شتر مهیا داشته باشد هرگاه آن جانور چشم بکشاید فی الفور

قدرے بر چشم و روی او ریزد چنانکه در یک روز و شب بقدر نیم پاو آثار خون فصد شتر بر چشم
و روی او ریخته باشد بعد از سه شبانه روز قدری از جگر شتر پیش او اندازد تا بخورد و تا چهار روز از
جگر شتر خوراک او دهد بعد از هفت روز آن جانور بشکل مرد ظاهر شود پس درین وقت قدری از بول شتر
بر رویش ریزد فی الفور بیاشامد و ضعیف شود پس بعد از سه ساعت کارد تیز اندرون ظرف بگردن او نهد
و زور کند تا خون او بجوشد و دران ظرف جمع شود هر که قدری ازان خون بکف پا بمالد بر روی آب رود
هرگز غرق نشود و طی الارض نیز حاصل شود ای راه یک ماه بیکروز طی کند و اگر ازان خون قدرے
بر روی خود مالد کسی او را نه بیند و اگر بر سر مالد و سر برهنه بزیر آسمان بایستد فی الفور ابری پیدا شود
و باران ببارد **ایضاً** بگیرد لوبیا و آنرا بخون حمار بیالاید و در ظرفے کرده در زیر سرگین حمار دفن کند
و هر روز آن زمین را ببول حمار تر سازد تا مدت سه ماه بعد ازان بیرون آورد دران ماران سرخ
که هر یکے گزنده و کشنده باشد پیدا شده باشند آن مارها را با احتیاط و خودداری تمام در ظرف
زجاجی کلان کند که سر آن تنگ باشد و تا یک هفته خون حمار بخورد آنها دهد پس سر آن ظرف را محکم ببسته
تا سه هفته بگذارد تا همه ماران یکدیگر را بخورند و یکی باقی ماند ملون بانواع الوان و تاجی مثل تاج
خروس و دو بال خرد خواهد داشت و یونانیان او را اکلوس نامند و او را برای خوردن هیچ نباید داد
تا قوت حرکت او را نباشد پس دماغ خود را محکم بندد که رایحهٔ او در دماغ ضرر عظیم میرساند و دستان
پوست محکم بر دستها باید کشید و آن مار را بزنبوری گرفته از ظرف شیشه برآورد و تیغاری افگنده
فی الفور کارد تیز بر سرش براند و چنان نکند که سرش از هم جدا شود که مبادا سر بریده نطپید و
آزاری بصاحب عمل رساند چون بمیرد خون او در عمل کیمیا بمنزلهٔ اکسیرست که اگر قدری ازان
بر مس گداخته اندازند طلای خالص شود و سر و گوشت او را با احتیاط نگاه دارند از خواص سر او مست
که هرگاه باران عظیم بیارد و بجانب آسمان سر را نمودار کنند باران موقوف شود و در هر لشکرے
که آن سر باشد همیشه منصور و فیروزمند باشد و هر که آن سر را ببازوی خود ببندد و بروی آب
رود غرق نشود و بهوا مثل طائران طیران نماید و از چشم مردمان پنهان شود و ببازوی هر یعنی که
ببندند فی الفور شفا یابد و اگر از گوشت او بوزن دانگی بخورد و کسی دهند فی الفور هلاک شود **ایضاً**
بگیرند عدس که هر یک روی آن سبز شده باشد بخون کبوتر بیالایند و در ظرف روغن دار کرده

بزیر سرگین اسپ دفن کنند پس از چند روز متعفن شده از و صورتی بوجود آید که روی او شبیه
بروی انسان و بدن او مشابه مرغ و زیاده از هفت روز نزید چون بمیرد او را بمومیائی و مرجانی
بیالاید و در لتهٔ پیچیده با خود دارد از خواص اوست که دارندهٔ آن طی الارض حاصل باشد و جمیع سباع
و بهائم مطیع او شوند بمرتبه که اگر خواهد بر آنها سوار شود و دارندهٔ آن تا چهل روز از طعام مستغنی باشد
و اگر قبل از موت شکم او را چاک کنند آبی که از شکم او بر آید نگاه دارند اگر بسر چوبی بقدر نیم قطره برداشته
در گوش چکانند کلام جنات بشنوند و زبان حیوانات بفهمند **ایضاً** بیارد موش دشتی و او را در
آب باران یا آب انهار که مدام روان باشد مثل نهر گنگ یا جمن غیر آن غوطه ها پی در پی دهد
تا بمیرد پس خشک ساخته بربع وزن آن دل بوزنه و دل طوطی سخن گوی که عبارت از شارک
کو هست مجموع را خشک کرده کوفته بیخته نگاه دارد بهر گاه قدرے ازان در آب یا شربت بخورد هرچه بشنود
یاد گیرد و هرچه بخاطر مردمان بگذرد بران اطلاع یابد **ایضاً** بگیرد استخوان کرکس و استخوان مار سیاه و
استخوان آدم مجموع را تا چهل روز در زیر زمین دفن کند بعد ازان بر آورده خشک سازد پس بیارد
استخوان پوسیدهٔ انسان مجموع را کوفته باهم بیامیزد و در پای هر درخت که خواهد بسوزد تمام شاخهای آن درخت
سر بزمین گذارند و این عمل خالی از عجائب و غرائب نیست **ایضاً** بیارد غراب یعنی زاغ سیاه
چندانکه خواهد و او را در آب که تغاری کرده باشند غوطها دهند تا بمیرد پس بگیرد سگ سیاهی که یک
موی هم سفید نداشته باشد و در خانه محبوس دارند یک روز دوم فقط گوشت غرابهای مذکوره بخورش
سگ مذکور دهند و ازان آب که غرابها را دران غرق کرده سگ را بنوشانند و اگر سگ فریاد کند هرگز
بفریاد او التفات ننمایند تا سه روز روز چهارم بگیرند گربه سیاه که یکموی سفید نداشته باشد او را نیز مثل
غراب در آب تغار غرق کنند تا بمیرد و گوشت گربه مذکور بخورد سگ بدهند و از همان آب که گربه را غرق
کرده سگ را بنوشانند تا شش روز همچنین روز گذشت درین مدت چشم های سگ منقلب شود
پس بگیرد برگ درخت سوسن و آن درختی ست خرد و برگهاے آن شبیه برگ سداب بقدر سه دو سیر
آب ازان برگها بگیرد و بسگ مذکور بخوراند فی الحال بناله در آید و فریاد عظیم کند پس بگیرند دیگ سفال
سر کشاده و سگ را دست و پا بسته بدیگ اندازند و آب بقدر حاجت بدیگ انداخته و دهنش خوب محکم
بند کرده بر دیگدان گذارند و چندان آتش کنند که سگ مذکور در آب مهرا شود پس دیگ را بکنارهٔ دریا برند

و انچه دُرداست در آب اندازند اول استخوانی که در آب آید آنرا فی الفور بردارند و علیحده نگاه دارند
و انچه بعد ازان آید آنرا هم بگیرند و باحتیاط علیحده از استخوان اول نگاه دارند هرگاه خواهد که
باران ببارد آن عظام اول را که بروی آب آمده بصحرا برده بر هوا آویزان کند فی الحال باران
ببارد و چون خواهد که باران موقوف شود آن عظام را از هوا فرا گرفته بپوشاند باران موقوف شود
و این عمل عجیب غریب ست **ایضاً زرع الساعة** اگر خواهند که تخمی در مجلس بکارند که فی الحال
سبز شود و گل و بار دهد بگیرند تخم شعیر هندی یا سه دانه تندی یا تخم خیار در خون آدمی که از فصد یا
حجامت حاصل شده باشد تر کرده هفت روز در آفتاب نهند تا طبخ یابد بعد ازان بردارند و هفت
روز دیگر در سایه خشک کنند پس در کرپاس نو پیچیده نگاه دارند و قدری ازان گل که بر قلبهٔ دهقانان
بوقت نشیار می چسپد بهم رسانیده نگاه دارند هرگاه که حاجت افتد قدری ازان خاک در کاسهٔ سفال
بریزد و چند دانه را دران خاک نهان کند و قدری آب گرم دران نریزد و بروی کاسه از کرپاس بپوشد
بعد از ساعتی درخت سبز شود و برگ و شاخ و گل و میوه دهد و موجب حیرت و استعجاب انجمن گردد
ایضاً بگیرند دل بوم در لته پیچیده بر سینهٔ کسی که در خواب باشد بنهند هرچه ازو سوال کنند انچه در
دل او باشد بعالم خواب همه صاف صاف بگوید هیچ سخن مخفی و پنهان ندارد **ایضاً** بگیرند قدری
پیه گرگ بر کف دست مالیده دست را بر ران خفته گذارند هرچه ازو سوال کنند جواب بگوید **ایضاً** بگیرند
زبان چرغ شکاری در لته پیچیده بر سینه خفته نهند انچه ازو سوال کنند جواب آن یک یک بگوید **ایضاً**
بگیرند هدهد را و اورا در قفس کرده تا بست روز حب السوس بوی خورانند و بجای آب گلاب دهد
و بعد بست روز این طلسم را برکارد نویسد و قتیکه قمر متصل بطالع صاحب عمل باشد طلسم اینست
<u>المهدل الاه ...</u> یا طفل غنود فی لا ارید و بعد آن ساعت ازان
کارد هدهد مذکور را ذبح کند و چنان احتیاط نماید که یک قطرهٔ خون او بر زمین نیفتد جمله را بظرفی بگیرند و
دل او را از میان دو کتف او بر آورده مع تاج او و تمام اجنحه و سر پر اطول که بر ذنب وست در اس
و دل در جای بحفاظت نگاه دارد و شکم او از فضلات پاک کرده بپزد و تمام گوشت و شوربای او بخورد
مگر احتیاط باید که هیچ استخوان او از استخوانها شکسته نشود همه درست و سالم باشند پس تمام استخوانهای او
ملاس بر آب فگند ازان استخوانها سوی که بزرگ بر روی آب آید آنرا جدا نگاه دارد و دیگر بزرگ در وسط آب

ایستد آنرا علیحده دارد و یکی بزرگ در ته آب نشیند آنرا علیحده نگاه دارد و دیگر استخوانهای خرد را
با دل و تاج و پرها در یک شیشهٔ آتشی یا ظرف سفالین نهاده و سرش از گل حکمت بند کرده با آتش بسوزاند
تا همه استخوانها مع پرها سوخته خاکستر شوند خواص این خاکستر و بیان خاکستر مذکور خواهد شد اکنون
بیان هر سه استخوانهای مذکور نمائیم بدانکه استخوانیکه بالای آب آمد طبع او ناری ست و تصرفات او
در نار شود و نام آن سجون و آن چنانست که آتش برافروخته کند و بر استخوان این خاتم  واین
اسم کیعلهوبتیا بنویسد و چهل و دو بار همین اسم بخواند و از کوکبیکه صاحب الساعة باشد مدد طلبد
و گوید یا سجون خذ علی العیون و بگوید که رفتم در آتش پس همه حاضران انجمن به بینند که او در آتش
سوزان رفته و حال آنکه او با ایشان نشسته است و آن استخوان که بوسط آب ماند طبع او
هوائی ست و تصرف او در هوا شود و نام آن نیتون آن چنانست که بر استخوان این خاتم
 واین اسم لوهطلنیتیا بنویسد و چهل بار اسم مذکور بخواند و از صاحب ساعت
طلب مدد کند و رسنی یا چوبی بر هوا اندازد و بگوید یا نیتون خذ علی العیون و گوید اینک رفتم
پس همه حاضران مجلس به بینند که او بر هوا بر آن چوب یا رسن سوار شده میرود و در حقیقت او با ایشان
نشسته است و آن استخوانیکه بزیر آب نشسته طبع خاکی دارد و تصرف او بر جمیع ارضیات شود و
نام آن شمعون ست بر آن استخوان این خاتم  واین اسم علکهطلیتشیا بنویسد و در
طاسی که از مس یا برنج یا هیچ یکی از فلزات و معدنیات باشد بدارد و چهل و دو بار اسم مذکور را بخواند و
از صاحب ساعت مدد طلبد و گوید یا شمعون خذ علی العیون و بخواندن اسم مذکور مشغول
باشد فی الحال آن طاس از نظرهای اهل انجمن غائب شود و در حقیقت غائب نیست مگر از نظرها
پنهان باشد و هرگاه استخوان از آن طاس بر دارد باز ظاهر شود

اکنون بیان رماد مذکوره کنیم یعنی خاکستر که از استخوان و پرهای سوخته حاصل شد
خواص او قلب ماهیت انسان ست بصورت دیگر و صفت آن بگیرد حب الخروع و حب الآس و
حب الورد و حب الزبیب از هر کدام درمی و هر یکی را جدا جدا بکوبد تا مثل غبار باریک شود و با هم بیامیزد
و هموزن آن از آن رماد یعنی استخوان سوخته بر او در آن بیامیزد و بروغن زنبق یا روغن [illegible] سرشته کرده حبها سازد
هر یک حب بقدر دو دانگ پس از آن رماد قدری بمغز آدم و گلاب عمل ساخته از آن طلسم

ااســـ م ع ۹ ۷ ۹ اا و این اسم را علیا لکططلطشثیا بر کاغذی نوشته این اسم را پنجاه بار بخواند پس
کسی را از حاضران مجلس طلبیده آن کاغذ را بدست وی دهد و یکی از آن حبوب را بزیر دامن او
بخور کند یعنی بر سر آتش گذارد و بگوید که این در نظرهاست اهل انجمن اسپ یا گاو یا شتر یا خر یا گربه یا
سگ شود یا نام هر جانوری که از وحش و طیر باشد بگیرد بقدرت الهی آن کس بصورت همان جانور در
نظرهای مردمان نمایان شود و هرگاه از دستش آن کاغذ را بگیرند و آن بخور دور کنند بصورت اصلی
خود باز آید **ایضاً عمل مجاور و مسافر** بگیرند دو سنگ یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه
و بهر دو سنگ با اول این حروف بنویسند ب س م ال ل ه ا ل ر ح م ا ن اله و خ م س ا ل ه م ے و ا ل ل
ح و ا ل ل ه بعد از آن بر سنگ سرخ این اسم بنویسد اااا ۲ ۱۹ ۹۹ ااااا ۸ ۲ و ال اا ۸ اااا و بر سنگ سفید
این شکل بنویسد اااااا ۱۹ ااااا ااا ۷ اااا پس بگیرند دو زاغ یکی نر و یکی ماده طلسم اول را بر سنگ
سرخ پیچیده در دهن نر گذارند و دهن و چشم منافذ او را با بریشم سرخ بدوزند و طلسم دوم را بر سنگ سفید
پیچیده بدهن ماده گذارند و منافذ او را هم با بریشم سفید بدوزند و در مغاکی که بقدر یک گز عمیق باشد
جدا جدا دفن کنند و بعد هفت روز بیرون کنند هر دو یکجا جمع شده باشند پس آنکه یکی دیگر پیوسته آن
مسافر است و آنکه با وی پیوسته آن مجاور است پس مسافر را خرج کنند و مجاور را نگاه دارد که مسافر را هر جا که
خرج کرده باشند همان ساعت نزد مجاور در آید و این عمل در شریعت حرام است هرگز گرد این کار نباید گردید
که موجب وبال دنیا و نکال آخرت ست **ایضاً در منع اشتهای طعام** بگیرند جگر شتر و بآتش کباب
کنند و سپوزن آن با دام مقشر و شکر نبات را باهم بکوبند و بسایه خشک کنند و حبوب بوزن دو دانگ
تیار ساخته نگاه دارند بعد از تنقیه و استعمال مسهلات که معده و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد
یک حب تناول کنند تا یک هفته محتاج طعام نشوند **ایضاً** بگیرند بادام مقشر و یک شب در شیر تازهٔ گاو یا
گاومیش تر دارند و صباح از شیر برآورده بآفتاب خشک کنند باز شب دیگر تر کنند و صبح
بآفتاب خشک کنند بعد از آن بگیرند پوست رومالی داشته و بآن صلایه کرده بروغن بفشه و یا بادام یا
روغن جوز بیامیزند و نگاه دارند و بعد از تنقیه بقدر جوز بخورند تا بیست روز محتاج طعام نشوند یعنی آثار گرسنگی
معلوم نشود **ایضاً** بگیرند جگر آهو بره یا بره گوسفند پس چون بسر آید عروق از وی جدا کنند و پاک و صاف
کرده در گلاب اندازند و دو سه روز بخوابانند بعد از آن دو درم زعفران و اندکی مشک و نیم دانگ

کافور بآن آمیخته و کوفته در سایه خشک کنند و هرگاه خشک شود باریک ساخته بطور سفوف کرده نگاه دارند و بعد تنقیه بقدر دو دانگ بخورند تا ده روز هرگز محتاج غذا نشوند و اگر این قسم ادویات بغیر تنقیه و استعمال مسهلات استعمال کنند اندیشهٔ حدوث امراض صعب و هلاکت است هرگز بغیر تنقیه استعمال نباید کرد که بیم هلاک است **ایضاً** بگیرند جگر و زبان بره یا گوسپند و بادام مقشر و مغز جوز و مغز فندق و پسته و آرد سپید و نان خشک و کتیرا جمله را کوفته باریک ساخته با روغن بادام یا روغن بنفشه حبها بقدر یک یک مثقال بسازند و بسایه خشک کرده نگاه دارند هرگاه یک حب بخورند تا یک ماه محتاج طعام نشوند اما اول تنقیه شرط است والا بیم هلاک است

ایضاً در منع تشنگی که محتاج آب نشوند بگیرند زیرهٔ کرمانی و آب بجوشانند پس خشک کرده و کوفته با عسل کف گرفته بیامیزند و بقدر جوزبوا تناول کنند که تا هفت روز محتاج آب نشوند **ایضاً منع خواب** بگیرند چرک گوشت سگ تازی با زرنیخ و روغن آمیخته در لته بسته بر بازوی چپ بندند هرگز خواب نیاید تا وقتیکه در بازو بسته باشد **ایضاً** بوم را بدست آورده بکشند و بعد کشتنش یک چشم او باز می‌ماند آنرا گرفته در لته بسته بگردن بیاویزند تا وقتیکه بگردن آویخته باشد هرگز خواب نبرد

فصل سوم

از افادات هرمس در بیان خواص حیوانات

بستانند از دماغ انسان یک مثقال وزن بگیرند و در پاتیله کوچک گرم کرده و بول آدمی چهار مثقال دران پاتیله بریزند و بهم زنند تا بول بآن دماغ مخلوط شده منعقد گردد و در قاروره کنند و وقتیکه اراده جمع میان متفرقین و تالیف میان متباغضین یا عطف قلوب امرا و اکابر و اصاغر نمایند باید که طعام شیرین بپزند و چون در ظرف کنند مقدار دانگی ازان ترکیب درین طعام کرده بخورانند شروع وست شود و نفس به محبت مایل گردد و الا وقت امتزاج این ترکیب در طعام گوید عطفت قلب فلان بن فلانه آن طعام در شکمش قرار نگیرد و خود را نگاه نتواند داشت تا بآن شخص برسد و اظهار محبت و آثار بیقراری بظهور بیارد چنانکه صبر در فراق برو بغایت دشوار باشد

ایضاً برای عداوت اگر بر عکس بالاراده تفریق مجتمعین و قطع تالیف متواصلین نماید القای عداوت مابین ایشان بحیثیتی شود که تسکین هیجان آن محال باشد

ترکیب بگیرند مغز آدمی دو مثقال و در پاتیله گدازند و وزن دو دانگ از عرق آدمی در میان آن

مغز اندازند چون بگدازد و مخلوط شود در قارورہ کردہ نگاہ دارند وقتیکہ خواہش حرکت است
عداوت میان دو کس یا محبت افتد طعامی پختہ دو دانگہ از مرکب مذکور در ان آمیختہ بہر دو بخورانند بقدرت
اللہ تعالے میان آن دو تن نوعے عداوت گردد کہ تسکین ہیجان آن بہیچ وجہ صورت پذیر نباشد

عمل مورث سطوت و ہیبت صاحب خود

بگیرند دماغ آدمی یکمثقال و در تنجیری کنند چون گرم شود مقدار دو مثقال خون آدمی کہ تازہ یا جراحتی
برآمدہ باشد بآن مخلوط کردہ حرکت دہند تا نیک آمیختہ شود از آتش بردارند و صبر کنند تا منعقد گردد
آنگاہ در قارورہ کردہ حفظ کنند اگر دو دانگہ ازین ترکیب با در طعامی کردہ بخورند ہر کہ بروی نظر افگند در کمال
ہیبت و شوکت در نظرش درآید چنانچہ از دیدن آن شخص خوفے و وہمی در دل ناظرین پدید آید اگر چہ
پادشاہ ذی شوکت و سطوت در آید در نظرش بسیار بہیبت نماید چنانچہ از و اندیشہ مند و خائف باشد

عمل محبت و عظمت قلوب

بگیرد کبریت اصفر یک مثقال و در چراغدان حدیدی کردہ در زیرش آتش افروزند تا بگدازد و نگاہ دارند تا
مشتعل نشود و بعد گداخت یکمثقال مغز سر آدمی در آن انداختہ ترک کنند تا آب شود بعدش برداشتہ سرد
کردہ در شیشہ نگاہ دارند اگر کسی خواہد کہ از ملکے کام روا گردد یا از زنی تمتع بردارد باید کہ ازین ترکیب مقدار نیم نخود
خود بمالد یا در کف دست خود نگاہداشتہ خود را بآن ملک یا آن زن نماید یا بہ دو کف دست چہرہ خود را مالیدہ خود را بآن
نماید بمجرد رویت آن پادشاہ عطای عظیم بخشش بزرگ مبذول دارد کہ ہرگز شیوہ آن نبودہ است و آن زن کہ خود را در
نظرش آوردہ باشد عجیب و غریب حالتی طاری گردد کہ چار و ناچار خود را بآن رسانیدہ کامی از و در یابد فائدہ
دیگر آنکہ ہرگاہ مقدار دو مثقال زیبق بآن لحق کردہ در بانکہ بآتش نرم گداز دادہ حرکت دہند تا منعقد شود
و منعقد گردیدہ سم قاتل گردد ہر کہ اسقدار دانگی در شراب یا طعام مخلوط کردہ بخوراند بعلت تشنج فی الحال گرفتار گردد

تریاق دافع این سم

وزن دانگے ازین سم با وقیہ خون آدمی دو دانگے مایہ آہو گداختہ تناول کند مضرت این سم دفع کند
و ہمچنین فائدہ عجیب تر آنکہ دانگے ازین پیہ آدمی را گداختہ بسوراخ بینی و کف دست خود را آن
چرب نمودہ این پیہ را بآن سم خلط کنند و ازین خلط مقدار دانگے در ظرفی کردہ چہار قطرہ
روغن کنجد در آن آمیختہ بہم و گداختہ خوب گداز نمایند از ذوب ...

همچنین در هر گوشی دو و قطره ازین بچکانند بقدرت الله تعالی جسم آن میت متعفن نشود و کرم نیفتد و اصلا تغیر و تبدل در بدن او راه نیابد و مدام با رونق تمام بماند وقتیکه نمک آبی یا شوره یا نمک مشتی برو پاشند که هر یک ازینها سبب افتادن گوشت میت و متعفن شدن اوست

همچنین در علاج مجنون روغن جوز مقاسے و ازین خلط وزن دانگی را باهم آمیخته گداخته در سوراخهای بینی دیوانه چکانند هر چند مجنونی باشد که اطبا از علاج آن عاجز شده باشند باذن الله تعالی رفع آن جنون شود نجات یابد

وهمچنین این خلط دوای خاص مجذوم ست باید که ازین خلط دانگی بگیرند و یا دو مثقال روغن گاو در ظرف پاکے کرده بالای آتش گذارند چون گداخته شود دانگی دیگر ازین خلط دران انداخته حرکت دهند بعد از خلط و گداختن در بینی مجذوم چکانند باذن الله تعالی زود آن مجذوم بصلاح آید اگرچه لحوم بدن او متعفن باشد و گوشت هاے متعفنه را دفع کرد و گوشت تازه برویاند ایضاً از خواص عجیبه و منافع غریبه این خلط آنست که چون چهار مثقال شبرنگ در ظرفے کرده بر آتش گذارند تا گرم شود پس مقدار دو دانگ ازین خلط با وملحق کرده حرکت دهند تا خوب مخلوط و مجذوب و ممزوج گردد و این مجموع را در هر دو گوش فرسی چکانند آن فرس را اشتها و عادت متعفن و میمون و خجسته گردد و در هر لشکر که این فرس باشد البته فتح و ظفر قرین آن لشکر بود اگر احیاناً دران لشکر آثار مغلوبیت مشاهده نمایند و دشمن قوی بود و شکست از جانب همین لشکر باشد آن فرس دران معرکه بل در حین ترتیب صفوف قتال نزدیک صف نیاید و اطاعت و انقیاد راکب خود نکند و میل در انهزام و گریز نماید و اگر ظفر از جانب عسکر او باشد صیحه بسیار کند و پیشتر از همه در میان آید و راکب خود را غمگین نکرده بطرف میدان میل کند و نزاع بر تقدم بر همه جوید بقدرت الله تعالی

افادات هرمس
در فوائد خطاف

وقتیکه قمر زائد النور و زائد السیر و العرض باشد و عرض آن شمالی بود و متصل بمشتری و مستقیم ظاهر بود باید که وزن دانگے از دماغ خطاف را در ظرفی انداخته نگه دارند و مقدار دو حبه کافور دران ملحق کرده بیک صلایه نموده در چشم صاحب سبل یا صاحب غشاوه کشند باذن الله تعالی زین امراض

نجات یابد و اگر مقدمۂ نزول آب خواہ آب سیاہ خواہ آب مروارید باشد از کشیدن این دارو شفای عاجل یابد

قواعد بوم و سام و خنزیر

که بعضے را تاثیر حب و بعضے را تاثیر بغض است

حب بگیرند دماغ بوم وزن دانگے و مقدار دو جبہ زہرۂ خنزیر دران گداختہ با طعام مخلوط کردہ بخورون کسے دہد که در محبت عمل شدید قویست

عداوت زہرۂ بوم یکدانگ را در ظرفے کردہ وزن دو حبہ زہرۂ خنزیر بر و اضافہ کردہ بگزارند و بعد ازان در طعام شخصے که مستدعے عداوت او باشد داخل کنند در عداوت عمل شدید است و بسیار خوردن گوشت بوم موجب دفع مرض استقاو سل است

معالجۂ مجنون

دماغ بوم یکدانگ در مقدار یکدانگ کافور بگدازند و وزن دانگے خون غراب و وزن دو حبہ ازین خلط باستہ قطرہ آب شاہسفرم در بینی مجنون که از معالجہ او مایوس باشند بچکانند فی الحال باذن اللہ تعالیٰ ازالۂ جنون شود

عداوت وزن دانگے خون خوک در ظرفے کردہ مقدار دو حبہ از مرارۂ خنزیر اضافۂ آن نمودہ داخل طعام بہ نیت عداوت بخورد کسی دہند آن شخص بموئی دشمن دوست شود گردد که بشرح راست نیاید

عقد شہوت

مغز سر خنزیر مقدار دانگے گرفتہ در ظرفے بگزارند و قطرہ از خون خنزیر برو افزایند در گل عقد شہوت عجیب و غریب است

علاج قروح انسان و دواب

یکمثقال پیہ خوک بگدازند و یکدانگ استخوان خنزیر نرم صلایہ نمودہ دران افگنند و چہار مثقال روغن گاو اضافۂ آن کردہ با آتش نرم بگدازند و ہنگام اختلاط خوب بردارند اگر بر دبر دابہ گذارند فی الحال از قروح بری شود و اگر بقرحۂ قدیمۂ انسان گذارند زود بصلاح آید و اگر بقرحۂ پشت دابہ گزارند زود خوب شود و دیگر پشت آن دابہ ریش نشود

عداوت دماغ کلب اسود دانگے و دو حبہ دماغ غراب برو اضافہ کردہ نگاہدارند استعمالش در

عداوت عمل عجیب کند فائده دیگر خون سگ سیاه باشقالی افتیمون مسحوق خورد شارب اواز تاثیر روحانیات مصون ماند ایضاً اگر گوشت کلب سیاه با نمک در امراض ام الصبیان جدید وقدیم خورند نجات دهد و دفع آن مرض کند

خواص گربہ سیاہ

اینابِ گربہ وزن دانگی مسحوق کرده در طعام آمیخته بخورانند در عداوت عجیب العمل ست ایضاً طفلے راکه هرگز بارنگیرد جگر گربه سیاه بریان نموده بخورانند باذن الله تعالی بارگیرد ایضاً سپرز گربه سیاه را اگر خشک کرده بر مستحاضه نهند خون او منقطع شود ایضاً پیه گربه سیاه را با نمک افتیمون خورانند از شقیقه و صداع وام الصبیان ایمن باشد ایضاً حدقه وی را هرکه خشک کرده نزد خود دارد از هر کسی که حاجت خواهد باجابت مقرون شود ایضاً هرکه خون وی را مقدار اوقیه با وزن یکدانگ مایه خرگوش بخورد نظر بهر زنی که افگند طالب وشیده خود را با و رساند

خواص پنجم مستزاد در بیان علم سیمیا

بعد حمد خدا و نعت سید محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بشنوکه ماخذ این رساله علم سیمیا مسمے به پنجه قضا نتیجه طبع خادم شائقان محمد عثمان عفی عنه که مشتمل بر یکمقدمه و دو فصل است کتب معتبره این فن مثل شاملین و سر کتوم و رسائل هلالیه وغیرآنست

مقدمه
در تعریف علم سیمیا

بدانکه علم سیمیا مراد ست از علم تسخیرات و آن مسخر ساختن قوای سیارگان و ملائکه گردانیدن جنات ست بارتکاب ریاضات و مداومت عزائم و دعوات و این علم نهایت شریف ست و تا وقتیکه اوستاد کامل بهم نرسد هرگز بارتکاب چنین اعمال مبادرت ننماید که بیم وخطر جانست وچون علم این اعمال بغیر اوستاد بیکار لهذا اختصار را در این باب اولی انگاشتم

فصل اول
در تسخیر ملائک

هر روز پنجشنبه اول ماه بعد از نماز صبح غسل کند و در مکان پاک و مطهر درآید و هزار بار سوره قل هو الله

احد بخواند و همچنین بعد از نماز پیشین هزار بار و بعد از نماز عصر هزار بار و بعد از نماز مغرب هزار بار
بعد از نماز خفتن هزار بار و در نصفت شب هزار بار و بعد از فراغ ازان دو رکعت نماز بگذارد و
تا چهارده روز بدین ترتیب بخواند که مجموع هشتاد و چهار هزار شود و در روز پنجشنبه سوم پانزده هزار بار
بخواند و بعد ازان هزار بار این دعا بخواند یَا حَنَّانُ اَنْتَ الَّذِیْ وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ
رَحْمَةً وَّعِلْمًا و صد نوبت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ اَنْ تُسَخِّرَ لِیْ خَدَّامَ
هٰذِهِ النَّبِیِّ الشَّرِیْفَةِ مِنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ چون از خواندن دعا
فارغ شود دیوار بشگافد و فرشته بیرون آید و گوید السلام علیک ای بندهٔ صالح میان من و تو
برادری شد بعد ازین پس هر چیز مرد و غیبت مردم مگو و هر پنجشنبه قبور مسلمانان را زیارت میکن و
سورهٔ اخلاص میخوان و گوید نام من عبد الله است چون قل هو الله بخوانی حاضر شوم و ترا بطرفة العین
بمکهٔ معظمه برسانم و باز آورم و دیگرے بیاید و گوید نام من عبد الاحد است چون قل هو الله بخوانی بیایم
و برائے تو روزی حلال بیاورم و بر چیزهائے مخفی ترا مطلع گردانم و سوم بیاید و گوید نام من عبد الصمد
است چون قل هو الله احد بخوانی زود حاضر شوم و ترا کیمیا بیاموزانم و به هر کاری که اراده فرمائی سرانجام
دهم همچنین عهد و پیمان کنند و رخصت شوند باید که در ایام دعوت جامهٔ سفید بپوشد و نان جوی نمک و
دانهٔ انگور سیاه و مغز بادام خورده و هر صبح عود در آتش نهد بتوفیق خدا زود بمقصود رسد و
طریق تسخیرات سبعهٔ سیاره و جنات دشوار تر است و خوفهای عظیم و هولهائے هوش ربا و جانکاه
دران واقع میشود لهذا از بیان آن درگذشتم

فصل دوم

تدبیر تسخیر سباع و بهائم

بگیرد زبان گربهٔ سیاه و در کفش یا موزه مابین دو چرم نهد بطریقیکه زبان مذکور درمیان دو چرم
در کفش محفوظ باشد و آن کفش در پا کرده سوار رود تمام سباع و بهائم مسخر و مطیع او باشد ایضاً
اگر خواهد که هیچ سگی بر وی بانگ نزند و جمیع درندگان از وی خائف باشند بگیرد زبان سگ
سیاه و بدستور مذکور در زیر کفش یا موزه نهد همه تابع او شوند هیچگاه قصد آزار و اذیت او نکنند فقط

خاتمه در اظهار مدعا

نقلا ومترجمون کتاب هذا مسمی بذخیرهٔ اسکندرانی گویند عبارتیکه آخر کتاب ذهبی مذکور
یافتیم از زبان اسکندر فیلقوس یونانی اینست

بشنو ای مطلع برین کتاب بتحقیق ظفر یافتی بملک ارض اگر مساعد تو شود بهره و نصیب روزی گردد آید و بخت یاری کند و انگذارد ترا حرمان و نا امیدی و یاس از سعی باز ندارد پس اگر هدایت یافتی و ازین شجر ثمرهٔ مراد چیدی ملک روی زمین برنج دلخواه تو شود و مطالب و مقاصد تو قرین گردد و بهرهٔ عظیم بر دارد باید که بعد از ظفر باین مطالب اعلی و مقاصد اقصی شکر صانع علیم گوئی و در صیانت این آبادی خلائق کمال اجتهاد و سعی تمام و از نظرات ایشان اجتناب کنی زیرا که مستحق این علوم بغایت قلیل ست و طالب آن کثیر بنا برین ما امر فرمودیم باخفا و اخفاظ آن چنانکه تو دیدی که او را در صندوق ذهبی مخفی کردیم و در دیری چنانکه صفتش شنیدی ودیعت نمودیم پس باید که شکر ما بجا آری و در حفظ آن مساعی جمیله بتقدیم رسانی چه نگاهداشت تو این کتاب را بالکلیه موافقت آداب ماست و قبول عهد ما تا نتائج آن بتو راجع شود زیرا که ما مرتفع و منتقل شدیم از عالم استحاله و تغییر که عالم عناصر ست بعالم بقا و تنویر که عالم ارواح ست پس ما را بجز حمدی نباشد بلکه غرض ما اینست که آداب نگاهداشتن و محافظت این کتاب را بدانی و نامستحق را بر اسرار آن اطلاع ندهی چه اشتراک در اطلاع این کتاب موجب اختلال عظیم و فساد جسیم ست والله اعلم بالصواب

خاتمة الطبع از کارپردازان مطبع

پس از ثنا طرازی یزدان متعال عقده کشایان فنون پنجگانه یعنی کیمیا و سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیمیا را بشارت تازه باد که درینولا مجموعهٔ نادر الوجود مسمی به جواهر خمسه که معروف به طلسم اسکندر ذوالقرنین ست ما که این رساله شگرف مشتمل بر پنج علوم بود لهذا مترجم مولوی غلام محمد عثمان خان متخلص بتبیین نامش جواهر خمسه معروف طلسم اسکندر ذوالقرنین نهادند درین زمان فرحت توامان بر بنای خواهش طالبان ذوفنون این مجموعهٔ نادر الوجود در مطبع نامی گرامی و مشهور نزدیک و دور منشی نولکشور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب رای بهادر منشی پراگ نراین صاحب مالک مطبع موصوف بهزاران هزار خوش اسلوبی بار ششم بماه مارچ ۱۹۱۵ع بزیور انطباع برآراسته شده اند عالم مقبول جهان گرداند

نام کتاب	قیمت
مطلع العجائب ترجمہ معلومات الآفاق غرائب المخلوقات کا مذکور ترجمہ مولوی مہدی علیخان - کاغذ سفید دو قسم (۱) با تصویر رنگین -	عما/ر
(۲) بغیر رنگ -	عہ/ر
ترجمہ مطلع العلوم و مجمع الفنون - مترجمہ منشی زین العابدین خانصاحب مراد آبادی یہ عمدہ کتاب دو جلدون مین یکجائی ہے یعنے جلد اول مین فنون مرکبات و مفردات ضرب الامثال نکات پسندیدہ اقوال حکما لطائف و ظرائف سیر و تاریخ اخلاق معانی بیان موسیقی کا بیان ہے اور (۲) جلد مین تمام علوم آلہیات و فلسفیات کا ذکر ہے -	سے/ر
رسالہ معلم العمل - مصنفہ مولوی محمد عبد الحامد صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست اناؤ مصنف تحفۃ العروس -	سہ/ر
عقل و شعور - مصنفہ مولوی سید نظام الدین جس مین لڑکیون و لڑکون مردون و عورتون کی تعلیم کے لیے بوجہ دلبستگی افسانہ کے	

نام کتاب	قیمت
پیرایہ مین نصائح حکیمانہ و تدابیر مدبرانہ بیان کیے گئے کتاب اسم بامسمیٰ قابل پڑھنے کے ہے اور جب تک پوری نہ پڑھ لو چھوڑنے کو جی نہ چاہے -	عما/ر
دائرۂ علم حصۂ اول - چند معلومات مین -	ا/ر
باغ اعجاز جواہر - باتصویر بیان اسرار انگریزی تماشا وغیرہ از منشی جواہر لال صاحب اسمین بہت سے ہندوستانی و انگریزی تماشے اور شعبدے مع ترکیب درج ہین - کاغذ سفید ولایتی -	۱۳/ر
حرز سلیمانی - یہ نقش آخری ہے اعمال و نقوش مجرب ہر قسم مین مولفہ خواجہ محمد اشرف علی صاحب -	۱۰
طلسم عجائب - ہر قسم کے نقوش و نیرنجات و عجائب المخلوقات کا حال مع نقشہ و ییرانہ مولوی احمد علی -	سو/ر
کلید سخن یعنی شرح انٹرنس کورس جو فن شاعری و تاریخ گوئی و لغات کی تحقیقات و تاریخون کے انتخاب	

نام کتاب	قیمت
وعجائب حالات و محاورات سے	
ایک عمدہ مجموعۂ علمی ہو گیا ہے۔	۱۲ر
رد الاباطیل۔ قوت واہمہ یعنے جو	
خیال شگون وغیرہ ہوتے ہین اُنکے	
ازالہ کے دلائل۔	۳ر
اندرجال۔ جنتر منتر ہر قسم کے از	
منشی سوامی دیال خطاّر دوناگری۔	۴ر
نافع الخلائق۔ ہر قسم کے اعمال و	
نقوش از حاجی محمد سردار خان	
جاگیردار رلج کرولی۔	عہ
عقل و ذہانت کی میزان	۳ر ۲پ
عجائب المعلومات	۲ر
مسدس حالی	۳ر ۶ پائی
فال خیال فالنامہ اُردو نظم	۶ پائی
سرود غیبی	۳ر ۶ پائی
برآرندہ حاجات	۲ر
عقد ثریا	۲ر ۶ پائی
رسالہ قیافہ نظم	۶ پائی
حقہ جواہر	۶ پائی
تاثیر الانظار۔ خلاصۂ طلسم فرنگ	۴ر ۶ پائی
طلسم روحانی۔ تعبیر نامۂ خواب	
از مولوی حسین احمد	۳ر

نام کتاب	قیمت
رسالۂ معجزات انسانی بقاعدۂ	
طاقت مقناطیسی انگریزی سے ترجمہ	
از میر امداد حسین صاحب۔	۲ر
رسالۂ جوہر جلاے برقی۔ حصہ	
اول بیان ملمع سازی و تراکیب گلٹ	
وغیرہ مصنفہ بابو جواہر لال۔	۳ر
منظر چاند صورت ریاست بلرامپور	
کے ہاتھی کے حالات	۸ر
جادو پرکاش یعنی تیسری کتاب	
جادو کے تماشے کی از منشی غلام نبی	
درباب شعبدہ بازی۔	۳ر
دریاے طلسم۔ از منشی رام پرشاد	
تخلص عامل غیر مطبوع۔	۹ پائی
مظہر المضامین۔ جسمین آلات	
برقی و دیگر عمدہ صنائع مرقوم ہین	
قابل دید ہے مولفہ مولوی مظہر اسحق	
صاحب دہلوی۔	۵ر
گورکھ دھندا مسمی بہ نگارنامہ	
مع از سید سراج الحسن۔	۳ر
گلشن فال۔ فال نامۂ منظوم	
از خواجہ علی متخلص بہ ظفر۔	۱ر